

Adab. Kabul
Vol.16, No.3-4, Asad-Aqgrab 1347
(July-October 1968)

Aug - Nov. 1968

مجله علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی، انتقادی

ادب

Ketabton.com

نشریه دو ماهه

په لوېديځې ادبیا و علوم بشري

د مسوولینو: د قوام الدین

فهرست مندرجات

| صفحه | نویسنده | مضمون |
|------|------------------------------|---|
| ۱ | بناغلی راعی | زبان ادبی |
| ۸ | پوهاند میر امان الدین انصاری | اساسات روانشناسی تحلیلی |
| ۳۴ | پوهاند مجددی | سیری در مثنوی مولینا |
| ۳۸ | پوهاند میر حسین شاه | قاسم گاهی |
| ۵۱ | پوهنوال داکتر علمی | هنر اسلامی |
| | | بخش اشعار: |
| | ابوالمعانی بیدل | گرشوی محرم کیفیت کار |
| | پوهاند حکیم « ضیا یسی » | آتش بیداد |
| | پژواک | به استقبال غزل محبت خان کاظم |
| | استاد خلیلی | نغمه ارغوان |
| | دکتور سهیل | مهر آسمانی |
| | تزیهه جلوه | پرواز رنگ |
| | نوید | کتاب آفرینش |
| | طالب قندهاری | شهد زندگی |
| | اقبال رهبر توخی | عطر مهتاب |
| ۵۹ | پوهندوی م. ن. نگهت سعیدی | ساختمان و انواع جمله در نشر معاصر دری |
| ۹۱ | پوهندوی غلام علی آیین | علوم طبیعی و علوم اجتماعی |
| ۱۰۵ | پوهاند مجددی | چطور باید در تدریس از سوالات استفاده کرد؟ |
| ۱۱۵ | مؤمن قناعت شاعر تاجکستانی | ادب دری در سرزمین های دیگر |
| ۱۱۹ | پوهندوی محمدرحیم الهام | بحثی انتقادی درباره دستور زبان دری |
| ۱۳۹ | مرحوم م. ح. ژوبل | جنبش غزلسرایسی و عصر بیدل |
| ۱۶۹ | بناغلی عبدالقیوم قویم | ادبیات عامیانه دری |
| | بناغلی جعفر افتخاری استاد | منظومه هشت بهشت امیر خسرو دهلوی |
| ۱۷۷ | پوهنتون تاشکند | |
| | | نقد آثار: |
| ۱۸۵ | پوهندوی آیین | فلسفه علوم |
| ۱۸۸ | بناغلی راعی | گزارش های پوهنخی ادبیات و علوم بشری |
| P1 | by: Baghban | An Overview... |

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی، انتقادی

شماره سوم و چهارم

عقرب ۱۳۴۷

سال شانزدهم

زبان ادبی

طوری که در بحث های دیگر گفته شد، تباین ادبیات با هنرهای دیگر درین نکته است که ادبیات هنر زبانی است. زبان یگانه وسیله ای است که نویسندگان از آن زندگی اجتماعی را انعکاس میدهند و چهره های را ایجاد میکنند؛ که ازین نگاه زبان در ادبیات ارزش کاملاً خاص و مهمی را حایز میشود. در خلال ابداعات ادبی نویسندگان چهره های هنری مهیج و تازه و صحنه های گوناگون زندگی را با بکار بردن اشکال هنری محسوس و واقعی بیان میکند، این عمل ناگزیر باید در خلال زبان ارائه شود. اگر زبان را ترک بگوییم ناممکن است که ادبیاتی داشته باشیم. اگر روی این مفهوم بیان کنیم، میتوانیم زبان را نخستین عامل ادبیات بشماریم. با همه دقت

نظر بمطالعه و تحقیق زبان ادبی پرداختن و بطور ناگسستنی استعداد استفاده از زبان را تقویه کردن و بلند بردن، مهمترین مضمون در خلال ابداعات ادبی بشمار میرود.

زبان ادبی و زبان عامیانه

ارتباط زبان ادبی و زبان عامیانه:

قبل از آن که درباره زبان ادبی و زبان عامیانه صحبت کنیم، نخست از همه باید مفهوم زبان ادبی را شرح نماییم. زبان ادبی دوگانه و نه خصوصیت متضاد وسیع و محدود را احتوای کند. زبان ادبی وسیع زبان نگارشی است که بر اساس زبان مشترک ملی صیقل شده باشد، و این محتوی زبان آثار ادبی و زبان نگارشی است که در آثار علمی، مقالات سیاسی و در همه جراید و مجلات بسکار میرود و هم زبان صیقل شده را احتوای میکند. مفهوم (زبان ادبی) که در زبان شناسی بکار میرود معمولاً همانا زبان ادبی وسیع است. زبان ادبی محدود بطور خاص زبان آثار ادبی مانند نظم، نثر، داستان، ادبیات اوپرایسی و غیره را ارائه میکند. و هم زبان صیقل شده در خلال ابداعات ادبیات عامیانه درین بخش شامل میشود. و (زبان ادبی) که در خلال تیوری ادبیات از آن بحث میشود اکثر همانا منظور از زبان ادبی محدود است.

همه گونه زبان ادبی چه زبان ادبی وسیع و یا محدود، زبان خاص، مجزا و بیرون از زبان عامیانه مردم نیست و محصول ایجاد نویسندگان نابغه نمیباشد. همه این ها از زبان عامیانه مشاء می گیرند و بر اساس زبان عامیانه با صیقل شدن و تمرین مداوم در خلال دوره های متمادی تاریخی آهسته آهسته تشکل پذیرفته و غنی شده و تکامل کرده است. اینکه زبان ادبی از زبان عامیانه مشاء گرفته است، میتوان از دو جهت آن را ثابت کرد:

نخست از همه اگر از نگاه رابطه ادبیات با زبان در خلال تکامل تاریخی

بینیم، ادبیات ملیت های معین، همه به اساس زبان عامیانه همین ملیت ها ایجاد شده است. با تکامل زندگی اجتماعی و غنی شدن مداوم زبان عامیانه، زبان ادبی نیز بطور پیگیر غنی شده و تکامل کرده است.

زبان بحیث وسیله ارتباط انسانها از زمان تشکل جامعه انسانی بوجود آمده است. آنان به منظور اینکه بتوانند احساسات و عواطف خود را تبادل کنند و حرکات خود را انسجام بخشند، در مرور زمان به ایجاد زبان موفق شدند و ادبیات هم بحیث هنر زبانی از زمان ایجاد آن رابطه نزدیک و صمیمی با زبان عامیانه داشته است. در جامعه ابتدایی زبان بشکل ساده آن بوجود آمد و با استفاده از شکل عامیانه بفعالیت های فرهنگی و تولیدی انسانها در میان طوایف خدمت میکرد. اینگونه ابتدایی ترین زبان عامیانه مردم، نه تنها وسیله تبادل احساسات و عواطف و انسجام بخشیدن حرکات در زندگی عادی انسان های باستانی بشمار می آمد، همزمان با آن عاملی بود که آرزوها و تخیلات و زندگی آنان را بار دیگر ارائه میکرد. بعبارت دیگر ابتدایی ترین فعالیت های ادبی انسان های یعنی ادبیات شفاهی با ایجاد زبان شفاهی مردم آمیزش نهایت نزدیکی بهم داشت. در آن روزگار هنوز حروف بوجود نیامده بود، انسان ها مستقیماً با بکار بردن اشکال زبان شفاهی به ایجاد انواع گوناگون سرودها، ضرب الامثال و حکایات و داستانها پرداختند. زبان اینگونه ابداعات ادبی شفاهی با زبان شفاهی توده های مردم آمیخته و بعلاوه مستقیماً به ایجاد و غنی ساختن زبان شفاهی داخل بوده است.

ایجاد حروف بر آن شد که زبان شکل تثبیت شده را بخود بگیرد و بعلاوه توانست به پیمانه وسیع انتشار یابد و امکان باقیماندن تا دوره های طولانی را پیدا کند. روی این اساس بود که انسانها به پیمانه زیاد اشکال زبان نگارشی را بکار بردند و با استفاده از آن به ثبت و شرح پدیده های گوناگون اجتماعی و طبیعی پرداختند و احساسات و عواطف و صحنه های متنوع زندگی را ترسیم کردند. از آنجا بود که به تعداد زیاد

آثار علمی، مقالات تشریحی و آثار ادبی بوجود آمد. از آن بعد زبان نگارش نیز بخش مهم زبان ادبی گردید. زبان نگارش بحیث بخش مهم زبان ادبی وسیع نمیتواند بحیث شکل خاصی از زبان، جدا از زبان عامیانه بطور مجرد وجود داشته باشد؛ چنانکه آهنگ لغات و ساختمان دستوری آن همه از زبان عامیانه منشاء گرفته و باتکامل آن تکامل پذیرفته است. از همین بوده که در خلال زندگی اجتماعی مردم آن رافهمیده و پذیرفته است.

تقاضاهای معمولی زبان ادبی

زبان ادبی هر چند بر اساس زبان محاوره بر اثر صیقل و خالص ساختن تشکیل یافته است، با آنهام اگر با زبان محاوره معمولی مقایسه شود، يك سلسله تقاضاهای جدی را خواهان است. زیرا، زبان واقعیت مستقیم فکراست و فکر با جدایی از زبان نمیتواند وجود داشته باشد. در خلال زندگی واقعی زبان و فکر رابطه صمیمی و نزدیکی باهم دارد، فعالیت های فکری و عاطفه ای معرفت انسان بر جهان آفاقی همه با استفاده از زبان يك سلسله مواد را دست تهیه میدهد و بوسیله آن ارائه میشود، بنابراین خوبی و خرابی زبان ارتباط مستقیمی با ارائه کردن احساسات و عواطف دارد. در خلال زندگی عادی مکالمه انسانها عموماً باید ساده، واضح و انگیزنده باشد و مفهوم خود را به نهج واضح بدیگری انتقال دهد. مگر اینگونه تقاضاها اکثر چندان جدی نیست در خلال مکالمه عادی روزانه به نسبت اختلاف شرایط شخص گوینده و محیط سخن گفتن اکثر عناصر زشت و درشت، متشتت و مخالف دستور زبان نیز بآن مخلوط میشود. همزمان بآن چون در زمان مکالمه مردم میتوانند با استفاده از حرکات دست و سر و تغییر چهره و غیره نیز مفسکوره خود را انتقال دهند، بنابراین اکثر اتفاق می افتد که عناصر ناقص و کلمات نامرتبط هم در آن راه یابند. مگر با استفاده از اشکال زبان نگارشی آثاری که بوجود می آید اگر آثار ادبی باشد و یا علمی، اگر مقالات فلسفی باشد و یا مضامینی که در جراید نشر میشود، همه اینها

نتیجه معرفت و انعکاس انسان از جهان آفاقی است. انسانها به منظور این که همه این نتایج را بدرستی و بطور انگیزنده ترسیم کنند و آن را ثابت نمایند، ناگزیر باید عناصر زشت و درشت، متشتت و مخالف دستور زبان و حتی مبهمات و مکررات را هم بدور افسگند. در قسمت منسجم ساختن و پرورش زبان باید تقاضاهای جدی ارائه کرد (و در آثار ادبی بخصوص درامه ها و داستان ها در خلال سخن گفتن تنها و یا مکالمه دو طرف اکثر کلمات مکرر، متشتت، ناقص و نامرتب دیده میشود. مگر همه آنها توسط نویسنده به منظور ساختن چهره ها و ترسیم خصوصیت های اشخاص به حیث حيله بکار میرود.) در خلال مقالات معمولی (محتوی آثار ادبی) تقاضای مشترک و اساسی همانا درستی، سلاست و انگیزنده بودن است و همین تقاضا به زبان ادبی وسیع هم صدق میکند.

درستی و دقیق بودن زبان بیشتر در آن است که دسته های کلمات بصورت منتخب بکار رود، ساختمان جمله خلاف منطق نباشد و قواعد دستوری در آن مراعات شده باشد و بتواند بطور کامل احساسات و عواطف نویسنده را ارائه دهد و خصوصیت اشیای آفاقی و رابطه متقابل آنان را شرح کند.

زبان نقاب همه واقعات و مفکوره هاست، مگر در ورای واقعیات ارزش اجتماعی آن نهفته است. هر گونه مفکوره محتوی عللی است. چرا بعضی مفکوره ها این گونه اند و بعضی آن گونه؟ هدف آثار هنری این است که بطور کامل و واضح ارزش مهم زندگی اجتماعی را که در خلال واقعیات پوشیده است ترسیم کند بنابراین باید از زبان سلیس و درست و کلمات منتخب استفاده کند.

زبان آثار ادبی

خصوصیت زبان آثار ادبی: خصوصیت زبان آثار ادبی این است که در خلال علایم و رموز زندگی را انعکاس میدهد. این عمل باید متنوع، زنده و دارای نیروی الهامی هنری باشد و بتواند از روی احساسات و عواطف خواننده را بحرکت

آورد. مرثبط با اینگونه خصوصیت ادبیات زبان آثار ادبی نیز با خصوصیت زبان و موضوعات دیگر (مقالات سیاسی و علمی) متفاوت است.

۱- نخستین خصوصیت زبان آثار ادبی علامه بودن و مستعار بودن است. آثار ادبی بطور واقعی اشیای آفاقی را ترسیم میکند و چهره های را ایجاد میکند. نویسنده با بکار بردن آثار خود بخواننده تأثیر می افکند، درین عمل نویسنده هرگز به مجردات اتکا، نمیکند، بلکه با اتکا بازبان مستعار و علامات، خصوصیت اشیاء و وضاحت حالات را به طور واقعی پیش روی خواننده میگذارد بطوریکه خواننده حدود آن را معین کند، اشخاص را ببیند و صداها را بشنود و مختصر اینکه خود را در همان صحنه بیابد.

۲- دومین خصوصیت زبان آثار ادبی قلیل اللفظ کثیر المعنی و عالی بوده است. باید از منتهای صرفه جویی، با بکار بردن کمترین کلمات، غنی ترین و زیاده ترین موضوعات زندگی را بیان داشت و بر علاوه وساحت وسیع تخیل را باید بخواننده مهیا ساخت.

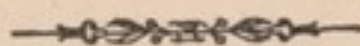
۳- سومین خصوصیت زبان آثار ادبی تازگی و تنوع آن است. از آنجا که زندگی غامض و پیچیده و متنوع و مملو از تغییرات است، آثار ادبی به منظور اینکه زندگی را به نهج واقعی و انگیزنده انعکاس دهد، باید از زبان ساده استناده بردو تازگی و تنوع را از نظر دور ندارد. شاعران و نویسندگان ممتاز، از قدیم تا حال، صبغه ابداعی آثار و فروغ تازگی و تنوع را در قسمت استفاده از زبان تبارز داده اند.

۴- چهارمین خصوصیت زبان آثار ادبی مملو بودن از موسیقیت است. یعنی آهنگ آن نرم و ناز، خواندن آن سلیس، با آواز خواندن آن پرطنطنه و شنیدن آن روشن و واضح باشد؛ چنانکه در تاریخ ادب ما شعر کاملاً این خصوصیت را در بردارد. یعنی یکی از خصوصیت های عمده شعر همان موسیقیت آن است و در تاریخ ادبیات ممالک دیگر نیز شعر همین خصوصیت را دارد.

نکات بالا را میتوان از جمله خصوصیت های معمولی زبان ادبی قبول کرد.

چه در خلال ادبیات جهانی ، انواع ادبی مختلف ، تقاضاهای گوناگون از زبان دارد ؛ و نویسندگان مختلف در بکار بردن زبان ادبی ، ممکن است از روش های گوناگونی استفاده برند . بنابراین برای اینکه ما بصورت واقعی مشخصه زبان آثار ادبی را درک بکنیم و بر آن تسلط یابیم ، نمیتوان تنها بابه حافظه سپردن چند قاعده مجرد اکتفا کرد و به آن اتکاء نمود . بلکه باتلخیص و مقایسه آثار گوناگون دوره های مختلف و نویسندگان مختلف باید به تحقیق و تحلیل و تألیف پرداخت .

ترجمه و نگارش : قیام الدین «راعی»



بیدل اگر ت محرمی رازی است هر سو مشتتاب
 زان انجامی که باهر آغازی هست بر گیر حساب
 زین قافله تحقیق مقامات هوس دانایی نیست
 در پرده ساز جرس آوازی هست ، آنرا دریاب
 «ابو المعانی بیدل»

اساسات روانشناسی تحلیلی

پوهاند میرامان‌الدین انصاری

بیش از نیم قرن است که روانشناسی تحلیلی یا تحلیل روحی (Psycho analysis) بحیث یکی از روشهای خاص ایضاح کردار انسان در پهلوی روانشناسی آفاقی بمیان آمده و توجه علمارا بخود جلب کرده است .

مؤسس و بانی این دبستان روانشناسی سگموند فراید نام داشت که در سال (۱۸۵۶) در شهر فرایبورگ در علاقه مورا و یا که حال جزء خاک چکوسلواکیا میباشد، بدنیا آمد. بسن سه سالگی پدر و مادرش به ویانا کوچیدند و در آن جا فراید (۷۹) سال از زندگی خود را سپری ساخت . پدر و مادرش یهودی بودند .

فراید تحصیلات عالی خود را در پوهنخی طب ویانا تکمیل و در شق اعصاب تخصص حاصل کرده و در موضوع اعصاب از لحاظ فیزیولوژی بتحقیقات علمی پرداخت و در آن باره یکعده مقالاتی که همه جنبه ابتکار را دارا بود نشر کرد . اما شهرت مهم و نهایی فراید در آن است که در سال (۱۸۸۵) به پاریس سفر کرده در آنجا با شارکو (Charcot) متخصص معروف بیماریهای روانی در تماس آمد. همین تماس که برای $\frac{1}{4}$ ماه دوام یافت منجر به آن گردید که دلچسپی فراید از فزیولوژی به روانشناسی انتقال و درین شق به حیث بانسی سیستم مخصوص روانشناسی که بنام روانشناسی تحلیلی یاد میشود شهرت جهانی حاصل نماید .

در پایان قرن (۱۹) نشریات فراید در باره روانشناسی تحلیلی شروع میگردد .

نخستین اثر او بنام «مطالعات درباره هیستری» بسال (۱۸۹۵) نشر گردید. در سال (۱۹۰۰) اثری دیگری بنام «تعبیر خواب» از طبع برآمد. از آن تاریخ به بعد تا سال (۱۹۳۹) که پایان زندگی فرایدهان تصادف کرد آثار متعددش یکی بعد دیگری نشر گردید و نظر یاتش در محافل علمی جهان همهمه بزرگی راراه انداخت که آن همهمه تقریباً تا کنون هم دوام دارد. بعضی از علما فرضیه های او را طرفدار گردیده و بتأسی از آن بسهم خود و پرورش او در موضوع بتحقیقات پرداختند و عده فرضیه های او را غیر علمی تلقی کرده بانقاد دست زدند.

وجه مشترك روانشناسی تحلیلی با روانشناسی معمول و آبزکتیف همان است که هر دو سعی دارند کوائف و حوادث مشابهی را تفسیر و تعبیر کنند اما در بدست آوردن حقایق پرورش های متفاوت توسل میکنند. ازین گذشته در مفاهیم اساسی و در نتایج حاصله اختلافات بارزی بین هر دو وجود دارد باوصف این اختلافات برای کسانی که به روانشناسی بحیث عموم دلچسپی دارند و میخواهند بصورت مختصر راجع به حادثه سازگاری و توافق افراد معلومات داشته باشند لازم است با روانشناسی تحلیلی آشنایی بهم رسانند. از لحاظ انکشاف تاریخی روانشناسی تحلیلی نسبت بر روانشناسی آبزکتیف از همه اولتر اذهان علم را بمسایلی مربوط بشخصیت، هیجان و سازگاری معطوف ساخته اساسات روانشناسی تحلیلی را در طی يك مقاله چند ورقه گنجانندن دشوار است. تحت این شرایط امکان دارد نویسنده از بسیاری مسایل مربوط بصورت سطحی بگذرد و یادرباره از قضاوت های خود مرتکب يك اندازه بی انصافی شود. موضوع بذات خود وسیع و غالباً اگر روانشناسی را بحیث عموم در نظر بگیریم و بمقابل آن روانشناسی تحلیلی را مورد بررسی قرار دهیم از احاطه وسعت و پهنا یکی از دیگری کمتری نخواهد داشت. موضوع روانشناسی تحلیلی اصلاً دقیق و پیچیده بوده و از آغاز تا کنون انکشاف زیادی حاصل کرده است. مشکل دیگر آن است که فرضیه های روانشناسی تحلیلی حتی در بین خود علمای آن متنازع فیهاست و مشکل است فیصله نمود

که نظریه کد ام یک از آنها صائب تر است. پاره از نظریات اولیه فراید بانظریات بعدی اش متناقض بنظر میخورد. اصطلاح روانشناسی تحلیلی بعضاً بفرضیه ها، بعضاً بروش تحقیق و بعضاً بطرز معالجه بیماران روحی اطلاق میشود. شاید پاره از غلطی ها و سوء تفاهمات ازین ناحیه نیز بمیان آید.

از همه مهمتر مفاهیم اساسی روانشناسی تحلیلی بالذات مغلق و مخصوصاً تسعیر آنها بزبان دری خالی از مشکلات نیست.

با وصف این دشواری ها سعی میشود که تا اندازه امکان و از همه بیشتر اساس نظریات موسس این دبستان مختص روانشناسی بخوانندگان عرضه شود.

مفاهیم اساسی روانشناسی تحلیلی :

لبیدو : (Libido) :

مفهوم مهم و اساسی در روانشناسی تحلیلی شاید همین باشد که هر شخص یا هر فرد انسان یک مخزن یا ذخیره گاه نیرو یا انرژی حیاتی است که آن را بنام «لبیدو» یاد میکنند. قوت این انرژی حیاتی ماهیت و مجاری که نیروی مذکور از آنها عبور میکند در تعیین شخصیت و در تفریق هوشیاری و جنون از جمله عوامل بسیار مهم و اساسی تلقی شده می تواند. لبیدو بصورت کامل و مطلق یک نیرو یا انرژی روحی است و با حادثاتی از قبیل اشتها، سوق، محرکه و یا سایر کوائف طبیعی یافز یولوژیکی مراد ف بوده نمی تواند.

این انرژی مهم حیاتی صرف یک منشأ و یک ماهیت دارد و آن عبارت از منشأ و ماهیت جنسی است به قول فراید «لبیدو قوه ایست که بوسیله آن غریزه جنسی خود را متظاهر میسازد» غریزه جنسی از آنطوری که در اصطلاح روزمره استعمال میشود متنوع است نه تنها بر افزارهای جنسی و یا عملیه های توالد و تناسل بلکه بر همه گونه فعالیت های که مطلب از آن کسب تلذذ باشد اطلاق میکنند. فراید میگوید که ابید و مشتمل است بر تمام آنچه معمولاً از اصطلاح «عشق» بشمول عشق بخود، عشق بوالدین، عشق

بعالم بشریت فهمیده میشود با وصف این همه پهنایی لبیدو بمفهوم محدود آن فقط جنسی و هدف آن اتحاد جنسی است.

انرژی حیاتی یا لبیدو از بدو تولد با انسان همراه است و نه تنها در تعیین کردار کودک کن شیرخوار و اطفال بلکه در تعیین کردار اشخاص کلان نقش مهم بازی میکند. مادر کودک شیرخوار نخست بصورت پراکنده یا غیر مشخص توزیع شده است، لبیدو همیشه فعال و دینامیک و متحرک است شاید بطرف داخل و بخود جریان و میلان یافته «نرگسی» را بوجود آر دو یا اینکه بطرف خارج میلان پذیرفته با اشیاء و اشخاص دیگر معطوف شده «هدف-عشق» و یا امکان دارد به خیالات و اوهام غیر حقیقی تعلق بگیرد «درون گرایی» و یا اینکه با اشیاء یا هدف های عشق طفولیت بچسپد که آنرا «بستگی» یا «پیوند» گویند و یا اینکه به همین اشیاء و هدف ها برگردد که آنرا «برگشت» نامند، و هم امکان دارد و بمفکوره های عالی بشر دوستی مجاری اجتماعی بشمول آرت و ادبیات جریان یابد که آنرا با اصطلاح روانشناسی تحلیلی «تصعید» میگویند.

در نوشته های اولیه فرایدانگیزه های نفسی یا انگیزه های حفاظت نفس بالیبیدو متخاصم تلقی شده بود اما بعدها این نظریه را تغییر داده اظهار نمود که غریزه حفاظت نفس از عشق بخورد نشأت کرده و بنابر آن اساساً ماهیت جنسی دارد. در نظریات بعد تر خود فرایدانگیزه حفاظت نفس را بالیبیدو که در مجاری سلیم روان باشد جمعاً بنام اروس «Eros» یا غریزه حیاتی یاد کرده است. بمقابل لبیدو اکنون «غریزه مرگ» و یا تباهی نفس شناخته شده و هرگاه میلانات این غریزه متوجه خود شخص گردد بمیلان مجازات نفس یا تباهی نفس و هرگاه بطرف خارج متوجه شود بانگیزه های ظلم و تعرض متظاهر میشود.

شعور - قبل از شعور و ماتحت شعور (غیر شعور) :

بنظریه فراید تمام ساحه حیات روحی به سه منطقه تقسیم شده است : ۱ - شعور

۲- قبل از شعور، ۳- ماتحت شعور و یا غیر شعور. منطقه شعور را نمی توان به آسانی فهمید و آن عبارت از همان قسمت محتوی روحی است که شخص از آن واقف و آگاه است بمقایسه سائر مناطق روحی خیالی محدود و ضیق بوده و محتویات آن وقتاً فوقتاً تغییر می یابد. يك قسمت منطقه شعور از دنیای خارجی و قسمت اعظم آن از سطوح پائینی حیات روحی سرچشمه میگیرد قبل از شعور همان منطقه روحی است که محتویات آن بسهولت بوسیله تداعی معانی یا تداعی افکار بمنطقه شعور آورده شده می تواند. درین قسمت حافظه معمول قرار دارد و بطور کلی باشعور بیشتر شبیه است تا با تحت شعور البته افکار قبل از شعور از رهگذر سهولتی که آن ها را بمنطقه شعور می توان آورد از هم فرق دارند. و این فرق بیشتر مربوط بعملیه تداعی معانی است و ازین گذشته تا یک اندازه مربوط بسانسوری میباشد که از طرف شعور جهت امتناع و باز داشت آن صورت میگیرد.

یکی از مهمترین مناهیم در روانشناسی فراید تحت الشعور است و آن از بزرگترین قسمت های منطقه روحی است که بصورت فعال و موثر در عمایه های غیر شعوری روحی معروف بوده و در حالیکه جریانات آن بتزد شخص معلوم نیست بر تنکر و فعالیت های ذهنی او تاثیر بسزا وارد میکند. محتویات قسمت تحت الشعور مانند محتویات قسمت شعوری بقالب الفاظ نمی دراید و کدام ترتیب منطقی بخود نمیگیرد درین ساحه روح انگیزه های متخاصم بدون تصادم و برخورد پهلوی هم وجود داشته می توانند. این قسمت روح یا ذهن را باوصاف بدویت، طفلانه و غیر متوازن یا متشتت متصف ساخته اند. درین جا عوض هیجان خواهش و غریزه حاکمیت دارد.

محتویات قسمت غیر شعوری یا تحت الشعور بر دو نوع بوده می تواند:

- (۱) آن محتویاتی که از قسمت شعوری بدانجا پس زده شده یا رانده شده است.
- (۲) محتویاتی که اصلاً و بصورت قطع هیچوقت شعوری نبوده است. قسمت اخیر الذکر را که یونگ (Jung) نسبت بفراید بیشتر اهمیت داده است عبارت است

از بقایای محتویات ذهنی انسان بدوی یا انسان قبل التاریخ که بصورت ارثی بانسان های امروزه انتقال یافته و بنام تحت الشعور «نژادی» یا «نسلی» یاد میشود.

اد «Id» «خود» و «ما فوق خود»: در نوشته های اولیه فراید «خود» یا نفس قسمت شعوری فرض شده بود و باین حساب بمقابل تحت الشعور یا غیر شعور قرار داشت. پسان ها فراید خصوصیات بیشتری را به «خود» توجیه و ادعا نمود که قسمتی از آن غیر شعوری است و برای ذهن يك نقشه یا توپوگرافی تجویز نمود که تقسیمات آن بشرح ذیل است «شکل ملاحظه شود»:

(۱) اد = «این»

(۲) من = «خود» یا «نفسی»

(۳) ما فوق «خود»

(۱) «این» «Id» قسمت کاملاً غیر شعوری است و جنبه بسیار فعال شخصیت میباشد. مرکز اصلی «لبیدو» در همین جا قرار دارد و تمام انرژی های انیروهای غریزه وی شخص از همین جانشات میکند. برای اینکه «این» خصوصیات بدویت خود را نگهدارد کاملاً تابع اصل «لذت» میباشد یعنی تلاش برای تطمین و اقناع و اجتناب یا دوری جستن از درد و آزار. بادیای واقعیت یا عالم واقعی قطعاً ارتباطی ندارد و اگر دارد آنهم بوساطت «خود» یا نفس است «این» غیر منطقی و غیر اخلاقی است و تقریباً با طبیعت و مزاج بدوی یا حیوانی که در انسان وجود دارد مرادف تلنی شده می تواند.

(۲) «خود» جزء شعوری و جزء غیر شعوری است. در شیرخوارگی کوچک وضعیف بوده و بتدریج از راه تماس با واقعیت و از طریق اتخاذ یا اختیار هدف های عشق شیرخوارگی و بوسیله میکانیزم یکی دانی «Identifaction» مخصوصاً یکی دانی باوالدین نمو و انکشاف میکند. خود شخص نور مال معمولاً تابع اصل واقعیت معقول و مدرك است. «خود» در قسمت های تحتانی با «این» در تماس بوده و باوی از چندین طریق فعالیت میکند. «خود» منبع پس زنی خواهشات است که بجانب

منطقه «این» پس زده یا راننده میشود و بصورت عدم سعی میکند غرایز بدوی یا بتدایی «این» را کنترل نماید. و در حین حال خواهشات و تمنیات «این» را در صورتیکه بی ضرر تلقی شود اجازه تطمین دهد.

(۳) مافوق خود «Super Ego» این قسمت روح بر پیچیدگی ساختمان شخصیت می افزاید و این جزء مشتمل از اخلاقیات میراثی و محرّمات و جزء مشتمل از مفکوره های اخلاقی است که کودک از محیط فامیلی مخصوصاً از والدین خود بدست آورده. وظیفه مهم «مافوق خود» انتقاد است بصورت عموم «مافوق خود» غیر شعوری است و نسبت به «خود» از انگیزه های غیر اخلاقی «این» بیشتر مستشعر است.

«مافوق خود» میگوید که «خود» را مجبور سازد که تمایلات «این» را پس زنی کند به عبارت دیگر «مافوق خود» با «این» در جنگ بوده و میدان جنگ هر دو «خود» میباشد. باین حساب می توان (مافوق خود) را مرادف وجدان تلقی کرد.

دو جانبگی ها و تصادمات: فرضیه روانشناسی تحلیلی پرازد و جانبگی های قطبیت ها است یعنی مفکوره های دو جانبه که یکی متناسب دیگر در قطب مخالف قرار یافته. به عبارت دیگر زوج های که با همدیگر بالکل متخاصم اند. با بعضی از این دو جانبگی ها در بیانات فوق برخورد کرده اید. مثلاً ابروس غریزه حیاتی و بمتقابل آن غریزه مرگ شعور بمتقابل آن غیر شعوری یا تحت الشعور. «خود» بمتقابل آن «این» عشق بمتقابل آن انزجار و زرت، نر بمتقابل آن ماده.

یکی از این دو جانبگی های مهم اصل یا پرنسیپ «لذت» و بمتقابل آن پرنسیپ واقعیت است فعالیت های شخص برای تأمین لذت آنی و گریز از درد و رنج به اصل لذت تعلق میگیرد.

این طریقه تعیین فعالیت از خصوصیات «این» اطنال و اشخاص غیر طبیعی است. اعمالیکه بر حسب صورت ابدید سر میزند یا اعمالیکه بر اثر مطالبات و مقتضیات دنیای خارجی بظهور میرسد به اصل واقعیت ربط میگیرد. در شیر خوارگی این اصل ها با هم

متصادم واقع میشوند. اما بالتدریج در اثر انکشاف يك «خود» قوی که بتواند مطالبات اصل «لذت» را با اصل «واقعیت» آشتی دهد تصادم رفع میگردد و شخصی با امن و آرامی زیست میکند.

اشخاص غیر طبیعی یا «نوراتیک» ها این امن و سلامت درونی را نمی توانند بدست آرند و طوری که بعدتر خواهیم دید همین کیفیت در فهم وضع و حالت ایشان عامل مهمی میباشد.

مراحل انکشاف شخصیت :

مهمترین موضوع و فی الواقع مغز سیستم روانشناسی تحلیلی مسأله انکشاف شخصیت است. طبق فرضیه روانشناسی تحلیلی این انکشاف بسه مرحله صورت میگیرد. دوره کودکی که تا سن ۵-۶ را در بر میگیرد. دوره پوشیده که از سن ۵-۶ تا آوان بلوغ دوام میکند. دوره باوغ که تا سن ۱۸ یا ۲۰ را احتواء میکند از بین این سه دوره، دوره کودکی از همه مهتر میباشد. از خصوصیات مهم این دوره انکشاف دو میلان است که یکی با دیگر ارتباط دارد. نخست میلان اینکه (لبیدو) یعنی مهمترین منطقه احساس لذت جای مختص خود را احراز میکند. میلان دوم اینست که برای الحاق «لبیدو» کدام شی دستیاب میشود. در حین حال انکشاف «خود» نیز توأم با انکشاف لبیدو و مربوط به آن انکشاف میپذیرد. نخست انکشاف محل یا جای لبیدو را از نظر میگذرا نیم. هنگام ولادت لبیدوی کودک بصورت نامشخص پهن و پراکنده است اما دیری نمی گذرد که لبیدو بسه محل به این وجه جای خود را احراز میکند. مرحله اول عبارت است از مرحله جنسی فمی «Oralerotiec» که در این مرحله تطمینات لبیدو بیشتر از همه از منقّه (دهن) استحصال میشود. تا اهرات آن نخست در چو شیدن و مکیدن پستان و چو شیدن انگشت و بعد ها در گزیدن و خاییدن آشکار میشود. انگیزه های تخریبی طل بهمین مرحله اخیر الذکر تعلق میگیرد که آنرا اساذم فمی «Oral Sadism» گویند، بعد از آن مرحله «جنسی مقعدی» شروع میشود. که در این مرحله، تطمین لذت در عمل اطراح و عضو

مخصوص اطراح مرکز آن قرار میگیرد .

در مراحل اولیه آن عمل اخراج یا اطراح لذت بخش و در مراحل اخیر بازداشت یا نگهداری وسیله لذت است. مرحله «تناسلی» پس از مرحله «جنسی متعددی» روی کار می آید که در این مرحله ممکن است لذت بخشی آلات تناسلی بر شخص معوم میشود. و برای استحصال لذت از آن کار میگیرد. این مرحله اخیر احراز تمام یا موقعیت است از طرف لیبیدو که هنگام بلوغ این احراز موقعیت تجدید و تقویه می پذیرد. اگر حالات غیر طبیعی و یا اوضاع انحرافی در کلان سالان به «پیوند» یا «برگشت» یکی از مراحل اولیه کودکی نسبت داده میشود. برای مثال ظلم و تعدی برگشت است بمرحله اخیر کودکی یعنی کسب لذت از گزیدن. لجاجت و ولع بمرحله اخیر کودکی «جنسی متعددی» یعنی کسب لذت از بازداشت و نگهداری منسوب شده میتواند. باین حساب در اشخاص کلان سال خصایص دوره «جنسی فمی» و دوره «جنسی مقعدی» را میتوان تشخیص داد در مسیر نورمال و عادی انکشاف دوره «جنسی فمی» از جدا شدن از شیر و دوره «جنسی مقعدی» بواسطه یاد گرفتن طرز عمل معمول و مروج قضای حاجت یا دفع حاجت جلوگیری میشود. هرگاه این جلوگیری موفقانه انجام یابد طفل میتواند مطالبات واقعیت را خوبتر فهمیده و در نتیجه «خود» او تقویه و استحکام پذیرد .

پیشرفت و ارتقای کودک در دریافت یا حاصل کردن شی طرف عشق بسه مرحله صورت میگیرد. مرحله اول «جنسی» «خودی» گفته میشود که اصلاً عشق بخود نبوده بلکه احساس محض جسمی است، لیبیدو بکدام شی مشخص الحاق یا پیوند پیدا نمیکند و صرف بواسطه لذت عضو، تطمین می پذیرد موقعیکه «خود» تشکل میابد لیبیدو با آن یعنی با «خود» پیوند و الحاق پیدا میکند. و مرحله دوم منتهی میشود که آن را عشق واقعی بخود یا «نرگسی» نام گذاری کرده اند .

این اصطلاح از یک افسانه اساطیری یونانی گرفته شده است که در آن نرگس

عکس خود را در آب دیده و بر خود عاشق شده است. این نرگسی ابستدایی بکماک قسمتی از انرژی «این» باعث تقویة «خود» گردیده و برای بقیة حیات با شخصی میماند و هرگاه از اندازه اعتدال تجاوز نکند مفید و مستحسن شمرده شده میتواند. خصوصیت خود بینی و خود خواهی در اشخاص نتیجه پیوند یا بر گشت است بمرحله «نرگسی» هنگام بلوغ يك موج تازه از نرگسی شخص را استیلا میکند که برای تمام دورة بلوغ طبیعی و عادی تلقی شده است دورة سوم الحاق یا پیوند لیبیدو عبارت است از شی یا مقصد منتخبه. نخستین پیوند لیبیدو يك مقصد خارجی عشقی بصورت طبیعی عبارت از والدین طفل است و این علی العموم بهمان مرحله تصادف میکند که دورة تناسلی احراز موقعیت لیبیدو آغاز میشود پیوند بیکی از والدین موضوع عقده ادیپس را بمیان می آورد.

عقده ادیپس «Oedipus» و عقده اخصاء :

مسیر پیوند بو والدین در دختر و بچه فرق میکند بنا بر آن بهتر است انکشاف هر کدام را علیحده از نظر بگذرانیم. پیوند لیبیدو در بچه نخست ب مادرش معطوف میشود. آغاز آن بدورة قبل از دورة «تناسلی جنسی» نظر بر ابطة که در رفع احتیاجات فمی که ب مادر دارد، تعقیب شده می تواند بعد هادر مرحله انکشاف «جنسی تناسلی» این مقصد منتخبه مستقیماً خصوصیت جنسی را پیدا کرده «و عقده ادیپس» تشکیل میشود.

اصطلاح ادیپس از يك افسانه یونانی است که در آن پادشاه تیبس «Thebes» بدون اینکه بنهم پدر خود را بقتل رسانده و بامادر خردار دواج میکند. عقده ادیپس ممثل آنست که بچه بصورت غیر شعوری آرزو دارد که بامادر خود مجامعت را انجام دهد. ماهیت غیر شعوری این خواهش بایستی تاکید شود. طبل بصورت قطع از خصوصیت جنسی این خواهش خود واقف نیست و از آن شعور ندارد. این خواهش بصورت طبیعی صرف بشکل آرزوی دلجویی و نوازش از مادر و یا میل خوابیدن بامادر و امثال این کردارهای سبک و بی ضرر تظاهر میکند. طبق نظریات اوایه روانشناسی تحلیلی

این عقده بشخصی والده تعلق میگیرد اما پسان ها چنین عقیده رفت که عقده مذکور کاملاً در تخیل غیر شعوری جزیان دارد. تصویر مادر در غیر شعور بمنزله شی یا هدف عشق تلقی شده است نباید تصور کرد ادیپس از محبت مادر بطفل نشست میکند. بلکه عقده مذکور جزء طبیعت ذاتی بچه بوده و میراث «غیر شعوری نژادی» است. هرگاه عشق جنسی بمادر نمو کند پدر در جلب محبت مادر حیثیت رقیب را میگیرد و خواهشات خصمانه بشمول کشتن و زخم رساندن بوی کسب قوت میکند.

از همین خصومت پدر دومین عقده بزرگ دوره طفولیت نشأت میکند. بچه بصورت غیر شعوری میترسد که پدر با اقدامات متقابل دست زده در صد زخمی ساختن او برآمده مخصوصاً او را از آلات تناسلی او که تازه ارزش آن بسوی معلوم شده است محروم خواهد ساخت. این عقده را «عقده اخصاء» نامیده اند یعنی عقده خصی ساختن. در اوقات طفولیت بعضاً اتفاق می افتد که طفل به اله تناسلی خود پیازی پردازد و هرگاه پدر او را در این حالت مشاهده کند غالباً او را تهدید خواهد کرد که: «او بچه هم برای چیزیت بلزی مکن که آن را خواهم برید» و چون طفل متوجه میشود که دختران از اینگونه افزار تناسلی عاری هستند غالباً تصور میکند که تهدید اخصاء در مورد ایشان قبلاً عملی گردیده است. در مورد اشخاصیکه این قسم تجارب برایشان نگذشته و باز هم بعتمده اخصاء مبتلا بوده اند. فراید عقیده کرد که در چنین موارد عقده مذکور از بقایای اندیشه های قبل تاریخ انسان است «عقده اخصاء» «عقده ادیپس» را منفجر میسازد از لحاظ اثرات تهدید آمیز این عقده که مبادا اله تناسلی خود را از دست بدهد بچه خواهشات مجامعتی خود را بامادر ترك میکند. طریقه حل یا علاج عقده ادیپس آن است که بچه احساسات خود را نسبت بمادر خود به محبت عادی و طبیعی «تسعید» یا سوق دهد. اصطلاح «تسعید» از لحاظ روانشناسی تحلیلی آن است که خواهشات بمجاری سوق یابد که از لحاظ آداب و سنن جامعه عالی و افضل تلقی گردیده است. چنانچه محبت و جلب رضایت

مادر در اکثر مجامع بشری اکیداً توصیه گردیده و در بعضی مجامع رضایت مادر را با رضایت حق جل و علی شانه مرادف تلقی کرده و گفته اند :

جنت که رضای مادران است

در زیر قدم ما دران است

بر علاوة «تصعید» ممکن است بچه خربستن را با پدر خود یکی دانسته موفقیت های پدر را بحیث موفقیت های خود تصور کند .

«ما فوق خود» از انحلال عقده ادیپس سرچشمه میگیرد یعنی در اثنای تسرك خواهشات جنسی کودک کانه . پروردن خواهشات جنسی کودک کانه و جداناً مذموم تلقی میشود و هر گاه همچو خواهش از ساحه غیر شعوری بساحه شعور کمترین گاه کشکی بنماید شخص شیطان را الاحول گفته و همچو خواهشات قبیح را از خود میراند .

عقده ادیپس در اثر «دوجنسیت» پیچیدگی مزید می یابد هر طفل پاره از خصوصیات یا خواص روحی جنسی مقابل را دارا است که درین حالات امکان دارد عقده ادیپس بصورت معکوس ظهور کند . یعنی بچه دارای خواهشات «همجنسی» با پدر را پیدا کرده و از مادر خود نفرت داشته باشد این عقده نیز از طریق «تصعید» و «یکی دانی» یا تشخیص حل شده میتواند . هر گاه عقده ادیپس معکوس کسب قوت و شدت کند شخصی تمایل شدید مجامعت با همجنس را پیدا میکند که از جمله ناهنجاری های روحی تلقی گردیده و مانند خوی بدی که در طبیعت کسی بنشیند بقول سعدی تادم مرگک باوی همراه میماند . و بعبارت دیگر در ریش سفیدی هم ادامه می یابد که بنا بر همین پیش آمد در اصطلاح طب قدیم این ناهنجاری را بنام «غلت المشایخ» تسمیه کرده اند . انکشاف شخصیت در دختران نسبت به بچه ها مشکلات بیشتری را متضمن است پیوند ابتدایی با مادر که در اثر مکیدن پستان مادر انکشاف می یابد بایستی نخست از همه حل گردد و صورت حل آن در نهایت خوب و واضح نیست در دختران «عقده اخصاء» نسبت به «عقده ادیپس» او اثر ظهور میکند دختر که متوجه سامان تناسلی خود میشود

نسبت به بچه هادر خود احساس کهنتری یا حقارت میکند. مسؤول این پیش آمد مادر خود را تصور کرده و در نتیجه بمقابل وی طرز تلقی خصوصت آمیزی اختیار میکند. احساس همین خصوصت بحیث عقده «اخصاء تانیث» و یا «عقده تذکیر» تعبیر شده می تو اند. در حالیکه از عشق بمادر روگردان است بر ای یا فتن شی یا مقصود عشق خویش پدر متوجه میشود و در وجود پدر برای فقدان آلات تذکیر که برایش اذیت دهنده تلقی میشود یکنوع تلافی سراغ میکند و همین حالت را «عقده ادیپس» دختر تسمیه کرده میتوانیم و علی الا کثر دختر بصورت غیر شعوری آرزو دارد که برای پدر خود طفلی پیدا کند یعنی از پدر بارور گردیده طفل تولد شود. انحلال و ارتفاع «عقده ادیپس» در دختر نسبت به بچه آهسته تر است زیرا غالباً کدام خوف مصیبت آمیزی که موجب از بین رفتن آن شود بمیان نمی آید. در نهایت امکان دارد عقده مذکور از راه «یکی دانی» یا تشخیص با مادر و احساسات تصعیدی بمقابل پدر رفع گردیده از بین برود مثل بچه ها امکان دارد در دختران نیز تمایل رفع خواهشات جنسی از راه مجامعه با همجنسی «و عقده ادیپس معکوس انکشاف حاصل کند. ظهور مجدد و یا تکرار عقده اخصاء در دختر موقعیکه برای نخستین مرتبه حیض خود را دیده احساس خوف و انفعال کند، امکان دارد بوقوع پیوند د.

اختلالات عصبی یانا هنجاری های وصب

انکشاف طبیعی و انکشاف غیر طبیعی: تا اینجا شخصیت را بنهجی که بصورت طبیعی صورت بگیرد و تحت بررسی قرار دادیم. و آنهم باساس فرضیه های فراید. همگان عقده های جنسی کودکانه دارند. اما در مسیر انکشاف طبیعی این عقده ها باندازه قابل اطمینان از طریق «تصعید» و «یکی دانی» حل و فصل میگردند. موقعیکه عقده ها بصورت اطمینان بخش صورت حل بخود اختیار نکنند انکشافات غیر طبیعی رخ داده و بدرجه های متفاوت شدت یافته اختلالات عصبی یانا هنجاری های عصبی رونم میگردند هر گاه عملیه تصعید منفی باشد. «پیوند» یا «بستگی» رخ نمیدهد

معنی آن اینست که لبیدو بتصویرشی یا مقصد عشق طفلانه «پیوند» یا بستگی پیدا میکند و عبارت دیگر به آن شی یا مقصد عشق چسبیده باقی میماند. این پیش آمد بدو ناخوشی یابد و مصیبت که با هم ارتباط دارند منتج میشود. اولاً لبیدوی «پیوند» شده یا بسته شده میسر نیست که با واقعیت و حقیقت مقابله کند بدین ترتیب شخص که پیوند های کودکانه دارد انرژی کافی بدستش نیست که بوسیله آن با مشکلات زندگانی خود مقابله کند و در نتیجه دستخوش تکان های هیجانی شده به نا هنجاری سوق می یابد ثانیاً لازم است که از ذخائر نیروی میسر یک مقدار زیاد آن در پس زنی تمایلات مجامعت با محرمانت بصرف رسیده و نگذارد این خواهشات و تمایلات بساحه شعور برسد زیرا اگر بساحه شعور برسد نیروهای فعال وی مزیداً بصرف میرسد بطور خلاصه طبق فرضیه روانشناسی تحلیلی قدرت و توانایی شخص در راه موفقیت مبنی بر آن است که یک مقدار کافی نیرو یا انرژی بدسترس خود داشته باشد که بوسیله آن بتواند بمشکلات زندگی پنجه دهد. هرگاه مقدار زیاد تر لبیدو با خواهشات کودکانه پیوند و بستگی پیدا میکند، شخص ضعیف الحال گردیده با ناسازگاری ها اختلالات عصبی رو برو میشود. تفاوت های فردی در درجه بستگی یا پیوند موقوف به ایلاستستی لبیدو و هکذا مر بوط به تفاوت های تجاربی است که شخص در ایام طفلی بآن مواجه شده است.

از آنجا که تمام اشخاص یک اندازه عقده های طفولیت را با خود همراه دارند بنابراین در ایام کلانی پاره از چگونگی های عجیب و غریب کردار موجود است که به بستگی یا پیوند منسوب شمرده شده می تواند.

در عده از اشخاص کردار بدرجه مختل است که نمیتوان آنهار با اختلالات روحی و عصبی مصاب دانست. بصورت عموم برای فرق و امتیاز اشخاص طبیعی از اشخاص غیر طبیعی عوامل ذیل را باید در نظر گرفت (۱) آیا «این» میتواند خواهشات پس زده شده را بقدری تغییر لباس دهد که «خود» و با «ما فوق خود» آنرا شناخته نتواند. (۲) آیا

يك مقدار آن کافی لبید و بصورت نابسته میسر است که «خود» در مقابله با واقعیت از آن استفاده کند (۳) آیا مقابله با واقعیت آسان است یا مشکل . یعنی شخص کلان سال بمشکلات سخت و محرومیت های ناگوار مواجه است یا خیر. (۴) آیا خود قوی است یا اینکه کود کانه بوده و با تصادمات کود کانه دست و گریبان است (۵) آیا «ما فوق خود» با تظاهرات خواهشات کود کانه نرمی و ملایمت دارد یا اینکه بسیار سخت گیر است . هر گاه انکشاف و رشد اشخاص با کوائف فوق الذکر یا مربوط بفقرات فوق بصورت مناسب و شایسته باشد شخصی طبیعی و نورمال ببارمی آید در غیر آن ناسازگاری ها و اختلالات روحی رونما میشود .

داینامیزم ها :

تجاویز کرداری اعم از عمل و تفکر که بوسیله آن بین محتویات «این» (خواه مخفی و پس زده باشد یا نباشد) از یک طرف و مطالبات و واقعیت از طرف دیگر آشتی و مصالحه صورت میگیرد در اصطلاح روانشناسی بنام داینامیزم های یاد میشود .

این داینامیزم ها هم بحال اشخاص نورمال و طبیعی و هم بحال اشخاصی که به بیماریها یا ناهنجاری های عصبی مبتلا اند صدق میکند . بعبارت دیگر داینامیزم ها تجاویزی است که توسط آن «خود» با مخالفین خویشتن که عبارت اند از «این» ، و «ما فوق خود» از داخل و دنیای خارجی از بیرون پنجه نرم میکند . پاره از داینامیزم ها برای خواهشات «این» مجراتهیه میکند و بعضی بحیث آلات تدافعی بر ضد تظاهر خواهشات پس زده شده بکار میرود . در حدود هفده یا هژده داینامیزم تشخیص داده شده که فرق بعضی از بعضی دیگر مشکل میباشد . پاره یی از مهمترین آنها را در ذیل نام میبریم .

۱- داینامیزم پس زنی «Repression» مهمترین و اساسی ترین داینامیزم «خود»

پس زنی است . هنگام تحایل روحی موقعیکه بیمار در اظهار پاره یی از تجارب و یا خواهشات خود مقاومت و بی میلی نشان داد ، مفهوم پس زنی کشف شد ، پس زنی از وظایف «ما فوق خود» است خواهشات دردناک یا خواهشات نامطلوب را از

ظاهر شدن بساحه شعور مانع میگردد. بعبارت دیگر خواهشات فوق الذکر را بساحه غیر شعوری میراند یا پس میزند.

۲- تشکل معکوس Reversal: و آن يك تجویز تدافعی دیگر است که توسط آن برای اینکه يك خواهش پس زده شده خنثی گردد خواهش دیگری که کاملاً ضد یا مقابل خواهش ناگوار است متظاهر میشود. برای مثال هرگاه خواهش جنسی پس زده شده باشد بضد آن انزجار از مجامعت ظهور کرده و شخص خود را باندازه افراط عقیف و پاکدامن نشان میدهد. بضد این حادثه خواهش خصومت آمیز بمقابل یکی از والدین که از بقایای عقده حل ناشده (ادیپس) یا (اخصاء) است امکان دارد بشکل توجه فوق العاده زیاد به بهبود پدر یا مادر متظاهر شود.

۳- داینامیزم تعقل (Rationalization): این داینامیزم به «خود» موقع میدهد که دلایل معقول و مقبول اجتماع را جانشین اعمال و کرداری سازد که منشأ اصلی آن عشق پس زده شده و یا خصومت باشد و بدین ترتیب «خود» از لزوم اعتراف باصل خواهشاتی که در عقب اعمال و کردار او قرار دارد مصون بماند.

۴- داینامیزم پروجکشن «Projection»: طبق این داینامیزم خواهشات رد شده «این» بدنای خارجی منسوب تلقی میگردد. مثال این داینامیزم این است که در حالات بسیار شدید غیر طبیعی بودن شخص بواهمه (زجر و اذیت) مبتلا میشود. تحت این حالت محرکه های تخریبی باطنی فرد باشخص دور و پیش او معطوف میگردد و بیمار تصور میکند که اطرافیان او را تباه ساخته و از بین ببرند.

۵- تصعید (Sublimation): طبیعی ترین شکل داینامیزم عبارت از داینامیزم (تصعید) است. درین عملیه خواهشات لبید و بدلچسپی ها و علاقه های که هدف آنها بصورت قطعی جنسی نیست تعلق میگیرد. منشأ بسیاری از فعالیت های عادی بشری از قبیل دلچسپی بمسلك، فعالیت های مدنی، فعالیت های مذهبی و اکثر ذوق ها و باصطلاح عامیانه گرگت ها (بفتح اول و سکون دوم و سوم) به داینامیزم (تصعید)

نسبت داده شده است. اگرچه فعالیت های تصعیدی در اکثر مواقع از خواهشات اولیه بفرسخ ها بعید معلوم میشود اما در بعضی حالات اشتقاقات جنسی آنها را میتوان تشخیص داد.

۶ - داینامیزم (یکی دانی) یا (تشخیص) (Identification) : ازین داینامیزم در صفحات گذشته ذکری بمیان آمده است و از جمله داینامیزم های مفید بشمار میرود. تحت این عملیه يك شخص خود را با شخص دیگری یکی دانسته و یا خود را با شخص دیگری (تشخیص) میدهد و یا کار نامه های شخص دیگری را چنان تصور میکند که او انجام داده باشد و از آن کسب محظوظیت مینماید. و بدین ترتیب برای خواهشات خود مجراهای از راه (یکی دانی) جستجو مینماید و این یکی دانی اکثرآ بایکی از والدین همجنس او بیشتر صورت میگیرد.

۷ - داینامیزم برگشت یا ارتجاع (Regression) : از جمله بدترین داینامیزم ها، داینامیزم برگشت یا ارتجاع است و آن عبارت از برگشت لبیدواست بطرز تطمینات کود کانه. قبلاً اشاره رفت که در بعضی انواع اختلالات لبیدو در دهن یا مقعد اجراء موقعت میکند. برگشت به نشی یا مقصد عشق کود کانه نوع دیگر آن است علت ظهور اینگونه کردارهای غیر طبیعی آن است که « خود » نمی تواند بانکشافات جدید واقعیت بصورت قناعت بخش مقابله کند یعنی در تحت این شرایط « خود » بسیار ضعیف است نتیجه این داینامیزم این است که تصادمات کود کانه مجدداً ظهور و بالنوبه باعث تشکیل يك عده تدابیر تدافعی میشود که همه آن ماهیت اختلال روحی را دارند.

خواهشات پس زده شده عموماً به بسیار آسانی در تخیلات برای خود مجراء پیدا میکند و شخص (بخيال پلو) منهمك میشود خصوصیت تمنایی خیال پلو از طرف روانشناسان تحلیلی بسیار زیاد تاکید شده است. در تخیل تحریفات زیادی صورت میگیرد. تفکرات تمنایی غیر جنسی علی الاکثر خواهشات جنسی کود کانه است که

تحریف شده و تغییر شکل اختیار کرده است. تخیل غیر شعوری يك شکل دیگر همین داینامیزم است که تطمیّنات تخیلی کاملاً در ساحت غیر شعوری بوقوع پیوسته و بساحت شعور قطعاً بروز نمیکند. فرضیه تخیل غیر شعوری را فراید در اوایل حیات علمی خود قایم کرد. زنان بیمار که بوی مرآجه کردند بصورت شگفت آور اکثر آنها از تجارب طفلی شان که گویا پدر بایشان بی عفتی کرده یاد آور شدند. در تحقیقات مزیدی که بعمل آمد ملاحظه شد که اکثر این تجارب غیر واقعی و ساختگی بوده است. پس فراید این قسم تجارب را به تخیل غیر شعوری کودکانه نسبت داد که اساس آن «عقدۀ ادیپس» است. در طول تحلیل بیقین معلوم شد که واقعاً چنین است زیرا برای طفل مشکل بود که بین حقیقت و تخیل (وهم) فرق بنماید.

۸- داینامیزم تسعیر: دلالت بر تظاهرات فزیکلی خواہشات پس زده شده و یا

تدابیر تدافعی علیه آن خواہشات میکند. و این اساس (هستری تسعیری) است که بذات خود یکنوع صورت حل تصادم روحی تلقی شده میتواند. درین حالت خواہشات یا تدابیر تدافعی به عوارض فزیکلی تحویل یا تسعیر میگردد. که امکان دارد بانواع درد، بیهوشی، فلج و سایر عوارض حسی یا حركتی متظاهر شود. خصوصیت مهم هستری عبارت از این است که خواہشات جنسی شدید گردیده و بمقابل آن مدافعه بسیاری قوی قیام میکند. عوارض هستری در تعاوضات جنسی است که علی العموم بشکل برگشت تظاهر میکند و در تحت این شرایط عوارض بیشتر در گلو (منطقه فمی یا دهن) و در امعاء (منطقه مقعد) ظاهر میشود.

۹: - تعاوض Displacement: يك داینامیزم دیگری که بسیار بآن برخورد

میشود عبارت از (تعاوض) است و آن این است که انرژی یا نیروی هیجانی از يك اندیشه باندیشه دیگر انتقال می یابد. مفکوره (تعاوض) در تحلیل روحی و مخصوصاً در تعبیر و تفسیر خواب و در فهم انواع کردارهای سمبولیک بکار برده میشود خوف های غیر شعوری (Phobias) يك مثال طرز عمل این داینامیزم است. هرگاه یکنفر

از چیزهای غیر معقول و بی منطق بترسد، مثلاً از جاهای بسته و مسدود، دلیل آن است که این جاها بصورت غیر شعوری سمبول کدام خوف عمیقتر قرار گرفته است. تعاضد بشخص اجازه میدهد که هیجان خود را بشکل خوف بی منطق ظاهر سازد و ضرورت آن بمیان نیاید که کدام میلان یا خواهش بسیار قوی پس زده شده را اعتراف بنماید. در مراحل اولیه تاریخ روانشناسی تحلیلی ترس بحیث یک خواهش جنسی انتقال یافته تلقی میگردد. عبارت دیگر لیدوی پس زده شده بشکل خوف تظاهر کرده است. بعد ها در (۱۹۳۳) فرایند اظهار داشت که ترس های عمیق که منتج بخوف های غیر شعوری میشود ناشی از تهدیدات دنیای خارجی است مخصوصاً از (عقدۀ اخصاء) درینصورت فرد اصلاً از بی نصیبی و محرومیت بخوف است نه از خواهشات درونی خود.

۱۰ - خواب دیدن (رؤیا) : پس ازینکه نخستین کتاب فرایند در سال ۱۹۰۰ نشر شد خواب دیدن حیثیت موضوع اساسی روانشناسی تحلیلی را بخود گرفت. خواب دیدن متضمن یک عده داینامیزم های است مختص به خود خواب و یک عده داینامیزم های دیگر و بنا بر آن اصلاً و سائلی است برای تظاهر محتویات پس زده شده تحت اشعور. اما برای روانشناسان تحلیلی سوای داینامیزم، خواب وظیفۀ مهم دیگری دارد و آن اینکه وسیله مهمی است برای فهمیدن طرز کار و شیوۀ عمل تحت اشعور خصوصیت کودکانه و غیر منطقی تحت اشعور مصروفیت آن به تطمین مستقیم خواهشات، نخست از همه از مطالعه خواب استنباط گردید. باساس فرضیۀ روانشناسی تحلیلی، خواب ها همه دارای مفهوم و معنی میباشند. یعنی خواب بی معنی و لغو وجود ندارد، نه تنها خواب بحیث مجموعی بلکه اجزای بسیار کوچک و ناچیز آن دارای معنی و مفهوم است. و از روی آن میتوان بشخصیت و عقده های شخص پی برد. معنی و مفهوم خواب در شکل ظاهری آن پدیدار نیست. و این را محتویات ظاهری خواب میگویند و بیشتر مشتمل است از تصاویر بصری که

معنی اصلی خواب ویا محتوی واقعی آن را پنهان ساخته است و باین حساب خواب دارای دو نوع محتویات است. یکی (محتوی پنهان) خواب و یکی (محتوی ظاهری) خواب، معنی اصلی خواب را از محتوی پنهان آن (از روی محتوی ظاهری) میتوان فهمید. (محتوی پنهان) خواب مشتمل است از خواهشات واضطرابات تحت الشعور که قبل از تظاهر بتجارب واقعی خواب شکل آن به کلی تغییر پذیرفته است. عقده های تحت الشعور سعی میکنند که بطرف بالا راه برای خود پیدا کرده و بمنطقه شعور برسند. هنگام بیداری، (خود) مانند يك بهره دار یا پاسبان از ظهور یا رسیدن عقده ها به منطقه شعور ممانعت میکند. هنگام خواب (خود) تا يك اندازه غافل میشود و محتوی غیر شعوری فرصت می یابد که خود را ظاهر سازد. اما باید بخاطر داشت که (خود) کاملاً بخواب غفلت نمی رود و هنگام خواب هم تا يك اندازه به بهره داری خود ادامه داده و بمقابل ظهور خواهشات غیر شعوری بمقابله می پردازد و این عمل را که هنگام خواب رخ میدهد سانسور خواب نامند. سانسور (این) را مجبور میسازد که خواب را تغییر داده و بشکلی آن را در آرد که (خود) از شناختن آن عاجز بماند. هر گاه خواهشات (این) بسیار قوی ظاهر گردد و یا اینکه تغییر لباس آنقدرها مؤثر و کامل نباشد (خود) بتشریش زیادی مواجه گردیده و برای جلوگیری لازمه امکان دارد خواب بر هم خورده شخص جتکه خورده بیدار شود که تحت این حالات میگویند شخص را (سیاهی پخش کرده). زحمتی را که (این) در راه تعدیل خواهشاتهش متحمل میشود، تا خواهشات شکل محتوی ظاهری خواب را اختیار کند، بنام (داینامیزم عمل خواب) یاد میشود.

اساساً همه خواب ها یکنوع تجاویز یا خواهشات تمنایی میباشد. اما (محتوی ظاهری) خود را از چندین منبع اخذ می دارند. قسمتی از آن از ما قبل شعور می آید و باین صورت تجارب اوقات بیداری در وقت خواب تکرار میشود. قسمتی از محتوی خواب از (تعاوض) پیدا میشود. یعنی يك مفکوره ارزش هیجانی را بخود میگیرد

که اصلاً آن هیجان بکدام فکر یا اندیشه دیگری تعلق داشته بوده است . یکنوع مخصوص (تعاوض) را سمبولایزیشن Symbolization گویند یعنی عوض يك فكر یا اندیشه ، کدام رمز یا علامتی جانشین میشود . بعضی سمبول ها از تجارب شخص خواب بیننده ظهور میکنند . اما بعضی ها آفاتی بوده و در مورد هر شخص همان يك مفهوم یا معنی را میرسانند . در بین علایم یا سمبول های ثابت که از طرف فرایند تشخیص یافته سمبول های ذیل را میتوان نام گرفت .

هر شی در از يانوك دار از قبیل شمشیر ، قمچین ، منار ، درخت و امثال آن مثل آله تناسلی نارینه است بمقابل آن اتاق ، آخذه ها ، خریطه ها ، ظروف و امثال آن سمبول آله تناسلی مادینه است . بالاشدن بزینه ها ، پایین شدن از زینه ها ، عمل مجامعت را تمثیل میکنند بیرون شدن از آب سمبول ولادت است این ها صرف یکعده مثال های سمبول های ثابت است که در مورد هر شخص که این چیزها را بخواب به بیند همان يك تعبیر از آن مستفاد میشود ، نظیر این ، شاید یکعده زیاد سمبول های ثابت دیگر باشد . اکثر روانشناسان تحلیلی در مورد سمبولیزم با فرایند اختلاف نظر دارند . عقیده مخالفین این است که تمام سمبول ها نتیجه تجارب شخصی خواب بیننده است و ضرور نیست که در مورد هر شخص مفهوم ثابت آن صدق کند .

عوارض اختلالات عصبی : قرار نظریه روانشناسان تحلیلی عوارض اختلال

عصبی تعاضاتی است برای تطمین و اقناع خراشات پس زده شده . این عوارض در حقیقت نوعی از مصالحه و آشتی است بین مطالبات (این) و میلان پس زنی (خود) هر عارضه از تطمین کدام خواهش نمایندگی میکند که خواهش مذکور در عالم واقعیت بدست آمده نمی تواند و این کیفیت در مورد بیماری هایی از قبیل هستری ، ترس های بی منطق و اضطرابات (اجبارها) بوضاحت مشاهده شده می تواند . (خود) این عوارض را قبول میکند زیرا نسبت بتطمین مستقیم خواهش مطلوبه ، تکان آن کمتر است . و بر علاوه زحمت عملیه (پس زنی) را کمتر می سازد . یکی از اجبارات شمردن قدم از

و وصول يك خواهش پس زده نمايندگی ميکنند و بنا بر آن با ارزيش نسبت . تشويش بحيث يك اختلال عصبی از عقده اخصاء نشأت ميکند و آن عبارت از خوف يك (خود) ضعيف و کود کانه است که برای مقابله با دنياي خارجي از رهگذر استقرار بستگی های جنسی کود کانه رو نما شده است . دیده شده است که تشويش در مردان نسبت به زنان بیشتر است . زیرا عقده اخصاء در مردان بیشتر عمومیت دارد . از طرف ديگر بیماری هستری نسبت به مردان در بين زنان بیشتر بوقوع می پیوندد .

یکی از خصوصیات عمده اختلال عصبی موجودیت کیفیتی است که آن را حالت دو طاقتي هييجان (Ambivalence) گویند . درین حالت دو هييجان متضاد مثلاً عشق و نفرت در يك زمان بمقابل يك نفر معطوف میگردد . و این از خصوصیات معمول کود کان است در مرحله عقده ادیپس که بعدها بصورت طبیعی در اثر رشد و انکشاف از بين میرود و هر گاه از بين نرفته ادامه یابد عقده مطلوبه لاینحل میماند و بیمار همچنان به هييجان دو طاقتي ادامه میدهد . متصادم واقع شدن عشق و نفرت یکی از مهمترین مشکلات اختلال عصبی را بمیان می آورد . درین حالت (خود) ضعيف میکوشد تصادم مذکور را بطرز مناسبی حل کند و سعی میکند یکی ازین تمایلات متناقض و متصادم را پس زنی کند . و در نتیجه برای تشکیل عوارض اختلال عصبی راه صاف میگردد .

هدف های تداوی روحی در روانشناسی تحلیلی : روشن تداوی در روانشناسی تحلیلی متکی باین اصل است که بیمار بقلبت نیروی داخلی مواجه است و این ضعف او را از مقابله با (این) بوسیله های مناسب و شایسته باز میدارد . فتمیدان قوه مربوط به پیوند یا بستگی لبیدو است به (شی) یا (هدف عشق) کود کانه که در نتیجه ضمناً (خود) نیز با تشوشات کود کانه مواجه میماند .

پس هدف اساسی معالجه و تداوی این است که لبیدو از بستگی و پیوند آزاد و (خود) قوی ساخته شود تا بتواند با مشکلات حیاتی بصورت شایسته و معقول پنجه نرم کند . روش تداوی در روانشناسی تحلیلی بطور مشخص روی دو اصل بنا یافته : ۱ - مقاومت ،

۲- انتقال، بسی میلی و ناتوانی. بیمار بر اینکه عقده‌های اصلی خود را آفتابی بسازد مقاومت گفته میشود. و این کیفیت البته به میلان او در (پس زنی) تعلق میگیرد. بیمار از اینکه اساس مشکلات او پیوند های وابستگی ها و خوف های طفلانه میباشد کاملاً ناآگاه و بسی خبر است و بنابر آن نمی تواند آن ها را برای پزشك یا تحلیل کننده حالی سازد. روش های تحلیلی این مقاومت ها را درهم شکسته و بیمار از تصادمات اساسی خود مستشعر میشود. موقعی که مشکلات کودکانه بساحت شعور آورده شود، قوت کامل (خود) بر آن مشکلات زور یافته و راه حل مناسبی پیدا میشود. عقده ادیپس که در زمان کودکی حل نگشته بساحت تحت الشعور رانده شده و بآن دسترس نباشد بروشنی آمده و بذریعه استعداد رشد یافته بیمار راه حلی را اختیار میکند.

اصل (انتقال) در تحلیل روحی ازین کرده هم مهمتر و اساسی تر است. فرایدر اوایل، ملاحظه کرد که بیمار بنحو متباز با تحلیل کننده پیوند هیجانی پیدا کرد. بعبارت دیگر بیمار با پزشك خود بعشق افتاد. فراید فیصله کرد که این عشق شخصی نبوده بلکه احساسات پس زده شده بیمار یکی از والدین جنس مقابل وی به پزشك انتقال یافته است. علت آن این بوده است که پزشك بیک وضع باسیطره و صلاحیت قرار دارد و از رهگذر این که محتوی پس زده شده غیر شعوری را بروشنایی میآورد حیثیت یکی از والدین را میگیرد. این انتقال را پزشك تشویق میدهد و چون با معالجه و تداوی ادامه می یابد و نزدیک با کمال میرسد بیمار می تواند طرز تلقیات دوره های اول کودکی را تجدید نماید. باین ترتیب بیمار و پزشك در امای رومانیک دوره های اولیه حیات کودک را در فامیلش تمثیل مینمایند. و هم امکان دارد انتقال بصورت منفی واقع شود. بدین معنی که بیمار بمقابل پزشك مدتی کاملاً بی اعتنا بماند و بعضاً امکان دارد او را به ننگاه نفرت و انزجار به بیند این پیش آمد را بحیث تظاهری از جنبه تخریبی طرز تلقی حالت دو طاقتی بطرف یکی از والدین می تواند تعبیر کرد که برای قیام مجدد طرز تلقیات کودکانه بکار برده میشود هر گاه اجازه داده شود که انتقال ادامه یابد بیمار مثلیکه قبلاً یکی از والدین پیوست شده بود

خود را بیش از پیش به پزشك پیوست میسازد. این پیش آمد نیز نامناسب میباشد. پس حتمی است که انتقال حل گردد و علی العموم از راه ایضاح اصل کیفیت به بیمار می توان بحل آن پرداخت. وقتیکه بیمار متوجه گردد که تحلیل کننده رانه بحیث يك شخص بلکه بحیث جانشین یا قایم مقام یکی از والدین دوست داشته است، انتقال حل شده می تواند بتعبیر داینامیک های روانشناسی لبید و از تصویر والدینی به تحلیل کننده منتقل میشود و تحلیل کننده بانوبه آن را واپس به بیمار میدهد. هرگاه بدین ترتیب لبید و منتقل شود دوباره بمقتصد عشقی کود کان رفته نمی تواند و اختیار آن بدست (خود) می افتد. که آن را با واقعیت مصالحه و آشتی دهد. تحت این شرایط گفته میتوانیم که بیمار شفاء یافته است.

روش های معالجه در روانشناسی تحلیلی: برای دریافت محتویات تحت الشعور،

روش های مختصی بکار برده میشود. دریافت محتویات تحت الشعور برای غلبه بر (مقاومت) و برای روی کار آوردن انتقال مفید ثابت میشود. از جمله دو طریقۀ خیلی مهم بوده و بوفرت مورد استفاده قرار میگیرد:

۱ - روش تداعی آزاد ۲ - تجزیه و تحلیل محتویات خواب: علی العموم هر دو طریقۀ یکجا بکار برده میشود تا یکی باعث تقویه دیگر گردد و نتیجه قناعت بخش بدست آید. ازین جهت هر دو طریقۀ را درین جایکجا شرح میدهیم.

در تداعی آزاد به بیمار توصیه می شود که آرام و مستریح دراز کشیده و بعد هر چه بخاطرش خطوط می کند، به تحلیل کننده راپور دهد. فایده دراز کشیدن یا آرام تکیه کردن آن است که تأثیر تمایلات پس زنی تقلیل یابد، زیرا تحت این شرایط وضع و حالت بیمار حتی الامکان بحالت خواب قریب تر میشود. کار تحلیل و تجزیه با کدام اندیشه مربوط بمشکلات بیمار آغاز می یابد. بیمار و ادار میشود که هر چه بخاطرش خطوط کند ولو بسیار جزئی و ظاهراً بی ربط و بی معنی باشد اظهار کند. اگر چه اظهار بعضی از خاطرات و اندیشه ها برای بیمار دردناک و مشکل ثابت شود از گفتن آن خودداری نکند. تحلیل کنندگان روحی دقت تمام بخرج می برند که شرایط برای تداعی آزاد حتی الامکان آماده شود. حتمی است که همه

چیز و هر چیزی که بخاطرش میگذرد بگوید، زیرا همه چیز و هر چیزی که بخاطر بگذرد از لحاظ روانشناسی تحلیلی مهم و معنی دار است. تداعیات بذات خود محتوی تحت الشعور نمی باشند بلکه تنها تظاهرات خواهشات پس زده شده اند که بتغییر شکل و بتغییر اباس در خاطر خطور میکنند. خود تحلیل کننده نیز خود را آرام و مستریح نگه میدارد و به تخیل و اندیشه اش اجازه میدهد که تداعیات بیمار را آزادانه بررسی کند. پزشک از راه معلومات وسیع خود در تحلیل روحی با عمق خاطرهای تغییر یافته بیمار متوجه میشود و خواهشات پس زده بیمار را که بخود بیمار بسی ربط و بسی معنی معلوم میشود، میشناسد. هرگاه بیمار در تداعیات خود دچار تذبذب میشود و یا اعتراض میکند که تخطر او بسیار خصوصی و یا اینکه بسیار حتی و بسی معنی است، تحلیل کننده فوراً دریافت مینماید که بمقاومت و پس زنی رو بر و شده است؛ چون عملیه انتقال ادامه می یابد مقاومت ها بر هم خورده از هم می پاشد و بیمار تمام چیزها را برای تحلیل کننده بیان میکند. خواب های بیمار بد و صورت تعبیر میگردد. در بعضی حالات محتوی خواب مشتمل است از سمبول های ثابت که فوری از طرف تحلیل کننده شناخته می شود. اکثر اوقات محتوی خواب بحیث یک نقطه آغاز برای پیشرفت و ادامه تداعی آزاد بکار برده میشود. بیمار تداعیات آزاد خود را مربوط به محتوی خواب کاملاً و بتفصیل بیان میکند. محتوای خواب و تداعیات مربوط آن بصورت تحت اللفظی پذیرفته نمی شود، زیرا این محتویات بوضع ظاهر آن تغییر پذیرفته یعنی صرف تظاهرات است و اصل کیفیت را تحلیل کننده از شکل این محتویات استخراج میکند. اصل مطلبی که تحلیل کننده در صد در یافت آن است عبارت است از (محتوای پنهان خواب و تداعی). در مراحل اخیر تحلیل پزشک یا تحلیل کننده مفهوم تداعیات محتویات خواب را با اساس فرضیه های روانشناسی تحلیلی برای بیمار تفسیر و تعبیر میکند. و این تفسیر و تعبیر در اصل تداوی نقش بزرگی دارد و می توان آن را روش یا طریق سو مین تحلیل روانی تلقی کرد. مطلب تداوی آن است که به بیمار تفهیم گردد که منشأ مقاومت های وی عقده های ایام کودکی بوده است. و چون

بیمار این مطلب را درك بنماید مقاومت های او در هم شکسته و براه بهبود و شفاء رهنمون میشود. در طریقه های معالجوی تحلیلی نبایستی چنین پنداشت که تحلیل کننده به بیمار بگوید که چنین کن و چنان مکن و یا اینکه بوی هدایت دهد که خاصیت های کرداری خود را ترك کند.

درین مورد توصیه و هدایت دادن بصورت قطع درست نیست. مطاب اساسی این است که لبید و آزاد شود و (خود) تقویه یابد. هر گاه این دو مامل بر آورده شود بیمار مشکلات خود را خود حل میکند بدون اینکه تحلیل کننده بوی مزیداً معاونتی کند.

بشرح فوق خلاصه از فرضیه های تحلیل روحی بخوانندگان محترم عرضه شد. ناگفته نماند که راجع بفرضیه های روانشناسی تحلیلی از طرف روانشناسان آبز کتیف انتقادات زیاد است که فعلاً از تذکار آن صرف نظر میشود. باوصف این انتقادات روانشناسی تحلیلی بعلم روانشناسی بحیث عموم خدمات قابل قدری را انجام داده و يك مجرای نوینی را برای تحقیق و بررسی پیچیدگی های جنبه روانی گشوده است.

—>>>10<<<—

نیرنگك محبت چه بیلا افسون بود
 كانه جانه من و تونه كم و افزون بود
 سر تا قدم یار همین ما بودیم
 لیلی آئینه خانه مجنون بود
 «بیدل»

سیری در مثنوی هو لیتنا

پوهانند مجددی

مثنوی

«نی حدیث راه پر خون میکند»

«قصه های عشق مجنون میکند»

شرح: ذاتی که کامل و عارف است راه عشق و محبت را که پراز خون جگر است بیان میکند و مناقب انبیای ذیشان و اولیای کرام را که در طریق عشق مستغرق اند حکایه مینماید. احوالی را که متعلق به عشق است در نظم یا نثر، مؤثرانه بیان کردن و سرگذشت اشخاص بزرگ را با بلاغت تامه شرح نمودن، برای انسانها حایز تأثیرات بزرگ و فواید گرانبها میباشد.

مثنوی

«محرم اینهوش جز بیهوش نیست»

«مرزبان رامشتری جز گوش نیست»

شرح: کمالات معقوله، افکار و خیالات عاشقانه را غیر از کسانی که به کمال صنع و قدرت ربانیه جناب واجب الوجود حیران و بیهوش گشته اند، که میتواند بفهمد؟ جهت فهم و ادراک افاده های زبان به سامعه بی ضرورت است که قابل سمع و فهم باشد گر نه مثلاً دست و پا گر چه دارای قدرت و توان هم باشند، سخنی را که از زبان صا در گشته است نمیتوانند ادراک کنند. بلکه عضو خاصی میتواند این کار را انجام دهد؛ بنابراین کسانی میتوانند به اقوال عارف پی ببرند که از ادعاهای نفسی فارغ گشته و خویشتن را مستعد باستماع نموده باشند.

مثنوی

«در غم ماروزها بیگناه شد»

«روزها با سوزها همراه شد»

شرح: انسان در زندان دنیا گرفتار غم و اندوه گشته مضطرب میشود. و ازین سبب روزهای او درمیگذرد و بیگناه میشود. غمها و کدورتها بکسانی که دنیا و زمانه را تجربه نکرده اند و هدف صدمات ظالمانه دنیا و زمانه قرار نگرفته اند، و به جناب حق تعالی دل نبسته اند خیلی شدید مینماید. اما باشخصی که بمشکلات زیادی مواجه گردیده، و در مدت حیات خویش به مصیبت های گرفتار شده اند، و باستناد مرحمت ربانی اطمینان دارند که عاقبت مردمان نیکو کار سلامت و سعادت است، به چنین اشخاص غم های دنیا بی تأثیر و ناپایدار مینماید.

بعضی انسانهای نیز وجود دارند که مکدر نگشته بلکه از کدر متلذذ میشوند.

شاعر شهیر ترك «فضولی» مصراعی دارد که مفهومی چنین است:

«چون بلامراد دوست دارد من هم آنرا دوست دارم».

مثنوی

«روزها گرفت گورو باک نیست»

«تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست»

شرح: در بیت گذشته بیان شده که روزها با سوزها همراه شد و درگذشت و در آن بیت اشاره بی بود که از زبان بعضی اشخاص با یک نوع تأسف ظاهر شده است. ولی بنا بر تأسف مذکور، چون مرحمت و محبت جناب واجب الوجود بخاطر آورده شود، درین حالت به غمها و گذشت روزها، اهمیتی داده نمیشود و بکسانی که استعداد پذیرش نصیحت را دارند چنین میفرماید: اگر روزهای ما با کدر و ملال در گذشته باشد، جای خوف و اضطراب نیست، زیرا کدر و ملال دنیا مانند ایام و ایالی در گذرند و ناپایدار است. و در مصرع ثانی این بیت به جناب

ارحم الراحمین رجوع کرده میفرمایند: الهی! اگر روزهای ما با غم و کدر درگذرد باکی نیست، درحالیکه مایک مولای پاک و قادر مطلق داریم، از چه سبب درخوف و هراس باشیم؟ و این افاده، مبنی بر حال عاشقانه یی است که بطور عارفانه و کمال صمیمیت و اخلاص بر معشوق خطاب مینماید: تو بمان یعنی رحمت و عشق تو بماند.

شارح میگوید: این دوبیتی را که با عبارات (در غم ما) و (روزها اگر رفت) آغاز یافته اند، هر وقتی میخوانم و حقیقت آنها را تحت ملاحظه و تأمل قرار میدهم قلباً خیلی مستریح میشوم. بکسانی که مثنوی شریف را مطالعه میکنند، توصیه مینمایم که اینگونه ابیات را از بر نموده بمعانی و حقایق آنها تعمق و تأمل بیشتری بنمایند.

مثنوی

«هر که جز ماهی ز آبش سیر شد»

«هر که بی روزیست روزش دیر شد»

شرح: هر که در خلقت ماهی نبود و اسبیت با آب کمی سیراب شد. و این ایماهی است به صاحبان عقل و وسط که فاقد استعداد روحانی بوده و راجع به اسرار و حقایق معنویه اطلاعات جزئی داشته و بان اکتفا میورزند. ولی طوری که يك ماهی بدون اینکه شب و روز در بین آب باشد، امرار حیات نمیتواند، اولیاء الله که دارای قابلیت کافی در روحانیت میباشند، اگر بطور متمادی مظهر اسرار و حالات روحانیه قرار نگیرند مضطرب و بی قرار میشوند. هر کسی که فاقد رزق باشد روزهای وی از سبب آلام و اضطرابات جسمیه و شبهات ذهنیه طولانی مینماید. زیرا در حالیکه اوقات مسرت بدون اینکه احساس شود بسرعت در میگذرد ایام کدر و ملال چنان محسوس میشود که دیر گذر باشد.

مثنوی

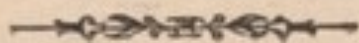
«در نیابد حال پخته هیچ خام»

«پس سخن کوتاه باید والسلام»

شرح: کسی که خام و نارسیده است نمیتواند بحال پخته عارف معنوی و احوال حقیقیه پی برد. کسانی که میخواهند بحقیق واقف گردند باید از گرم و سرد عالم فرار نکنند و برای احراز ترقی معنأ و مادتاً بکوشند. طوریکه در مقدمه مذکور است همواره بخاطر حسام الدین چلبی میگذشت که ای کاش حضرت مولینا با تألیف کتابی، حقایق روحانیه را به مستعدین ایضاح و قلوب طالبین را احیاء فرمایند. در آن زمان حضرت مولینا این چند ابیاتی را که تا اینجا ذکر شده است، برشته نظم در آورده بودند. چنانکه بر حسام الدین چلبی فرمودند: «این ابیات را نوشته ام مطالعه کن!» بناً علیه حسام الدین به مطالعه آن ابیات پرداخته و از آنها به غایت محظوظ گشت و از حضرت مولی التماس نمود که مثنوی شریف را تکمیل فرمایند.

و بنابراین حضرت مولینا این کتاب مستطاب را تکمیل نموده و بجهان انسانیت هدیه گرانبهای ارزانی فرمودند.

مأخذ: کتاب (ترجمه و شرح مثنوی شریف) نگارش مرحوم عابدین پاشا.



نویسنده: مرحوم دکتر هادی حسن

قاسم گاهی

مترجم: پوها ند میر حسین شاه

نسخه منحصراً به فرد دیوان قاسم گاهی که اورا قی از سران افتاده و چندان شهرت ندارد مربوط بکتابخانه استاد مسعود حسن رضوی از پوهنتون لکنهو است. اشعار این شاعر در زمان حیات او یعنی استیلا و غلبه مغول در تالارهای سلطنتی و مجامع در اویش خوانده میشد (۱). این دیوان معیوب و ناقص و بیدخورده است و طوری خراب شده که گاهی شاید در سرودن اشعار آنقدر وقت صرف نکرده باشد که من در خواندن آن صرف نمودم. معذالک این دیوان تنها نسخه ای از غزل های (۲) از دست رفته گاهی است و کلاً شامل ۳۰۵ بیت میباشد. باین اشعار توانستم ۲۵ بیت دیگری بیفزایم. چنانچه نسخه ای که باهتمام من به چاپ رسید (۳) به ۱۷۳۰ شعر بالغ شد و آن مشتمل است بر: قصاید و مثنویها، غزلیات و قطعات و رباعیات. یکی از مأخذ اشعار اضافی من مناقب مرتضویه میر محمد صالح مشکین قلم بود. که به سال ۱۰۵۴ هجری تدوین شده و کرامات و مناقب علی کرم الله وجهه را بیان میکند و منتخبی است از اشعار شعرای دری زبان. متأسفانه نسخه چاپی مناقب هم مغلوپ است و هم ناقص: گاهی

۱- بدیوانی. منتخب التواریخ. کلکته. چاپ ۱۸۶۹ متن. ح ۳ ص ۱۷۴:

در عالم شهرت یافته. در مجالس میخوانند و بزم سلوک و اهل سلك بدان ارایش میدیابد.

۲- دیوان مشتمل بر قصاید و مثنوی های گاهی نیست.

۳- استاد محمد اسحق در سال ۱۹۵۶ از طرف انجمن ایران نشر شد.

رابعضاً کوهی نوشته، مثلاً صفحه ۵۹ کذا لك کاهی دیگرى که بهمین املا است (میر علی) در صفحه ۲۰۴ آمده. این نام اخیر در نسخه بانکی پور شماره ۴۹۵ ورق ۲۴۹ میرسید علی قابل ثبت است. به تعبیر دیگر تخلص کاهنی را شاعر دیگری جز قاسم کاهی نداشت.

مآخذ معاصر

برای معلوم کردن تاریخ های درزندگی قاسم کاهی و کار های مهم وی، مواد بسیار خوبی موجود است یعنی موادیکه خود شاعر تهیه نموده یا اشخاص معتبری که آن (وقایع) را بچشم دیده اند. مثلاً علاءالدوله که نفائس الماثر او بین سالهای ۹۷۳ و ۹۸۲ تألیف شد بزرگترین ماخذ منتخب التواریخ بدایونی است. ثانیاً نظام الدین احمد که طبقات اکبری او شرح مفصلی از ۳۸ سال اول سلطنت اکبر را دارد و در ۱۰۰۱ هجری تألیف یافته. ثالثاً امین احمد رازی است که پسرم اعتماد الدوله پدر ملکه نورجهان بود و در زمان سلطنت اکبر به هند آمد و هفت اقلیم خود را در ۱۰۰۲ نوشت رابعاً شیخ بدیوانی مورخ دربار اکبر که منتخب التواریخ خود را در ۱۰۰۴ تکمیل کرد. خامساً دو ملک الشعراء دربار اکبر غزالی و فیضی که بالترتیب در ۹۸۰ و ۱۰۰۴ هجری وفات یافتند. سادساً ابو الفضل وزیر دربار اکبر که آیین اکبری خود را در ۱۰۰۵ تألیف نمود و بدیهی است اشخاصی که واقعه ای را به چشم دیده باشند، اگر واقعه مزبور را جدا جدا به يك صورت بیان کنند، با وجود آنکه گفتارشان تعجب آور و غیر معمول باشد باید قبول گردد.

تاریخ تولد و وفات قاسم کاهی

دیوان فیضی تاریخ وفات کاهی را ۲ ربیع الثانی ۸۸۹ هجری می نویسد. (۱).

(۱) دیوان فیضی نسخه کتابخانه بانکی پور. شماره ۲۶۱ ورق ۳۵۴ :

افسون که شد قاسم کاهی فانی
در گلشن دهر کرد پر افشانی
تاریخ مه و سال و فانش جستند
گفتم: «دویم از ماه ربیع الثانی»

و طبقات اکبری ج ۲ . ص ۴۸۵ چاپ کلکته (۱۹۳۱) گفته است : (مدت صد و بیست سال عمر یافت هفت اقلیم می نویسد : « عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده سال بوده چنانچه از روی ظرفگی می گفته که من از خداده سال خوردترم . اگر چه از هر سه نسخه هفت اقلیم (نسخه دیوان هند شماره ۹۴ / اته ۷۲۴ ورق ۵۰۲ ب ، نسخه کتابخانه دولتی آصفیه حیدرآباد ، شماره ۴۶۵ ورق ۳۸۵ و نسخه انجمن آسیایی بنگال) عبارت از یک نوع خوانده می شود اما شوخی از شاعری پیر بدور است که بگوید سنم بسن خدا نزدیک شده ولی از سطحیات صوفیه این گفتار بعید نیست . تصادفاً منتخب التواریخ می نویسد :

« سلطان سپلکی روزیکه ملا قاسم گاهی را دیده پرسیده که سن شریف چند باشد قاسم گفته که از خدا دو سال خردم . سلطان گفته که مخدوم ما شمارا دو سال زیاد میدانستیم طولیت عمر خود را کم میفرمایید ، ملا قاسم خنده زده گفته تو قابل صحبت مایی مخفی نمازد که چون روش ملا قاسم همه جا اخذ و جر بود این سخن را از شیخ بایزید بسطامی قدس سره گرفته که انا اقل من ربی بستن . و این از جمله سطحیات (کذا) صوفیه است و بعضی عرفا چنین تحویل آن نموده اند که من از خدای عزوجل بدو سال یعنی بدو صفت خردم که وجوب و قدرت باشد چه بنده مظهر همه صفات ربانی و اخلاقی خدایی میتواند بود غیر این در صفت از آنکه داغ حدوث و عجز هرگز از پیشانی خلقت او زایل نمی تواند شد . »

معذالك بادلائل مقنع گاهی ۱۲۰ یا ۱۱۰ سال عمر کرد و بنا بر آن باید به سال ۸۶۸ یا ۸۷۸ هجری بدنی آمده باشد . اما باین نمی توان اکتفا کرد زیرا هفت اقلیم می نویسد : « در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت » (۱) و منتخب میگوید : اگر چه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی مولوی جامی قدس سره و غیر ایشانرا

دریافته همه عمر بالحداد و زندقه صرف کرده.»

حالا اگر این ملاقات در سال آخر زندگی جامی ۸۹۸ صورت گرفته باشد و کاهی در آنوقت پانزده ساله باشد به سال مرگ خود (۹۸۸) لااقل ۱۰۵ ساله میشود. پس این دو قول که کاهی ۱۲۰ یا ۱۱۰ ساله بوده و جامی را در پانزده سالگی دیده مؤتدیک دیگر نیست. پس باید بگوییم که کاهی در دو ربیع الثانی ۹۸۸ هجری وفات نمود و در ۸۶۸ هجری یا ۸۷۸ هجری بدنیا آمد، و جامی را در ۸۸۳ یا ۸۹۳ دید و نیز از دو تاریخ تولد ۸۶۸ یا ۸۷۸ هجری ارجح قدیمی تر آن است، نه از آنجهت که کاهی پیر را پیر تر میسازد بلکه باین نسبت که نظام الدین احمد که از درباریان اکبر بود راجع به وی نسبت به امین احمد رازی که در هند جز مسافری بیش نبود معلومات بیشتری دارد. بالاخره هیچکس نمی تواند ۱۲۰ ساله شود مگر آنکه هیکل قوی داشته باشد و راجع بان اشارتی در هفت اقلیم هست:

«باو فور علوم ظاهری از ابطال رجال بود چه مکر ریک تنه باده و بیست مجادله کرده فایق آمدی در دویدن بر بسیاری از جلدان زمان سبقت جستی».

دوره اول زندگی کاهی

سید نجم الدین محمد ابوالقاسم کاهی (۱) حوالی ۸۶۸ در میان کال (۲) ولایت سمرقند، یا کوفین (۳) در سغد بدنیا آمد. در ۸۸۳ با جامی ملاقات نمود و بنابر آن باید به هرات آمده باشد. زیرا جامی در آنوقت در هرات بود و بعد از آن بکابل آمد و در آنجا مدت زیادی با احتمال پنجاه سال اقامت کرد و در کابل میخواستند: کاهی تو بلبل چمن آرای کابلی زاغ وزغن نه ای که به هندوستان شوی.

(۱) هفت اقلیم نسخه دیوان هند شماره ۹۴ ات ۷۲۴ و ورق ۵۰۲ :

مولانا قاسم کاهی سید است نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابوالقاسم بوده

(۲) آیین اکبری ص ۳۰۴ : قاسم کاهی عرف میان کابلی

(۳) رجوع کنید به تقی کاشی در خلاصه الآثار .

هفت اقلیم میگوید مرزا عسکری در بدخشان به گاهی خزانہ ای داد مشتمل بر هژده کرور، همه آنرا بین فقرا و محتاجان تقسیم کرد. اما دلیلی نیست عسکری که در ۹۲۱ در خانہ بابر بدنیا آمده در بدخشان حکومت نموده باشد یا خزانہ ای داشته باشد که قارون بر آن رشک برد.

گاهی همه عمر مجرد زیست:

عروس دهر گاهی رانزید از آنرو همچو عیسی گشته فردم

اگرچه در هوس ازدواج نبود در طمع ستر هند افتاد. زیرا در اوایل سلطنت مرزا شاه حسن ارغون. از امرای سند (۹۳۰-۹۶۲ هجری) (۱) صوفی و الامقام میرهاشم کرمانی معروف به شاه جهانگیر، که از طرف پدر به شاه قاسم انوار و از طرف مادر به شاه نعمت الله ولی نسب میرساند به سند آمد و گاهی به دیدار میرهاشم به بکر رفت پس این واقعات به ترتیب آتی صورت میگیرد: شاه حسین در سند به سال ۹۳۰ هجری پادشاه می شود (۲) و بعد از آن کرمانی در اوایل سلطنت شاه حسین به سند میاید (۳).

«میرهاشم کرمانی معروف بشاه جهانگیر در اوایل سلطنت میرزا شاه حسن (۴) از خراسان بسند آمده رحل اقامت انداخت» (۵)

«گاهی در بکریه صحبت هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت بسیار یافته» و از اینجا معلوم میشود که گاهی در حوالی ۹۳۵ در بکر بوده. گاهی و کرمانی تا چه وقت در بکر با هم بودند؟ معلوم نیست. در ۹۴۰ کرمانی تنه بود در آن جامنازل الا ثارش را تمام کرد و آنرا به شاه حسن تقدیم نمود. (۶)

(۱) طبقات اکبری ص ۷۸۲ و ۷۸۹. (۲) همان کتاب ص ۷۸۲ (۳) تاریخ معصومی ص ۲۰۵
(۴) در طبقات اکبری ج ۳ جزو (۲) کلکتہ ۱۹۳۹ ترجمه B, De این نام حسین آمده اما به استناد تاریخ معصومی و معاصروی کرمانی باید حسن باشد (۵) هفت اقلیم نسخه دیوان هند شماره ۴۹ اتا ۷۲۴ ورق ۵۰۲ (۶) منازل الاثار نسخه موزه بریتانیا Add ۶۶۳۱ به نقل از ریو. کتلاک نسخ خطی موزه بریتانیا ۸۰۲ ب ۸۰۳

و در ۹۴۶ جانب حجاز حرکت کرد و در کج مکران بدست دزدان کشته شد (۱) پس اگر کاهی در ۹۳۵ به سند آمده باشد و منظور او در این کار تکمیل معلومات عرفانی (۲) در خدمت پیر عالی مقداری بوده باشد باید چند سالی در آن جا اقامت کند. در ۹۴۰ کاهی در سومات بود. خود گوید: بر در سومات پیر مرد هندورا دیدم که این شعر را میخواند و من از او آنرا یاد گرفتم:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| هندوی پیری بدر سومات | خواند یکی بیت و من آموختم |
| حاصل عمرم سه سخن پیش نیست | خام بدم پخته شدم سوختم (۳) |

این هندو باید این شعر را از [جلال الدین] رومی نقل کرده باشد که در آثار او به سه صورت آمده اول عبارت کاهی که شبه عبارت شبلی است (۴) و دوم باین ترتیب (۵)

| | |
|---------------------------------|------------------------|
| چند قبا بر قددل دوختم | چند چراغ خردافر و ختم |
| پیر فلک را که قراریش نیست | گردش بس بوالعجب آموختم |
| گنج کرم آمده مهمان من | وام فقیران ز کرم توختم |
| حاصل از این این سه سخن پیش نیست | خام بدم پخته شدم سوختم |

و بالاخره: (۶)

حاصل از این این سه سخن پیش نیست

سوختم و سوختم و سوختم .

شاه حسن خسرو شیرین سخن

انبته الله نیا تا حسن

در بنه تنه حریم الممال

حر سه الله من الاختلال

نهصد و چهل بود که ابن نظم پاک

نقش بقا یافت از این لوح پاک

در اینجا می بینیم که نام پادشاه حسن است نه شاه حسین که در طبقات اکبری ترجمه B. De آ مدج ۳ جز ۲

ص ۷۸۳ کلکته ۱۹۳۹

(۱) تاریخ معصومی ص ۲۰۶: دز او اسط شهور سنه سته و اربعین تسعمائه عزیمت سفر حجاز از راه

کج و مکران نمود و در اثنای راه از دست قطاع الطریق شربت شهادت چشید.

(۲) بدیوانی منتخب. متن. ح ۳. ص ۱۷۳ میگوید: در تصوف (کاهی) بیقرینه روزگار است.

(۳) دیوان کاهی (۴) سوانح مولانای روم ص ۵۶. (۵) دیوان مولانای روم پوهنتون علیگر مجموعه

نسخ سبحان الله $\frac{۸۹۱-۵۵۱۱}{۷۴}$ ورق ۱۰۳ ب. (۶) دیوان مولانای رومی. پوهنتون علیگر. مجموعه نسخ

سبحان الله $\frac{۸۹۱-۵۵۱۱}{۷۵}$ و نیز کلیات شمس تبریز چاپ نول کشور ص ۵۷۵.

برگردیم بسکاهی . باوجود آنکه تذکره نویسان درین مورد چیزی نمیگویند
کاهی ظاهراً از ۹۴۰ تا حوالی ۹۵۶ هجری در گجرات بوده زیرا اشعاری خطاب
به دوامیر گجرات دارد : اول سلطان بهادرغازی که از ۹۳۲ تا ۹۴۳ سلطنت داشت
دوم سلطان محمدخان غازی ظل الله که از ۹۴۳ تا ۹۶۱ حکومت نمود .

فلک تا کشتی بختم کشد بر ساحل شادی

کسی در بحر و بر سر گشته دارد همچو خاشاکم

سپهر حکومت سلطان بهادر خسر و غازی مبادا آفتاب دولت او از سر ما کم

یارب همیشه بادا در اوج سر فرازی سلطان ملک معنی محمود خان غازی

گویند اهل معنی ظل الله است سلطان یعنی حقیقت آمد در صورت مجازی

خالی مباد بزم یک دم ز خوب رویان تاهست جلوه حسن تاهست عشقبازی

کاهی وقتی به گجرات آمد برای اولین بار دریا را دید طبعاً از کشتی بخت خود
که بر ساحل نیکبختی رسیده است سخن میگوید :

کشتی بختم ز دریای غم آید بر کنار کو کب طالع اگر گردد شبی رهبر مرا

همچو کشتی مرو به هر سوی گرد خود گرد آسیا کردار

و شاید این اشعار نیز در گجرات گفته شده باشد . از نظر روحی به هر حال قابل
ملاحظه است که کاهی در قصیده ای که در مدح سلطان بهادر «پادشاهی که در کشور
بحری حکومت داشت» سروده از بحر متأثر شده و نیز لقب غازی مبالغه نیست زیرا
سلطان بهادر درین ایام مکرراً علیه راجپوت ها می جنگید :

در ۱۵۳۲ پس از آنکه ۷۰۰ زن به شمول دورگه ویدی زیبا خود را آتش زد (۱)
و خرمن گلی به خاکستر مبدل شد ریزن Raisin را از سلهدی Silahdi بدست آورد.
و نیز در ۸ مارچ ۱۵۳۵ سلطان بهادر چیتورا متصرف شد و زنان زیادی به پیوی

(۱) Cambridge Histoty of India ج ۳ ص ۳۲۸ و در Commissarit در History of yaj rat

از کرناوتی Karnavati رسم جوهر را بجا آوردند. (۱)

از قصاید گاهی معلوم میشود که کلمه سلطان را همه جاو زیاد استعمال نموده اما از حامیان خود تنها سه پادشاه را آغازی خوانده. سلطان بهادر و اکبر مستحق این لقب بودند. سلطان محمود ثالث نیز که در ۹۵۳ تا ۹۵۵-۱۵۴۶-۱۵۴۸ علیه پرتگالی ها جنگید حق داشت به این لقب یاد شود. وی سعی مینمود قلعه دیورا دوباره بدست دارد اما در حمله اول بروز ۲۴ جون ۱۵۴۸ جنرال اوصفر خان با ۲۰۰۰ نفر به قتل رسید و در حمله دوم در ده نومبر، رومی خان با ۱۵۰۰ نفر کشته شد و ۴۰ توپ ثقیل و ۱۶۰ توپ خفیف از تصرف او بیرون رفت. و چون جوادی کاسترو و Joao de castro فاتحانه به گوا داخل گردید، اسیران مسلمانان وی در غل و زنجیر به دنبال او روان بودند، و بنا بر آن کاترین ملکه پرتگال گفت: وی چون مسیحی فتح نمود و چون کافرین [درین فتح] شادمانی کرد. در ۱۵۴۷ جوادی کاسترو سعی کرد در نزدیکی بسروج پیاده شود اما سلطان محمود ۱۵۰۰۰۰ نفر را به هشتاد توپ آماده نگه داشته بود کاسترو و مزبور پس از تاراج بعضی از بنا در بجانب گوارفت و در ۱۵۴۸/۹۵۵ قرارداد صلحی منعقد گردید. (۲)

مایه تأسف است که شاعر عز و ات سه غازی حامی خود را ذکر ننموده: در اکثر قصایدی که در مدح اکبر سروده شده ذکری از فتوحات وی نیست. گاهی بیشتر به جنبه های فرهنگی فتوحات متوجه بود و بنا بر آن علاقه اکبر را به فیل و عشق سلطان محمود را به زن فراموش ننموده: (تا عشق و حسن باقی است - بزم تو از مهر و یان خالی مبادا) چه دعای مناسبی برای امیری که در ۱۵۴۹/۹۵۶ پایتخت خود را به محمود آباد برد و در آنجا باغی به پهنای ۶ میل ساخت. در هر گوشه باغ عمارتی بود و در پهلوئی هر عمارت بازاری و در هر دکان بازار پریرویی مشغول فروختن داروی مسکرو مقوی در گوشه های

(۱) همان کتاب ح ۳ ص ۳۳.

(۲) کذا ص ۳۴۰-۳۴۱.

خلوت باغ درخت کاری های ساخته شده بود که تنه درختان را با زربفت و شاخه های آنرا با پارچه های ابریشم آراسته بودند درین خلوت گاها امیر چون امرای دیگر شرقی باغزال چشمان خود مشغول خوشگذرانی بود . (۱)

اگر گاهی از ۹۴۰ تا ۹۵۶ در گجرات بوده باشد (و این تاریخ تا حدی صحیح است زیرا از یک طرف باید مدتی گذشته باشد تا گاهی سایه نشین و پرورده سلطان بهادر (وفات ۹۴۳) شده باشد علاوه تا اگر افتتاح باغ، در ۹۵۶ نمی بود خوشگذرانی سلطان محمود ذکر نمی شد) چرا به جمله همایون بر آن جا که از ۲۱ شوال ۹۴۱ آغاز و به ۳ ذی الحجه ۹۴۲ (۲۵ اپریل ۱۵۳۵ تا ۲۴ می ۱۹۶۳) انجام یافت اشاره نه شده؟ شاید علت آن این باشد که گاهی به جنگ و فعالیتهای عسکری توجه نداشت و حتی این [قول] در مورد واقعات فتنه انگیزی که از ۹۴۲ تا ۹۴۳ دوام داشت و دران در مدت سیزده ماه و سیزده روز امپراتوری را بدست آورد و از دست داد صدق میکند. ولی انعکاسی از حمله همایون را در قصیده ای کلمه در مدح عسکری داردمیتوان؟ پیدا کرد. (۲)

شاهنشاه زمانه و خاقان روزگار سلطان عصر خسرو دین شاه عسکری
 بادا دعای جان تو ورد سخنوران تادرجهان بود سخن از شعر و شاعری

زیرا گاهی عسکری را که در ۹۴۲ نایب السلطنه همایون در گجرات مقرر شد و مرکز او احمدآباد بود، امپراتور میخواند و راستی عسکری در ادعای پادشاهی گجرات وسیله فراهم میکرد (۳)

با وجود آن گاهی پس از آنکه از ۹۴۲ تا ۹۵۶ در گجرات اقامت داشت به کابل آمد. هفت اقلیم می نویسد :

(۱) کومی سارت ، تاریخ گجرات ، ص ۴۲۷ (بانگلیسی)

(۲) دیوان گاهی .

(۳) کمرح بیستری اف اند یاج ۳ ص ۳۳۳

در زمان ابد مقرون شاهنشاهی ، اکبر از راه بکر به هند آمد (۱) اما این قول صحیح نیست زیرا که باینزیدیهات که معاصر کاهی بوده در کتاب تاریخ همایون و اکبر (سال تألیف ۹۹۹) صورت نام اشخاصی را می نویسد که به سال ۹۶۱ (۲) در خدمت اکبر از کابل به هند آمدند. و در آن صورت اسامی نام ملا قاسم کاهی و خواهرزاده او میر قاسم دیوانه نیز بود:

«ملازمان شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا درر کاب ظفر قرین بود بدین تفصیل ... ملا قاسم کاهی ، میر قاسم دیوانه . خواهرزاده مشاور الیه».

آیا امیران گجرات ولی نعمت های کاهی بودند؟

طوری که خواهیم دید قسمت برجسته سفر کاهی به هند اقامت او در گجرات بوده . با کمال تعجب باید گفت که شواهد خارجی در قانند اقامت کاهی در گجرات موجود نیست و اگر امرای گجرات حامیان کاهی ثابت نشوند استدلال من به جایی نرسد . پس تشخیص من در اینکه امرای گجرات حامیان کاهی بودند تحقیق بیشتری میخواهد .

از لحاظ زمان این اشخاص را باید انتخاب نمود :

۱- بهادر خان نوهانی پادشاه بهار در سه سال آخر سلطنت خود در امحمود شاه خواند .

۲- سلطان بهادر . که بر بنگال مسلط شد ، ۹۶۵ (منتخب . متن ۳۰ ص ۲۵)

۳- سلطان بهادر ، از گجرات ۹۳۲-۹۴۳ هجری .

۴- بهادر خان جاگیر دار بنارس ۹۶۴-۹۷۴ برادر خان زمان .

محمود های ذیل :

۱- سلطان محمود ملتان ، ۹۰۴-۹۳۱ هجری ، طبقات اکبری . ترجمه انگلیسی ۸۰۶

(۱) هفت اقلیم نسخه دیوان هند شماره ۴۹ ورق ۵۰۲ ب

(۲) این تاریخ از روی ماده تاریخ (نهمصد و شصت و یکی) معلوم می شود . و این ماده تاریخ هم از روی

عدد و هم حساب ابجد همان ۹۶۱ است

۲- محمودخان نوهانی . که بامر عسکری بسال ۹۳۶ در گهاگره جنگید و جا گیری بارزش ۲۵۰ ک روپیه در بنگال باوداده شد. بزجی ، همایون پادشاه . ج ۲ ص ۲۰۸ .

۳- سلطان محمود شاه غیاث الدین که بر بنگال مسلط شد و ۰۰۰ و ۱۰ زن صیغه داشت و بسال ۹۴۴ در کهل گون Kahalgoan در گذشت (بزجی . همایون پادشاه . ج ۲ . ص ۲۰۸) .

۴- سلطان محمود ثالث از گجرات . ۹۴۳-۹۶۱ ه .

۵- سلطان محمود پادشاه بکر ۹۶۲-۹۸۲ (طبقات اکبری . ترجمه انگلیسی ص ۷۸۴-۷۸۶) .

جهت تطبیق نهایی سه علامت موجود است: (۱) کاهی اوایل سلطنت شاه حسن ارغون در بکر بود (هفت اقلیم) و سلطنت او از ۹۳۰ هجری آغاز میگردد (طبقات اکبری ، ترجمه انگلیسی . ص ۷۸۲ شماره ۳) (ب) کاهی بسومناات در گجرات رفت (ج) کاهی در ۹۶۱ هجری باشهزاده اکبر از کابل حرکت نمود .

اکنون چون دلیلی در دست نیست که کاهی قبل از رفتن به بکر در اوایل سلطنت شاه حسن به پنجاب رفته باشد ، زیرا خود گوید: (زاغ وزغن نه ای که به هندوستان شوی) و نیز معلوم نیست که کاهی در طول زندگی اش به بهار و بنگال رفته باشد بنا بر ان موضوع سلطان محمود امیر ملتان که در ۹۳۱ و ۹۳۱ وفات نمود و بها در ان و محمودان بهار و بنگال اصلاً از میان میروند . پس مجبوریم از یک طرف سلطان بهادر گجرات و بهادر خان را انتخاب نماییم و از طرف دیگر سلطان محمود ثالث گجراتی و سلطان محمود بکر را .

خان زمان که تخلص او سلطان بود و برادرش بهادر خان متخلص به بهادر بدون شبهه از مر بیان کاهی بودند: ایشان در دیوان کاهی چهار مرتبه به وضاحت بنام خان زمان و بهادر خان یاد شده اند . (۱)

سلطان عصرخان زمان خسرو زمین باشد همه زمین وزمان دروفای او
 خان بن خان زمان شاه بهادر سلطان که تماشای جمالش گل و گلزار من است
 خسرو عادل بهادر خان شه جمشیدفر انکه دوران وی از دور سلیمان خوشتر است
 سپهر کرم خان اعظم بهادر بد و رانش از کان و دریا که گوید
 اگر چه درین چهار ماخذ واضح از دو خان (که با هم برادر بودند) مدح فراوانی
 شده ولیکن [یک مطلب] قابل توجه است. که [شاعر] کلمه غازی راهیچ جا استعمال
 ننموده. چون غازی لقب مهمی است و گاهی در قصاید زیاد خود آنرا در مورد عسکری،
 همایون، و گاهی حتی اکبر استعمال نمی نماید، معلوم است که بیت زیر:

سپهر مکرمت سلطان بهادر و خسرو غازی

مبادا آفتاب دولت او از سر ما کم

با تأکید که در کلمه غازی است ولی نعمت او نباید سلطان یعنی خان زمان یا بهادر خان
 باشد بلکه شخص کاملاً دیگری (یعنی سلطان بهادر غازی) است. و چون گاهی قطعاً
 در سومات بوده این سلطان بهادر غازی نمیتواند جز سلطان بهادر امیر گجرات امیر
 دیگری باشد.

تا جاییکه به دو محمود مربوط است: گاهی در اوایل سلطنت شاه حسن شاه
 ارغون و حدود ۹۳۵ هجری در گجرات بود، در حالیکه در ۹۶۱ در کابل اقامت داشت
 بنا بر آن اگر این حامی محمود خان غازی باشد:

یارب همیشه باد اوج سرفرازی سلطان ملک معنی محمود خان غازی

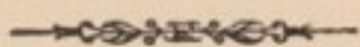
گویند اهل معنی ظل الله است سلطان یعنی حقیقت آمد در صورت مجازی

خالی مباد بزم یکدم ز خوب رویان تاهست جاوه حسن تاهست عشق بازی

باید با امیر بکر تطبیق شود. که سلطنت او در ۹۶۲ (طبقات اکبری، ترجمه انگلیسی
 ص ۷۸۴) آغاز گردید و از این جا معلوم میشود که گاهی پس از آمدن بهند در ۶۶۱
 دوباره بآن جاسفر کرد. و آن بسیار بعید معلوم میشود زیرا دوره دوم زندگی گاهی را

در هند میتوان به تفصیل مطالعه کرد و تمام شواهد داخلی و خارجی دلالت میکند که گاهی بین سالهای ۹۶۱ تا ۹۸۸ در اگره، دهلی، جواتپور، بنارس و پشاور بود. از طرف دیگر اگر سلطان محمود را با امیر گجرات تطبیق دهیم، موضوع اصلی ثابت می شود. باین معنی که لقب غازی و ظل الله علی الارض برای امیر گجرات نسبت به حاکم کوچک بکر بیشتر مناسب است.

(ب) اینکه او را عاشق خوانده اگر چه اکثر امیران شرقی زنان را دوست دارند اما محمود ثالث از ۹۵۶ به بعد مردی بود خیلی عاشق پیشه و (ج) تسلسل تاریخها زیرا بهادر از ۹۳۲ تا ۹۴۲ در گجرات حکومت داشت و محمود ثالث از ۹۴۳ تا ۹۶۱ هجری. «باقی دارد»



| | |
|------------------------------------|------------|
| کر طالب صادقی زنا یافت منال | پیدا گردد |
| این عقده که بسته است و همت به خیال | هم وا گردد |
| گر آبله بسته است پای طبت | زنهار مخسپ |
| شاید که ازین بیضه بر آید پروبال | عنقا گردد |
| | «بیدل» |

هنر اسلامی

دوره اموی

پوهنوال داکتر علمی

(۳)

حضرت محمد (صلعم) در سفر شبانه معراج از مسجد الحرام وارد مسجد اقصی شدند. چنانکه در قرآن مجید آمده است :

«سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الخ (۱) یعنی منزله است آنکه بنده خود را شبانه از مسجد الحرام بمسجد اقصی که پیرامونش را مبارک ساخته ایم برد تا آیات خود را باو نشان دهیم . هر آینه خداوند شنوا و بینا است .»

از همان روز گار این جایگاه متبرک شده و همگی خلفا و سلاطین اسلام از عبد الملک خلیفه اموی (۲) تا سلطان سلیمان قانونی جهت گنبد ، مقابر ، زاویه ها و تالابهای عمومی و تزیین آن کوششهای فراوان بکار برده اند . چنانچه روز بروز بوسعت و پهناوری آن بیفزود و ساحه سی و چار ایکر زمین را دربر گرفت (۳) .
طاقهای مسجد اقصی بشکل جناقی است و محراب آن تزیینات عالی دارد . از نوشته کتیبه آن برمی آید ، که محراب مذکور در عصر صلاح الدین ایوبی در سال

(۱) قرآن مجید . سوره اسری آیه ۱ .

(۲) Islamic Art . T. Rice و P. 11

(۳) History of the Arabs' Hitti و P. 265.

۵۸۳ هجری ۱۱۸۷ میلادی ساخته شده است . (۱) منبر مسجد اقصی چوبی است ولی باعاج و صدف منبت کاری شده و آنهم در سال ۶۵۴ هجری = ۱۱۱۷ میلادی ساخته شده بود . (۲) در دو طرف راست و چپ مسجد اقصی دو مصلای قدیمی موجود است که دارای ستون‌های مارپیچ و جناقی است و بمقام حضرت عمر (رض) مشهور است . بعلاوه آن مصلای حضرت زکریا هم در همین محل واقع شده است . (۳) امویان مرکز خلافت را بدمشق انتقال دادند . دمشق آفتاب مشرق (۴) و فردوس زمین گردید (۵) و در فرصت کوتاه بر اثر تشویق خلفای اموی ، مرکز بزرگ هنری و معماری گردید و نام شکوهمند گذشته را احیا نمود . امویان با اعمار مسجد ها ، کوشکها ، لشکرگاهها و شهرها بلند آوازه گردیدند و نام خویش را در دفتر تاریخ هنر اسلامی جاودانه ساختند .

خلیفه ولید ۸۶-۹۶ هجری = ۷۰۵-۷۱۵ میلادی یکی از دستداران بنام فن معماری بود . چنانکه در طول دوره خلافت ده سال او ، همگی مردم پیوسته از عمارات زیباگپ میزدند . (۶) به اثر ازدیاد شمار مسلمانان ، خلیفه ولید اقدام مهمی بکار بست و در دمشق مسجد شکوهمندی بنا کرد که از حیث زیبایی و نقاشی ها تا به امروز آثار زیبای هنری بشمار میرود .

خلیفه ولید در سال ۸۱ هجری = ۷۰۶ میلادی محلی را که در طول سالیان پیشین بتکده بت پرستان بود ، و بوسیله تودیوسیوس (۳۷۹ - ۳۹۵ میلادی) که خود آیین مسیحی داشت و آنرا به کلیسای در آورده بود ، به مسجد جامع دمشق تبدیل کرد . (۷)

(۱) تمدن اسلام و عرب ، گوستاو لوبون ، ترجمه فخر داعی گیلانی ، ص ۱۹۶ .

(۲) ایضاً ص ۱۹۶ . (۳) ایضاً ص ۱۹۶ .

(۴) تمدن اسلام و عرب ، گوستاو لوبون ، فخر داعی گیلانی ص ۲۰۰ .

(5) Orient under the Caliphs' Kramer, P.139.

(۶) الفخری صفحه ۱۷۳ .

(7) Early Muslim Architecture' A' Cres Well' P' 50 'Islamic Art And Architecture' E' Kuhnel' P.35.

مسجد جامع دمشق ساحه وسیعی را احتوا میکند . صحن مسجد بشکل مثنی بنا گردیده است و از مشرق بمغرب ۱۲۲ و نیم متر (۴۰۲ فوت) مشرق آن ۵۰ متر (۱۶۴ فوت) و مغرب آن ۴۷،۸۷ متر (۱۵۷ فوت) است . و هم مسجد در قسمت جنوبی آن واقع شده و ۱۳۶ و ۱۳۶ متر (۴۴۶ فوت) طول دارد و عمق آن متجاوز از ۳۷ متر (۱۲۱ فوت) می باشد . حرم مسجد از سه ردیف طاق ها که باد یوار شمالی متوازی است ، تشکیل یافته و يك محوط عریض از شمال بجنوب امتداد دارد و تا قها را بدو حصه مساوی تقسیم میکند . چنانکه هر قسمت آن یازده اتاق دارد . (۱)

در بنای مسجد جامع دمشق هنرمندان ممالک مختلف استخدام گردید . چنانکه بوسیله يك معمار خراسانی طرح ریزی گردید و کاشی سازان سوریه در تزیین آن کار نمودند . (۲) و موزائیک کاران بیزانسی بر اثر خواهش خلیفه ، از جانب امپراتوران بیزانس به دمشق فرستاده شدند و در امر تعمیر این مسجد سهم فعال گرفتند . (۳) مواد تعمیرات و هنرمندان از مصر وارد میگردید . (۴)

مسجد جامع دمشق از حیث تاریخ هنر نقاشی اهمیت فراوان دارد . متأسفانه شمار زیاد از موزائیک آن بر اثر زلزله ها و حریق ها نابود گردیده که فعلا يك قسمت محدود آن در صحن مسجد و بسیار محدود آن در داخل مسجد باقی مانده است و شماری از موزائیک آن در طول قرون وسطی تازه به آن اضافه گردیده است . از خلال آثار محدودیکه بدست افتاده بخوبی

(1) Early Muslim Architecture' A. Creswell. P. 51 .

(۲) راهنمای هنر اسلامی ، دیماند ، ص ۲۷ .

(3) Arab Painting, R. Ettinghausen, P. 22 .

(4) History of The Arabs, Hitti, P. 265 .

میتوان بعظمت و شکوه مندی هنری آن بنای عظیم پی برد (۱) بازبایی های که در ساختمان مسجد جامع دمشق بکاررفته، الحق موزائیک های آن از همگی آثار رومی و هلن و بیزانسی برتری دارد و نه تنها از شاهکارهای دنیای اسلام بشمار میرود، بلکه از زیباترین تزئینات موزائیک در سراسر جهان محسوب میشود. (۲)

نمایش های معماری از خصوصیات تازه مسجد جامع بشمار میرود. (۳) تصاویر عمارات بصورت دسته های کوچک و در داخل مناظر مشاهده میشود و مخصوصاً مناظر دلنشین قسمت غربی ایوان از بقایای درخشان تزئینی آن بشمار میرود. درین قسمت عمارات مختلفی که میان هشت درخت تنومند و رودخانه پهناور قرار دارد دیده میشود. رودخانه بحال طبیعی جریان دارد و گاهی بر اثر آبهای معاونین آن آرامش رودخانه برهم میخورد و سپس آرامتر میگردد و بانیر و مندی تمام زمین های ساحلی خود را میساید. (۴)

درین جا و سائر نقاط مسجد نقاشی های ابنیه مختلف دیده میشود. این بناها عبارت است از گوشکها، اتاقها، دهکده ها - او دروازه های سرکشاده. این ها همگی استادی هنرمند را ارائه می کند. بعقیده (Marguerite van Berchem) یکی از نقادان هنر، درین عمارت بیست و نه رنگ مختلف بضمیمه سیزده رنگ سبز، چار رنگ آبی طلایی و سه رنگ قره ای استعمال گردیده است. (۵)

در تزئینات دیواری مسجد جامع دمشق از نفوذ ساسانی هیچ آثاری دیده نمیشود بلکه بیشتر تحت تاثیر هنری بیزانس قرار گرفته است. زیرا با استناد تمام مورخان عرب علی الرغم جنگهای پیگیر میان بیزانس و عرب بازم رو ابطنیک فرهنگی و تجارتنی

(1) Arab Painting, R. Ettinghausen, P. 22.

(2) Islamic Art, T. Rice, P. 16.

(3) Arab painting, R. Ettinghausen, P. 23.

(4) Arab painting, R. Ettinghausen, P. 24 و 25.

(5) Ibid, P. 26.

میان آنها برقرار بود و هنرمندان و موزایک‌کاران پیشرفته بیزانس بدمشق استخدا ام میگردیدند. (۱)

ستونهای مسجد جامع دمشق بر قاعده های مربعی بنا یافته و سرستونهای کرونیتهی آن در ادوار مختلفه ساخته شده و تغییرات گوناگون را تجربه نموده است. یکی از خصوصیات برجسته این مسجد بکار بردن تاقهای نعل اسپ است. (۲) در بالای تاقها يك سلسله تاقهای دیگر اعمار گردیده و همگی آنها سقف مسجد را استوار نگه میدارد و به بلندی ایوان مسجد می افزاید. در تاریخ هنر معماری استعمال تاق نعل اسپ برای او این مرتبه در مسجد جامع دمشق بکار رفته است.

خصوصیت دیگر معماری در ساختن مصلی آن است بدین معنی که در مصلی مسجد دمشق محلی برای آذان نیز مد نظر گرفته شده است بعلاوه منار آذان دومنار دیگر نیز بصورت ساده تعمیر گردیده، وای منار آذانگه خیلی زیبا است و آنرا منار العروس میگویند. این منار بر قاعده مربعی استوار گردیده و دو طبقه ایست و بر بالای آن گنبد کوچکی قرار دارد و بوسیله پله که آنها میتوان بر آن برآمد. منار جنوب غربی تا اینسدم سلامت مانده و بالای مناری استوار است که در سال ۱۴۸۸ میلادی بوسیله قایت بای تعمیر گردیده بود. منارهای شمال غربی، جنوب غربی و جنوب شرقی بکلی منهدم در جای آنها در سال ۱۳۴۰ منار تازه بنا گردیده است. (۳)

ایوان مرکزی دارای سه رهروی است که باستونهای مرکزی قطع میگردد و گنبد در وسط آن قرار دارد. ستون مرکزی چهارستون طولانی دارد که با تاقهای بزرگ

(1) Arab Painting, R. Ettinghausen, P. 26.

(2) Early Muslim Architecture, A. Creswell, P. 55. History of the Arabs Hitti, 267.

(3) Early Muslim Architecture, A. Creswell, P. 58.

خود گنبد مر کزی را استوار میدارد و قطر گنبد مر کزی ۴۳ فوت است. قسمت بالایی گنبد بشکل مثنی ساخته شده و بر کلکین ها محکم گردیده و در پایان گرداگرد آن راهروی باریک بنا یافته است. مقصوره یکی دیگر از خصوصیات این مسجد بشمار میرود. امیر معاویه بانی مقصوره است. (۱) زیرا امیر معاویه هنگامیکه ولایت شام را داشت مورد سوء قصد خارجی قرار گرفت ولی جان سلامت برد. بنا بر آن جهت نگهداری حیات خود حین برگزاری نماز در مسجد، مقصوره را بنیاد گذاشت.

در صحن مرمرین مسجد جامع دمشق، سه بنای گنبدی دیده میشود، ولی از نگاه هنر معماری اسلامی تنها گنبد غربی آن در خور اهمیت است زیرا که دو عمارت دیگر آن تازه تعمیر گردیده و کدام خصوصیت عالی هنری ندارد. بنای گنبدی مثنی از سنگ و خشت پخته بغرض بیت المال تعمیر گردیده و شش ستون کروی دارد. روی گنبد آن با فلز سرب پوشیده شده و دروازه مستطیل آن در قسمت شمال مشرق واقع و از سطح زمین در حدود شش متر بلندی دارد. (۲)

مسلمانان مسجد جامع دمشق را چهارمین اعجوبه عالم تصور میکردند (۳) و پس از مکه و مدینه و بیت المقدس چارمین بنای مقدس در جهان اسلام محسوب میشود. (۴)

طرح، پلان و سبک معماری مسجد جامع دمشق، بر فن معماری اسلام تأثیرات دامنه دار وارد کرده است، چنانکه در طول قرون وسطی در سرتاسر دنیای اسلام در ساختن مساجد از طرح و ساختمان این مسجد پیروی گردیده است. بر سبیل مثال مسجد جامع حلب که بوسیله خلیفه سلیمان اموی آباد گردیده بود از همین مسجد

(1) History of Syria; Hitti, P. 440.

(2) Early Muslim Architecture, A. Creswell, P. 58. Ibid. P. 60, Islamic Art, T. Rice, P. 18.

(3) History Of the Arabs, Hitti, P. 267. Early Muslim Architecture, P. 80.

(4) Ibid. P. 267.

تقلید نموده بود. هم‌چنان خصوصیات معماری قصر الحیر، مسجد جامع حماة و مسجد جامع قرطبه از مسجد جامع امویان نقل و اقتباس گردیده است. (۱)

خصوصیات هنر معماری مسجد جامع دمشق که سالیان طولانی در ساختمان مسجد اسلامی تأثیرات دوامدار وارد کرده و از آن تقلید و اقتباس شده، بصورت اختصار ازین قرار بود:

۱ - مدخلهای سه محوری.

۲ - محوط.

۳ - استعمال و استخدام ستونهای مرمری و عادی بصورت متناوب.

۴ - مسجدیکه سه رهروی از قسمت بیرونی فاصله دارد. (۲)

خصوصیات چارگانه فوق در اکثر مساجد و عبادتگاههای مسلمانان مشاهده میشود بر سبیل مثال خصوصیت مدخلهای سه محوری در مسجد جامع قصر الحیر الشرقي (۳) مسجد حران و حماة و مسجد الحاکم در قاهره (۹۹۰-۱۰۱۳ میلادی) ... ملاحظه میشود.

خصوصیت دوم رامیتوان در مسجد جامع قصر الحیر الشرقي، مسجد جامع دیار بکر (پایان قرن یازدهم میلادی) و مسجد جامع ازهر (۹۱۰-۹۷۲ میلادی) و مسجد الحاکم (۹۹۰-۱۰۱۳ میلادی) مشاهده کرد.

خصوصیت سوم معماری رادر مسجد جامع قصر الحیر الشرقي و حماة و قرطبه باید جستجوی نمود.

و خصوصیت چهارم فن معماری در مسجد جامع قصر الحیر و دیار بکر (پایان

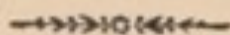
(1) Early Muslim Architecture, P. 80.

(2) Ibid, P. 80

(۳) قصر الحیر الشرقي در سال (۷۲۸) میلادی بوسیله خلیفه هشام آباد گردیده. این بنادر شست

میلی شمال مشرق تدمرو چهل میلی جنوب رصافه واقع گردیده است.

قرن یازدهم میلادی) دیده میشود. (۱)
 سوای مسجد جامع حران که در شام واقع شده و بدوره خلیفه مروان دوم (۱۲۷-
 ۱۳۲ هجری = ۷۴۴-۷۵۰ میلادی) ارتباط دارد، دیگر اکثر مساجد یکه در بالا از
 آنها نام بردیم خراب شده و از بین رفته است. سائر مساجد دوره اموی عبارت بود
 از مسجد بصره، کوفه و بغداد. مسجد کوفه در سال ۶۳۹ میلادی آباد شده و بنا
 موزائیکهای زیبا تزئین گردیده بود و امیر معاویه دوباره آنرا بنا کرد. مسجد مدینه
 که در سال ۷۰۸ میلادی بوسیله خلیفه ولید اول، معمار زبردست اموی، بنا گردید
 به مساجد شام بیشتر شباهت داشت، مساجد تونس، قیروان و قرطبه نیز از معماری
 دوره اموی بشمار میرود. ولی با گذشت زمان تحولات و تغییرات گوناگون را تجربه
 کرده، و شکل اصلی خود را از دست بداد. (باقیدارد)



| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| با ساز تعاق اگر ت کمار نماند | از شغل تک و تاز هم آثار نماند |
| در عالم قید حکم سوزن جار بست | چون رشته پیا نماند رفتار نماند |
| | «بیدل» |

(1) Early Muslim Architecture, PP.80,81.

گر شوی محرم کیفیت کار

هیچ کسبت نشود مایه عار

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| مرد نت در تخیل مردن | ای کباب هوای افسردن |
| شمعی اما خموش می سوزی | نفسی بیخروش میسوزی |
| عبرتی ای چراغ ننگ لگن | گشته برقت و دیعت خرمن |
| که ز کسب معاش داری ننگ | نیست معجون هستیت بی ننگ |
| ناز این جلوه صنعت آرایست | زندگی نیم جلوه پیدا ییست |
| تا شرربال میزند سنگ است | فرصت عرض ناز پر ننگ است |
| نقد کم میشود نشاری کن | مفت فرصت شمار کاری کن |
| بعدم رفته خاک خواهی بیخت | گر چنین خواهی از تلاش گریخت |
| داد افسردگی بکام نهنگ | ای بساز ورقی که شیوه ننگ |
| رفت ازین دشت همعنان غبار | کاروانها بر هنمونی عار |
| روغن آری ز طبع سنگ برون | گر خرامی ز گرد ننگ برون |
| گر تو مردی طلسم ننگ شکن | نه براهن زنونه سنگ شکن |
| سجده سرمایه جبین باشد | هر کرا طینت از زمین باشد |
| در مزاجت هوای استکبار | مشت خاکی چراست آتش وار |
| جرأت ردی و قبولی نیست | خاک را طینت فضولی نیست |
| هر چه روید غنیمت است اینجا | خواه غم خواه عشرتست اینجا |
| طبع خاک و رعونت افلاک | جای شرم است از تو ای بیباک |

چه فسون آ بیار غفلت تست
آنکه این جمعه تخم صنعت کاشت
فارغ از ننگ دان که نیر پاک
فیض محض است اگر سحاب بهار
بود داؤد از تو صد جا به
پی کسب معاش تحصیلش
نه تو از جد خود بزرگتری
از شبانی چه عار داشت کلیم
زین چمن هر گلی بهاری داشت
تو چه ساغر درین چمن زده یی
تا چه مقد ارد شمن خویشی
چند ازین پیشه ها تیرایت

کز زمین تو غیر ننگ نرس
از وضع و شریف ننگ نداشت
آبروریزدا ز فروغ بخاک
کرد بر خار و خس عرق ایثار
نزدش چشمکی ز ننگ زره
بر سایمان چه یافت ز نبیاش
که نشد منفعل ز برزگری
وز عمارت چه ریخت ابراهیم
هر کرد دست بود کاری داشت
که چو گل زنده بر کفن زده یی
که تو در خانه ز هنر خویشی
ای زدست تو تیشه بر پایت
«ابوالمعانی بیدل»

آتش بیداد

کاری مکن که آتش دل تیزتر کنم
روز ترا سیه کنم از آه نیم شب
درد دل زبسکه عقده پرواز شد گره
ابنای روزگار همه سفله پروا ند
دا رتوقعی بکس اندر زمانه نیست
صد بار اگر آتش بیداد سردهی
منت خدا یرا که بتوفیق رحمتش
طبعم بسی گداخت که فارغ شدم ز خویش
چند آنکه خاک من بهوا بال و پرفشانند
باطل کنم فسانه د و رود را زرا

شمع ترا بسوزم و شب مختصر کنم
عیش شبت تبه بد عای سحر کنم
از خود رمیده پرورش بال و پر کنم
عنقاست ارزشی بجهان تا نظر کنم
راه دیگر بجویم و فکر دیگر کنم
از صبر رو نتابم و دفع شرر کنم
صد عقده واکشوده ز یک چشم تر کنم
کارم بدان رسید که از خود گذر کنم
هفت آسمان بگیرم و خاک کی بسر کنم
ابلاغ حق نموده ز خوابت بدر کنم

از بسکه درد بی بصری عام شد (حکیم)

اهل نظر نما ند که جلب نظر کنم

پوهانند حکیم «ضیایی»

صید عشقم بسمل تیغ نگاه کیستم دل بغارت داده طرف کلاه کیستم
این غزل با استقبال از ان اشاد گردید: « محبت خان کاظم »

مست از میخانه چشم سیاه کیستم
گر متر از آتشم یارب نگاه کیستم
خیمه برمه سایبان بر مهر بر افراشتم
با چنین گردن فرازی گرد راه کیستم
مدتی شد سر بدر د فکر توبه مبتلاست
من نه یدانم پشیمان از گناه کیستم
آنچه را مردم نمیدانند خود رسوا کنم
بر گناه خویش یاران من گواه کیستم
منزلم چون نیست در جاییکه انجامیر سم
گم نکرد ده راه خود گم کرده راه کیستم
در نهادم نیست استعداد زاری بهر خود
جز ستمگر کس نداند داد خواه کیستم
باهمه نو میدی از انجامه را انتظار
چشم امیدم نه یدانم بر راه کیستم
هر بلا ره یافت بر من جز بلای بندگی
زین بلا « پڑواک » در ره ن پناه کیستم

پڑواک،

نعمهٔ ارفوان

صبح بکوهسار شو جلوه ارفوان نگر درد دل کوه جابجا آتش کاروان نگر
درد دل لانه داغها بر لب وی ایامها بر کف وی چراغها مشعل باغبان نگر
جلوهٔ نوبهار بین منظر کوهسار بین گریهٔ آبشار بین خندهٔ آسمان نگر
آب روان بجستجو گاه فراز و گاه فرو راز نهفته موبموب بر لب وی عیان نگر
شاخ چو کهکشان شده دختر بوستان شده مست شده جوان شده طوق گهر نشان نگر
از سر سنگها عقاب چرخ زنان به پیچ و تاب راه برد بافتاب آرزوی جوان نگر
خاک بنفشه بو شده باد فرشته خوش شده مرغ لطیفه گو شده شاعر بوستان نگر
بوچو به غنچه شد نهان باد شد از پیش روان آب بهر طرف دوان بازی کودکان نگر
نرگس نیم خفته را فتنه بچشم شوخ بین سنبل نورسیده را تاب به گسیوان نگر
نیست پدید جز جلال نیست بدیده جز جمال خواه ازین کنار بین خواه از آن کران نگر

عقل زبون عشق کن پرده فگن ز چشم دل

جلوه زمان زمان بین حسن جهان جهان نگر

«استاد خلیلی»

مهر آسمانی

من پخته سوز عشقم دارم شرار دیگر
گر چرخ آزماید مارا بکار دیگر
امروز اگر نکردیم کاری بسازد لها
شاید بساز آیم در روزگار دیگر
یکبار آزمودیم تاب و تب توان را
شاید که بهتر آیم در کار زار دیگر
مارابه بزم خوبان دیدی مگیر بر ما
جانا بدل نباشد غیر از تو یار دیگر
برخیز در شبستان جام شراب در ده
تا ساغری نگیریم ما از نگار دیگر
ساز است ورقص و مستی ما را ز ما بدر آر
ساقی که بر نخیزم تانو بهار دیگر
با صید پر شکسته دور است از مروت
گرمیتپی نگارا بهر شکار دیگر
مهتاب و نوبهار است ایماه آسمانی
باز آ که در بگیرد بوس و کنار دیگر
ای مهر آسمانی صد بار برده دل
باشد که با «سهیلت» بازی قمار دیگر
«دکتور سهیل»
(از کتاب آوازه‌ها)

پرواز رنگ

پر پرو و بیکه از تارنگه کردم حجابش را
زمان اکنون بیکسو افگند از رخ نقابش را
خموشی میدمد از ناله امشب سخت حیرانم
که داد از روزتارم سرمه چشم نیمخوابش را
مگر امشب بزخم دل نمک پاشیدنی دارد
که دیدم باتبسم آشنا لعل خوشابش را
دل بیتاب چون بوی گل از باد خزان دارد
که هر پرواز رنگم ترجمانشد اضطرابش را
بود تعبیر هستی آنمیان بشنو زمن غافل
که از عمریست میدانم رموز پیچ و تابش را
توای فارغ ز درد حال دل سوزان چه میپرسی
شنید از دود آه من توان بوی کبابش را
گرو کردی بیک پیمانہ دلق و مباحه را (جلوه)
گلی دادی به آب اکنون که میگوید جوابش را

«نزیهی جلوه»

کتاب آفرینش

کس درین محفل دریغام محرم اسرار نیست
شکوه ها داریم اما جرئت گفتار نیست
گوش تو سوزد مبادا گرمی مضمون من
ورنه اظهار حقایق نزد من دشوار نیست
یک قلم محو است در دیوان هستی حرف حشو
در کتاب آفرینش نقطه تکرار نیست
شش جهت پیوسته از نور حقایق روشن است
چشم بکشایید در آفاق شام تار نیست
ناله تاخیز دزدل صد جاتوقف می کند
سینه دارد رخنه هاراه نفس هموار نیست
گاه بخون خویش غلتد گه بیادش می تپد
از فراغ دل چه میپرسی دلی بیکار نیست
حرف چربی شیخ اگر گوید از آن غافل مباش
مرهمی بهر جراحت ها زبان مار نیست
جد به (بیدل) کشد مارا بسوی خود (نوید)
(تان باشد از دو سر محکم صدادر تار نیست)

نوید،

شهد ز ندگی

کیم من؟ چون دل شیدایی خود آرزو مندی
 نراده ما در ایام چون من طفل بد خوئی
 بصحرای جنونم نیست همراهی و همدردی
 چو زلف دلبران باشد پریشانی خوش آیندم
 چو جوهر دار شمشیرم ولی در چنگ نامردی
 چو من از آب چشم و آتش دل کی دیگر یابی
 ز شیخ پار ساعمری است در دید و ادارم
 ز هول حشرمیت رساندم واعظ نمیداند
 مرا اگر در گنه کاری نه مانند و نی مثلی است
 ز عشق شعله رخسار شوخ آتشین خوئی
 چه پرسی حال من بی روی او در پیش بدبینان
 نمی شد تلخ شهد ز ندگی در کام من «طالب»
 نه آبادی نه ویرانی نه آزادی نه در بندی
 ندیده پیر گردون هم چو من نا اهل فرزندی
 بشهر حسن خوبانم نه دلخواهی نه دل بندی
 که دارد در پریشانی بجز من طبع خور سندی
 توانا نامه ام اما بدست نا خرد مندی
 غریق رود هلمندی شهید دشت میوندی
 بشوخ پارسی خواهم دهم دل بعد ازین چندی
 که پیش رحمت عامش چه گاهی و چه الوندی
 ندار دیار هم در لطف و خوبی مثل و مانندی
 منه بیهوده ناصح زخم دل را پنبه پندی
 بروی مجمر سوزان چه باشد حال اسپندی
 اگر آن لعل نوشین داشتی با من شکر خندی

«طالب قندهاری»

عطر مهتاب

به آتش نگاهی مقابل شدم
که نقش سیه دیده از یاد برد
میان چمن زار چشمان او
نگاهش مرامست و آزاد برد

لبانش بگر می تنور بلور
تنش آتشین پیکر مرمرین
شب جامه اش عطر مهتاب داشت
که بویش گرفته سراپا زمین

به آتش نگاهی مقابل شدم
که مویش برویش طلاریخته
میان چمن زار چشمان او
هزاران گل لاله آویخته

دل بی شماری زلیخند او
چو کودی چشمش بنفش و کبود
گروگان نازش جهان در جهان
مسلمان هندو و گبر و یهود

۳۱۲۳ ر ۴۶ ننگرهار

«اقبال رهبر توخی»

از مباحث «دستور زبان معاصر دری»

ساختمان و انواع جمله در نثر معاصر دری

تعریف جمله

جمله در همه زبانها ، مجموعه‌ی سی از کلمه‌هاست که دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد - یعنی یک فکر کامل و مستقل را بیان کند . به بیان دیگر ، مجموعه‌ی سی از کلمه‌ها که به یکدیگر رابطه نحوی و تمامیت یا استقلال داشته باشد ، جمله نام دارد . و به تعبیر دیگر «جمله چنان ساختمان گرامری است که جزو ساختمان گرامری بزرگتری نباشد» . (۱)

قسمتها یا ارکان جمله

در همه زبانها ، جمله ساده مستقل (صورت اصلی و صورت منکشف یا منشعب) ، دارای دو قسمت اصلی یا دورکن است :

یکی قسمت نخست که در باب آن ، چیزی گفته میشود ؛ دیگر قسمت دوم یا آنچه در باره قسمت نخست گفته میشود .

قسمت نخست ، مسند الیه یا نهاد (۲) است .

قسمت دوم ، مسند یا گزاره (۳) نام دارد .

(۱) «راهنما و دستور عمل در نحو انگلیسی» ، هیرالد و کینگ استاد گرامر معاصر انگلیسی در پوهنتون مشیگن ایالات متحد امریکا ، ۱۹۶۱ ، ص ۳۹ .

(۲) subject

(۳) predicate

«نهاد» و «گزاره» دو اصطلاحی است که نخستین بار داکتر پرویز خانلری استاد پوهنهی ادبیات پوهنتون تهران ، آنها را وضع کرده و به کار برده است .

به حیث مثال ، در جمله های ساده اصلی زیر :

کریم | به مکتب رفت .

کریمه | کتاب را آورد .

او | خندید .

آسمان | صاف است .

دلسوزی بر ظالمان | ستمگری بر مظلومان است .

دانستن | توانستن است .

و در این جمله ساده منکشف :

یکی از دوستان | با لوازم مربوط به درس و وسایلی برای حفاظت از باران ، قبل از من ، اینجا آمده بود .

این دو قسمت ، در جمله های اخباری ، تعجبی و پرسشی (۱) عموماً به صورت بارز مشاهده میشود ؛ ولی در جمله امری ، قسمت نخست محذوف میباشد و تنها قسمت دوم ذکر میشود که آنهم بیشتر اوقات يك کلمه است (با آهنگ خاصی که جزء کلمه میباشد) و این يك کلمه همان جزء اصلی جمله ، یعنی فعل ، است ؛ مانند :

... | بیا ... | گوش کن ... | برو .

... | بنشین ... | مکن ... | مرو . (۲)

گاهی در جمله های اخباری ، تعجبی و پرسشی نیز قسمت نخست (اسم ، ضمیر در حالت فاعلی) بنا بر وجود پسوند ضمیری فاعلی در آخر ریشه فعل ، حذف میشود .
نهاد و گزاره در جمله های مرکب و مختلط

(۱) رجوع شود به بخش (اقسام جمله از نظر معنی) .

(۲) نشانه نهي (امر بر نکردن کاری) در گفتار دری (نه-) است ؛ نرو ، نگو ، نیا ، و برخی از فعلهای نهی در گفته گو ، به گونه دیگری غیر از صورت نگارش ، به کار میرود ؛ نکو (مکن) ، نخو (مخور) ، نشی (منشین) .

فعل نهی با پیشوند (نه-) در نگارش امروزی ، زیاد استعمال میشود

آنچه گفتیم در باب جمله ساده مستقل، صورت اصلی و صورت منکشف (۱)، بود. در مورد جمله های مرکب و مختلط (۲)، باید گفت که این جمله ها به دو قسمت یا دو رکن تقسیم شده نمیتواند. نخست باید کلمه های ربط را یکسو بگذاریم و (در بعضی جمله ها) کلمه های محذوف به قرینه را در جای شان قرار دهیم (و در برخی از جمله ها، وجه وصفی و التزامی فعل را به وجه اخباری تبدیل کنیم) تا فقره ها (۳) به شکل جمله های ساده مستقل در آید؛ آنگاه دو قسمت اصلی جمله در آنها به درستی تشخیص شده میتواند؛ مثلاً در این جمله ها:

جمله مختلط: اگر باران نبارد، کشتهای للمی خواهد سوخت.

اگر - کلمه ربط شرطی.

باران نبارد (نبارد: وجه التزامی منفی).

باران | نمیبارد. (جمله ساده مستقل، صورت اصلی) [تابع شرطی].

کشتهای للمی | خواهد سوخت. (جمله ساده مستقل، صورت اصلی) [عمده].

جمله مختلط دیگر: وقتی که به ایستگاه رسیدم سرویس رفته بود.

وقتی + که - مجموعه کلمه ربط مرکب زمانی.

یا: { - ام (= من) | به ایستگاه رسید - (تابع زمانی)
(من) | به ایستگاه رسیدم.

سرویس | رفته بود (عمده).

جمله مختلط دیگر: «هر صبح وقتی که سراز بالین می برداشتم احساس میکردم که هنوز

هم خسته هستم. - اکرم عثمان».

(۱) صورت منکشف یا منشعب جمله ساده، آن است که جمله دارای چندین عبارت (یا گروه کلمه ها، یعنی

چند کلمه به هم مرتبط بدون معنای کامل) باشد.

(۲) رجوع کنید به بخش (انواع جمله از نگاه ساختمان).

(۳) فقره: clause - مجموعه بی از کلمه ها به شمول فعل که تمامیت یا استقلال نداشته باشد؛ یعنی

جزو ساختمان گرامری بزرگتری باشد. جمله های مرکب و مختلط، از فقره ها و کلمه های ربط ساخته میشود.

وقت + ی + که : —————

که : کلمه ربط دیگر .

(من) | هر صبح سر از بالین می برداشتم . - تابع زمانی .

(من) | احساس میکردم . - عمده .

(من) | هنوز هم خسته هستم . - تابع مفعولی .

اقسام جمله از نظر معنی

جمله از نگاه معنی ، چهار نوع است :

۱ - جمله اخباری ، (خبری ، بیانی) ، از کردن یا نکردن و شدن یا نشدن کاری ، داشتن یا نداشتن و پذیرفتن یا نپذیرفتن حالت و صفتی ، خبر میدهد : محمود به شهر رفت .
غیاث الدین را در امتحان نپذیرفتند . هوا بسیار گرم است . رحیمه در خانه نیست .

۲ - جمله امری ، به کردن یا نکردن کاری فرمان میدهد یا آن را به طریق دعا و خواهش بیان می کند : شمانیکی بکنید و به پاداش آن چشم مدارید . بدمکن که بد خواهی دید .
(خدا یا !) رحم کن . کمک کنید . فراموشم مکن . به فریادم برسید (در فعل امر مرکب چون برای مفرد مخاطب ، خود ریشه فعل و برای جمع مخاطب ، ریشه با پسوند تصریفی استعمال میشود ؛ غالباً به آوردن ضمیرهای (تو ، شما) ضرورت نیست و پسوند تصریفی در آخر صیغه جمع مخاطب فعل ، خود نهاد و فاعل نیز است : - ید | کمک کن - ، یا این طور نیز دو قسمت جمله را میتوان نمایش داد : (شما) | کمک کنید .

۳ - جمله تعجبی ، مانند کلمه های صوت ، حالت هیجانی و پر شور و غیر عادی را بیان میکند و گاهی یکی از کلمه های صوت هم با اینگونه جمله می آید . کلمه های نشان دهنده حالت تعجبی (چه ، چقدر) و نیز آهنگ خاص جمله (۱) است . در نوشته علامت ندا (!)

(۱) آهنگ جمله تعجبی ، مرکب از فشار شدید کلمه (بر کلمه يك هجایی چه و بر هجای اول چقدر) و طنین و امتداد صوت است البته سخنان ما در باره آهنگ ، تخمینی است ؛ آن سان که در مورد فعل وصفی اشاره شد ، این مطلب هنگامی یقینی خواهد بود که آهنگ در لابراتوار آزمایش شود :

نمایشگر آهنگ جمله است. اگر کلمه صوت هم در جمله به کار رفته باشد پس از آن کلامه (،) و در آخر جمله، ندائیه گذاشته میشود. کلامه های (چه، چقدر) یا به حیث صفت یا شدت دهنده صفت و قید، در جمله تعجبی استعمال میشود.

(تو) چقدر شیرین زبان هستی! واه واه، خانه شما چقدر خوب رنگ شده است! آه، چه خوش روزگاری بود! (او) امشب چه زیبا شده است! (تو) چقدر پرگفته میروی! چه مردم نادرستکاری هستند! چه ستمها که کشیدم! (۱) (پیش از فعل، استعمال کلمه ربط (که)، عده یی پس از این کلمه ربط، فعل را منفی می آورند.)

(۴) جمله پرسشی، سوال و پرسش مستقیم را در باره کسی یا چیزی، در بردارد و مقتضی جواب و پاسخ است. مشخصه برجسته جمله های پرسشی، آهنگ خاص آنهاست که این آهنگ متشکل از فشار شدید کلمه، شدت و ارتفاع صوت میباشد (۲) و در نوشته با علامت سوال (?) نشان داده میشود. برخی از جمله های پرسشی، از جمله های اخباری، از رهگذر ساختمان فرق ندارد و اختلاف آنها صرف از نگاه آهنگ است: اورهبر آرکستر است. اورهبر آرکستر است؟

در آغاز برخی از جمله ها که ساختمان آنها از جمله های خبری تفاوت ندارد ادات پرسشی (آیا - هجای اول دارای فشار) می آید، ولی باز هم آهنگ جمله، مهیزه اساسی است: او به سینما میرود. آیا او به سینما میرود؟

(۱) چه دستی بود دست ناز نینش! [که بیرون کردانگشتان ز چادر] (ما یل هروی) ای بی نیاز من چقدر ناز میکنی! [در آسمان دلبری پرواز میکنی] آواز میرمن ز لیخا «هلن» را دیو: گفته + جمله تعجبی + جمله خبری، هر سه دارای پیوند معنوی) این چه چشم است و این چه مژگان است! (یک مصراع شعر متشکل از دو فقره متوازن یعنی یک جمله مرکب است.)

(۲) خانم آرزو مانیان در رساله دکتورای خود به عنوان «آهنگ جمله های سوالی فارسی» که خلاصه آن در مسکو به سال ۱۹۶۵ نشر شده، به اثبات رسانده که آهنگ در جمله سوالی متشکل از فشار کلمه و شدت و ارتفاع صوت است.

در جمله های پرسشی دیگر، کلمه های پرسشی (کی؟ چی؟ کجا؟ کی؟ چه وقت چرا؟ چند؟ کدام؟ چگونگی؟) به حیث اسم یا ضمیر، صفت، متمم فعل، مفعول و قید پرسشی در نهاد یا گزاره می آید: کی آمد (که آمد)؟ او چی گفت (چه گفت)؟ کجا رفت؟ کی می آید؟ چه وقت برمیگردد؟ چرا (برای چه) نیامد؟ کدام آدم؟ چگونگی انجام یافت؟ ...

در جمله های پرسشی با کلمه های (مگر، هیچ)، پر سنده منتظر شنیدن پاسخ نیست؛ زیرا جواب آشکار است و پرسش به غرض تأکید صورت میگیرد: مگر عقلت زایل شده است؟ هیچ نمیدانی که این وضع تو پسندیده نیست؟ «مگر شما آغا بنویس ها هستید؟»

جمله یی که پرسش غیر مستقیم را برساند، با وجود کلمه های پرسشی، آهنگ جمله های پرسشی مستقیم را ندارد و بنابراین در آخر آن نقطه گذاشته میشود نه سوالیه: از دوستم پرسیدم که چه وقت به اروپا میرود. البته پرسش غیر مستقیم مانند گفتار غیر مستقیم (indirect speech)، در نگارش و محاوره دری خیالی کم به کار میرود.

گفتار دری هیشه به شکل مستقیم (direct speech) بوده است، خواه کلمه ربط (که) در جمله مختلط بیاید خواه حذف شود: او گفت «فردا می آیم». او گفت که «فردا می آیم». از دوستم پرسیدم: «چه وقت به اروپا میروی؟» ولی در سالیهای اخیر، گفتار غیر مستقیم در نتیجه تأثیر زبانهای اروپایی، کم و بیش به کار میرود: او گفت: «فردا می آیم». (مستقیم) او گفت که فردا می آید (غیر مستقیم).

انواع جمله از رهگذر ساختن آن

جمله از نظر ساختمان، سه گونه است:

(۱) جمله ساده، (۲) جمله مرکب، (۳) جمله مختلط.

هر یک از این انواع سه گانه، دو صورت دارد:

(۱) نخست جمله ساده، صورت اصلی (کاملاً ساده) (rudimentary form)

دوم جمله ساده، صورت منکشف (دارای چند عبارت) (developed form)

(۲) نخست جمله مرکب، صورت اصلی (دارای دو فتره ساده متوازن)

دوم جمله مرکب، صورت منکشف (دارای دو فتره متوازن، یک فتره یا هر دو

دارای چند عبارت)

(۳) نخست جمله مختلط، صورت اصلی (دارای دو فتره ساده، یکی عمده

دیگری تابع)

دوم جمله مختلط، صورت منکشف (یکی دو تا یا همه فتره‌های آن دارای چند عبارت)

(۱) جمله ساده (Simple Sentence)

در آغاز کتاب گفتیم که جمله مجموعه‌یی از کلمه‌هاست که دارای معنی و مفهوم

تام و مستقل باشد. آشکار است که هر مجموعه کلمه‌های پراکنده و بی ربط، دارای

معنای تام شده نه‌بیتواند و بنابراین آن جمله بوده نه‌بیتواند؛ تنها آن مجموعه کلمه‌ها که

به یکدیگر رابطه نحوی داشته باشد، میتواند جمله‌یی را به وجود آورد. اکنون بحث

خود را درباره رابطه باهمی کلمه‌های جمله، ادامه میدهیم.

تشریح و مطالعه انواع عبارت‌های زبان‌داری، که قبلاً صورت گرفت، در این مبحث

آسانیهای زیاد پیش میکند (۱).

(۱) نخستین و عمده‌ترین رابطه نحوی کلمه‌های جمله، مطابقت فاعل و فعل

در (شخص) و (مفرد و جمع) است. مطابقت (agreement) در زبان‌داری، به صورت‌های

ذیل است:

(الف) اگر فاعل جمله انسان باشد، مطابقت کامل است؛ یعنی فاعل با فعل

در شخص و مفرد و جمع، هر دو، مطابق است: محصل می‌خورد. محصلان می‌خوردند.

هر گاه دو فاعل مفرد به هم معطوف شود، شکل جمع را پیدا میکند و فعل آن

به صیغه جمع می‌آید: صفورا می‌خواند. عذرا و روح افزا می‌خوانند.

(۱) مبحث «عبارت در زبان‌داری» در شماره آینده چاپ خواهد شد.

(ب) اگر فاعل جمله ذیروح (غیر انسان) یا غیر ذیروح باشد، مطابقت دو گانه‌یی (گاهی کامل وزمانی ناتمام - هم در نگارش کلاسیک، هم در معاصر و هم در محاوره) دیده می‌شود. گاهی مطابقت ناتمام است؛ یعنی فاعل با فعل، تنها در شخص مطابق است: اسپ‌ها گر یخت. کبوترها پرید. سبزه‌ها روید. درختان شگوفه کرد. وزمانی مطابقت کامل است: اسپ دوید. اسپها دویدند. درخت شگوفه کرد. درختان شگوفه کردند.

برای فاعل مفرد، در دو مورد فعل جمع استعمال می‌شود. و مطابقت ناتمامی به وجود می‌آید. نخست در زبان متعارف و برای احترام: اعلیحضرت فرمودند. وزیر صاحب امر کردند. و دوم برای اسم جمع که شکل آن مفرد ولی مدلول آن جمع و انسان باشد: مردم میگویند. خلاق فریاد میکنند. ملت اعتماد نمیکند. جمعیت غفیری آنجا ایستاده بودند.

باید گفت در مورد اسم جمع، مطابقت کامل نیز وجود دارد و عده‌یی از نویسندگان قدیم و معاصر و نیز در محاوره، برای فاعلی که بشکل اسم جمع باشد، فعل را به صورت مفرد آورده‌اند و می‌آورند.

(۲) دومین رابطه نحوی کلمه‌ها، نفوذ (government) است. نفوذ به وسیله پیشینه‌ها و پسینه (را) به میان می‌آید و متمم فعل و مفعول معرفه را به گزاره جماعه پیوست می‌کند و به فعل مرتبط می‌سازد.

(۳) سومین رابطه، مجاورت یا تماس (contiguity) است که برای ارتباط کلمه‌های ذیل به کار می‌رود:

(الف) مفعول نسکره یا نامعین (بدون پسینه را)، پیش از فعل و پیوست به آن می‌آید: زن گرفت، پول داد، زمین خرید، آب آورد، چوب جمع می‌کرد.

(ب) قید، به استثناهای قیدزمان، پیش از فعل و معمولاً مجاور آن می‌آید: خوب می‌خواند، دامن کشان رفت، شیرین می‌خندد، بسیار خورد، پرگفت، اداره می‌رود، آنجا بود.

(ج) نخست، عدد اصلی، درست پیش از معدود، یا پیش از ادات عددی و کلمه متناسب با معدود و نام واحد پیمایش معدود، می آید: دو کتاب، چارتانان، شش دانه سیب، سه دست دریشی، پنج کیلو بوره. دوم، معین کننده های عادی و پرسشی، عدد مبهم و صفت پرسشی نیز درست پیش از اسم می آید: این پسر، هر خرد مند، هیچ نادان، کدام روز؟ چند کس؟ چگونه انسان؟

(د) صفت عالی، صفت تفضیلی همراه پیشینه (از)، عدد ترتیبی یا وصفی با پسوندهای (-ین و -امین)، درست پیش از اسم استعمال میشود: بزرگترین نقاش، سیاه تر از شب، نخستین کار، سومین مرحله.

(ه) بدل و عطف بیان، درست پس از اسم و ضمیر می آید.

مجاورت در عبارتهای توصیفی - اضافی، اهمیت ثانوی دارد؛ زیرا نخستین وسیله ارتباط در آنها، نشانه افزایش است.

(۴) آهنگ و توقف (intonation and pause) (در گفتار و زبان ملفوظ)،

برای مجزا کردن گروه های نحوی يك جمله (عبارتها و فقره ها)، وهم برای جدا نمودن يك جمله از جمله دیگر، به کار میرود. آهنگ بلند شونده توام با توقف کوتاه در پی آن، پایان يك گروه نحوی داخل يك جمله را نشان میدهد؛ آهنگ پایین شونده يكجا با توقف طولانی تر در پی آن، انجام يك جمله اخباری را مینماید.

(۵) ترتیب کلمه ها در جمله (word order)

ترتیب عادی کلمه ها در جمله کاملاً ساده دری چنین است:

فاعل + فعل (لازم) ← اسم یا ضمیر | فعل

فاعل + مفعول + فعل (متعدی) ← اسم یا ضمیر | اسم یا ضمیر + فعل

و در جمله ساده مکشف:

فاعل (بامعین کننده یا عدد یا بدل یا صفت یا مضاف الیه یا مجموعه چند تا از

اینها) | مفعول (با...) + متمم فعل (با...) + قید + فعل

امکان تقدیم و تاخیر کلمه ها و عبارتهای جمله

البته این یک طرح کلی ترتیب کلمه هاست و جمله بندی غالباً به همین اساس صورت میگیرد؛ اما هر گاه نثر در پی به دقت مطالعه شود و نمونه های بیشتری مورد تحلیل و تشریح قرار گیرد، آشکار میشود که کلمه ها ترتیب ثابت و عبارتهای محل معین ندارد؛ بدین جهت که کلمه ها و عبارتهای آنها، یا حالت خاصی دارد یا با کلمه یی به کار میرود که در هر جا باشد وظیفه نحوی آنها آشکار است. کلمه یا عبارت در حالت فاعلی (مانند زبانهای دیگر) از روی مطابقت و اسناد فعل به آن، شناخته میشود، مفعول معرفه همیشه با پسینه (را) و متمم فعل همیشه با پیشینه ها و مفعول نکره، قید و صفت باز بسته، درست پیش از فعل به کار میرود.

فعل همیشه در آخر جمله می آید. تغییر محل آن به وسط یا آغاز جمله، تنها در شعر صورت میگیرد. فعل در نگارش و محاوره، به ندرت (آنهم به غرض تاکید) در آغاز جمله قرار میگیرد: نداشتم از پول و دارایی هیچ.

محل موصوف و مضاف و معدود، نظر به صفت و مضاف الیه و عدد، معین است؛ البته معین کننده ها پیش از موصوف و عدد، آمده میتواند.

فاعل، مفعول، متمم فعل و قید زمان، جای ثابت و معینی در جمله ندارد. فاعل هم در آغاز جمله هم پس از قید زمان و مفعول معرفه و متمم فعل، به کار رفته میتواند؛ مفعول و متمم در آغاز جمله و پیش از فاعل، و همچنان متمم پیش از مفعول، استعمال شده میتواند.

باید گفت آهنگ جمله یا تاکید بر یکی از اجزای جمله، یا هر دو، سبب تقدیم و تاخیر کلمه ها و عبارتهای جمله میشود.

اکنون برخی از جمله هایی را که ترتیب عادی و منظم ندارد به حیث مثال ذکر میکنیم (۱):

(۱) اکثر قسمت های این مبحث، با توجه به «طرح مختصر گرامر تاجیکی» رستور گویوده ص ۹۳-۹۴-نگاشته شده است.

«روزها خورشید و شبها مهتاب بهار بر غزلبه‌های پراکنده روشنی خود را نثار میکنند (قیدزمان + فاعل + قیدزمان + فاعل [معطوف] + متمم فعل + مفعول + فعل). آتشهای افر و خفته آنها هنوز در قلب من میدرخشد (فاعل + قید زمان + متمم فعل + فعل). پژواک»
 «در مقابل پله‌گان معبد جمع غمیری به خاموشی انتظار میکشیدند (متمم فعل + فاعل + متمم فعل + فعل). تور و ایانا»، «در افغانستان پادشاه حاکمیت ملی را تمثیل میکند (متمم فعل + فاعل + مفعول + فعل). قانون اساسی جدید» «در خود باغ رشید بیل میزد (متمم + فاعل + فعل) شام با مادر آیدن هر سه شان دور دسترخوان شالکی می نشستند (قیدزمان + متمم + فاعل + متمم + فعل). حبیب»، «صدای یکه و اخت و خواب آور ماشین را فراز و نشیب راه ناهموار و کم عرض اخلاص میگرد (مفعول + فاعل + فعل) - الهام» «قسمتی از اوراق را آب دیدگان او شسته و مرطوب کرده بود (مفعول + فاعل + فعل + فعل [معطوف]).
 راه آشتی و یاز گذشت را خود به روی خودم بسته‌ام (مفعول + فاعل + متمم + فعل).
 رهگذر»، «در سال ۱۲۹۷ روز نهم حوت استقلال عام و تام افغانستان اعلام گردید (متمم فعل + قیدزمان + نایب فاعل + فعل مجهول)

نخست جمله ساده، صورت اصلی: صبح | می خندد . من | می گریم .

باد | درختان | را | جنباند . او | شما | را | می بیند .
باد | وزید .

کعب | دختری مه پیکر و پریوش داشت (کعب: اسم خاص در حالت فاعلی، دختر + ی): مفعول نکره و موصوف، مه پیکر پریوش: دو صفت معطوف، داشت (فعل). کودك | مخلوق اسرار آلودی است (کودك: اسم عام در حالت فاعلی، مخلوق اسرار آلودی: موصوف و صفت و نشانه نکره جموعاً عبارت توصیفی و اسمی به حیث صفت باز بسته و متعلق به کودك، است: فعل). - حبیبی
 دوم جمله ساده، صورت منکشف: درین مورد هم، دیاگرام یک جمله را ارائه و اجزای آن را مختصر آن تحلیل میکنیم و مابقی را به حیث نمر نه‌هایی برای تمرین و امیگذاریم.

این دختر | عشق | و | آرزو مندی | اشعار | واپسین | خود | را به | یاد | بکتاش | سروده | است .

فاعل ، مفعول و متمم ، هر يك به شكل عبارتی است که اجزای آن نیز عبارت دیگری میباشد و فعل هم به شکل يك عبارت كوچك است . (این دختر - دختر عشق - دختر آرزو مندی ، اشعار واپسین - اشعار خود - اشعار را ، به یاد - یاد بکتاش ، سروده است) . - حبیبی

۱) دیدن این گونه ده | برای چشم انسان ، جزاد بار و افسردگی چه خواهد داشت ؟ - پژواک

۲) دخت کعب | از کوچکی ، در انگورستانهای قصبه قصدار ، میگشت . -

حبیبی

۳) جلادان بارگاه | این فرمان زشت ظالمانه را ، به عمل آوردند . - حبیبی

۴) داستان عشق رابعه | شهرت یافته بود . - حبیبی

۵) داس كوچك خپش او ه گریپیر | هنوز بوی بهار پارینه را میداد . - عبدالاحمدادا

۶) عقاب های پولادین چنگال و تند پرواز | گرداگرد حصار کهن و بر فراز

دشتهای هیجا دیده و تپه های پر اسرار [بلخ] ، مستانه چرخ میزدند . - الهام

۷) وطن محبوب ما افغانستان | تاریخ کهن ، سنن پر افتخار ، نیروهای انسانی

و ثروت های طبیعی فراوان دارد .

۸) امروز نهم حوت | در تاریخ افغانستان عزیز یکی از روزهای بزرگی است .

۹) ما مردم افغانستان | ... این قانون اساسی را برای خود و نسل های آینده وضع کردیم .

- مقدمه قانون اساسی جدید .

۱۰) نسیم ملایمی | از سوی خانه ها به وزیدن آغاز کرد . - حبیب

- (۱۱) ده پانزده پرنده | چون نقطه های سیاه، به دور هم میچرخیدند. - حبیب
- (۱۲) اشکهای ناشکیبا | در گوشه های چشم آسمانی و روشن آیدن، خشک شدند. - حبیب
- (۱۳) غوغایی | از عشق هنوز در صخره های کوههای پر مهابت غور برپاست. - مایل هروی
- (۱۴) گل خوشبویی | روزی در حمام از دست محبوبی بدستم رسید.
- (۱۵) نسیم خوشایند بهار | از میان گلهای درختان، آهسته و خرامان میگذشت.
- (۱۶) دختری باریک اندام، خوش سیما و شیرین زبان | در شب جشن بامن آشنا شد.
- (۱۷) من شکسته سیاه روزگار | از دست تو سنگدل جنابیشه، چه ستمها که کشیدم!
- (۱۸) رابعه، دختر کعب قزداری، شاعره نامدار قرن چهارم افغانستان | در جوانی به دست برادرش حارث، بیرحمانه کشته شد.
- (۱۹) من بیچاره | در عشق بی سرو سامان تو دچار بسی رنجها و آلام شده ام.
- آخرین و طولانی ترین جمله ساده منکشف از متمدنانه قانون اساسی جدید کشور:
- (۲۰) (مردم افغانستان) | به منظور تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر و بر اساس واقعیات تاریخ و فرهنگ ملی، به منظور تأمین عدالت و مساوات، به منظور تطبیق دیموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به منظور تنظیم شؤون و ارکان دولت برای تأمین آزادی و رفاه افراد و حفظ نظم عمومی، به منظور انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان، و در نهایت، به منظور تشکیل یک جامعه رفاه و مترقی بر اساس تعاون اجتماعی و حفظ کرامت انسانی، بادرک تحولات تاریخی... به قیادت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، پادشاه و پیشوای زندگانی ملی افغانستان، این قانون اساسی را برای خود و نسلهای آینده وضع کردیم. (در اصل، فاعل باعطف بیان، پس از «کرامت انسانی» ذکر شده و از جایی که سه نقطه است دو فقره تابع جمله دارای تابعیت و صفتی وزمانی، حذف گردیده است و به این اساس، جمله مختلط است

و در جای خود، از این نگاه هم مورد مطالعه قرار میگیرد. تمام اجزایی که در اینجا ذکر شده جزء فقره عمده جمله است که به شکل جمله ساده کاملاً منکشف در آورده شده. عبارت‌هایی که با «به منظور» شروع شده، همه «پیشینه‌ی» است و به غرض تأکید، پیش از فعل آورده شده و به شمول عبارت‌های بعدی، هر یک متشکل از چندین عبارت ضمنی است.

(۲) جمله مرکب (Compound Sentence)

جمله مرکب عموماً از دو فقره، و گاهی بیش از دو فقره، ساخته میشود و این فقره‌ها برخلاف فقره‌های جمله مختلط، نسبت به یکدیگر متوازن است؛ یعنی رابطه فقره‌ها توازن (۱) است. به عبارت دیگر، اهمیت معنوی فقره‌ها یکسان و مساوی است. نشانه‌های دستوری توازن فقره‌ها: به کار بردن سمی کولن (یا پوان و یرگیول) در بین فقره‌ها، یا استعمال کلمه عطف (و wa)، نخستین نشانه متوازن بودن فقره‌های جمله مرکب است. نشانه دوم این است که برخی از کلمه‌های ربط، دوبار در آغاز هر فقره ذکر میشود.

دو یا چند فقره توسط کلمه عطف (و) به هم پیوست شده جمله مرکب را میسازد (۲). اینک مثال‌هایی از نگارش قدیم و معاصر دری: «یزدان آفریدگار جهان است و داننده»

(۱) توازن یا موازنه: Parallelism یا co-ordination، فقره‌های متوازن یا موازن:

co-ordinate clauses

(۲) خانم رستورگویوه نیز جمله دارای کلمه عطف (و wa) یا کلمه عطف (و u) را جمله مرکب خوانده است و آقای پاول را برتس (جمله‌های انگلیسی، نیویارک ۱۹۶۲، صص ۹۵، ۱۰-۱۰۷، ۱۹۶، ۱۷-۲۱۳) استاد انگلیسی در کالج دولتی سن جوز کالیفورنیا، هم جمله‌های دارای کلمه‌های ربط نمودار توازن و کلمه عطف (and) را در مبحث‌های توازن «Co-ordination» و ساختمانهای متوازن «parallel structures» تشریح کرده است؛ علاوه بر این، Conjunction را به معنای کلمه ربطی که دو کلمه، دو عبارت یا دو قسمت جمله را به هم مربوط میسازد و Sentence connector را به معنای کلمه ربطی که دو یا چند فقره تابع و عمده جمله مختلط را به هم ارتباط میدهد به کار برده است.

آشکار و نهان است و گرداننده چرخ و زمان است و آورنده بهار و خزان است. -
مقدمه شاهنامه ابومنصوری، قرن چهارم هجری، «عشق هر دو، مانند طبله عطار، از تاق
افتادوبوی آن به همه رسید. - مایل هر وی» «من در جهان تخیلاتم سیر میگردم و
گاهی به آینده خیره و مبهم این سفر بی سرو سامان می اندیشیدم. - از نگارنده»
«چشمان آسمانیش میان لرزش اشک گرم درخشید و با گردن کمی خمیده گریبانش
رادو دسته گرفت. - حبیب»

گاهی به عوض کلمه عطف، در بین فتره های جماعه مرکب، سمی کولن
به کار برده میشود. میتوان گفت که در چنین موارد، دویا چند فقره جماعه مرکب
بدون ذکر کلمه ربط، دارای توازن میباشد:

«دنیا به ننگ و نام است؛ به نیم زان تمام است. - متل»، «را بعه دل باخته نیز
اکنون طور دیگری اندیشید؛ از جهان دیگر حرف میزد؛ با حریف د یو هیکل عشق
پنجه داده بود و عمری را به یاد بکتاش به سر میبرد. - حبیبی»، «دیگران» «نستر ادا موس»
نمی شناختند؛ دیگران از وحشت میدان «گریگوار» بر خود نمی لرزیدند؛ دیگران
از عملیات فجیع «کاترین دوم دیسی» اطلاعی نداشتند. رقیه ابوبکر» (در این جمله
تکرار کلمه «دیگران» نشانه دوم توازن فقره هاست)، «چیزی به خاطرش گذشت؛
دزدیده دست خود را به روی سینه اش گذاشت؛ لرزش خفیفی بر تمام وجودش
چیره شد و بی اراده آه سردی در حنجره اش دوید. - حبیب»

در جمله های مرکب دیگر، کلمه های ربط نمودار توازن، عموماً دویا در آغاز
هر فتره می آید. (یا... یا، چه... چه، خواه... خواه، خواهی... خواهی) در فتره های
متضاد متوازن می آید و یکی از دو کاری که در فتره های بیان شده، انجام شدنی میباشد.
(نه... نه) نمودار ننی و (هم... هم) نمودار جمع، در فقره های مشابه متوازن
می آید و هر دو امر، یا یکسان انجام نشدنی است یا یکسان انجام شدنی؛ فقره ها همیشه
یادر تضاد یا در تشابه، همسنگ و موازن میباشد.

ساختمان فقره‌ها و رابطه نحوی اجزا یا کلمه‌ها و عبارتهای آنها، عیناً مانند جمله ساده مستقل است. البته در برخی از جمله‌های مرکب و بیشتر در جمله‌های مختلط دارای تابعیت شرطی، فعل در وجه التزامی به کار میرود و نیز حذف اجزای در جمله‌جمله مرکب (و مختلط) زیادتر صورت می‌گیرد. بنابراین، در تحلیل جمله‌های مرکب و نیز مختلط صرف فقره‌ها و کلمه‌های ربط را نشان می‌دهیم و در عین حال، اجزای حذف شده را در جای شان گذاشته فعل وجه التزامی و وجه وصفی را به فعل وجه اخباری تبدیل می‌کنیم و بدین صورت فقره‌ها را به شکل جمله‌های ساده مستقل، نمایش می‌دهیم.

یا وفای کلی در عالم نیست یا کسی در این زمانه نمی‌کند.

یا ... یا

وفا | به کلی در عالم نیست .

کسی | در این زمانه (وفا) نمی‌کند .

او از خوشی هم می‌خندید و هم می‌گریست .

هم ... و هم

او | از خوشی می‌خندید .

(او) | (از خوشی) می‌گریست .

دیاگرام این نوع جمله مرکب چنین است :

نهاد | گزاره

... نهاد | گزاره ...

فقره متوازن

کلمه ربط فقره متوازن کلمه ربط

برخی از این کلمه‌های ربط، در جمله مرکب صرف یکبار هم به کار رفته می‌تواند و توازن را نشان می‌دهد. (یا) و (نه) در آغاز فقره دوم، (هم) پس از فاعل فقره دوم استعمال می‌شود:

شما می‌خوانید یا من بخوانم؟ احمد را خواستم نه شما را (خواستم).

دوستم دیروز به جلال آباد رفت، من هم (به جلال آباد) می‌روم.

دسته کلمه های ربط (اما، ولیکن، وایک، ولی، لیک) که همه یک معنی دارد و در یک مورد به کار میرود، با آنکه صرف یکبار در آغاز فقره دوم جمله مرکب استعمال میشود، نمودار توازن در تضاد است: «آیدن بادیدن او، باهمه زورناید اما آوازش بسیار بلند نبود. زنان آرایش غلیظ و دلگزایی کرده بودند ولی دختران جوان باروی بی سرخی و سفیده شان، یگان یگان، نظرهارا به سوی خود میکشیدند. - حبیب»

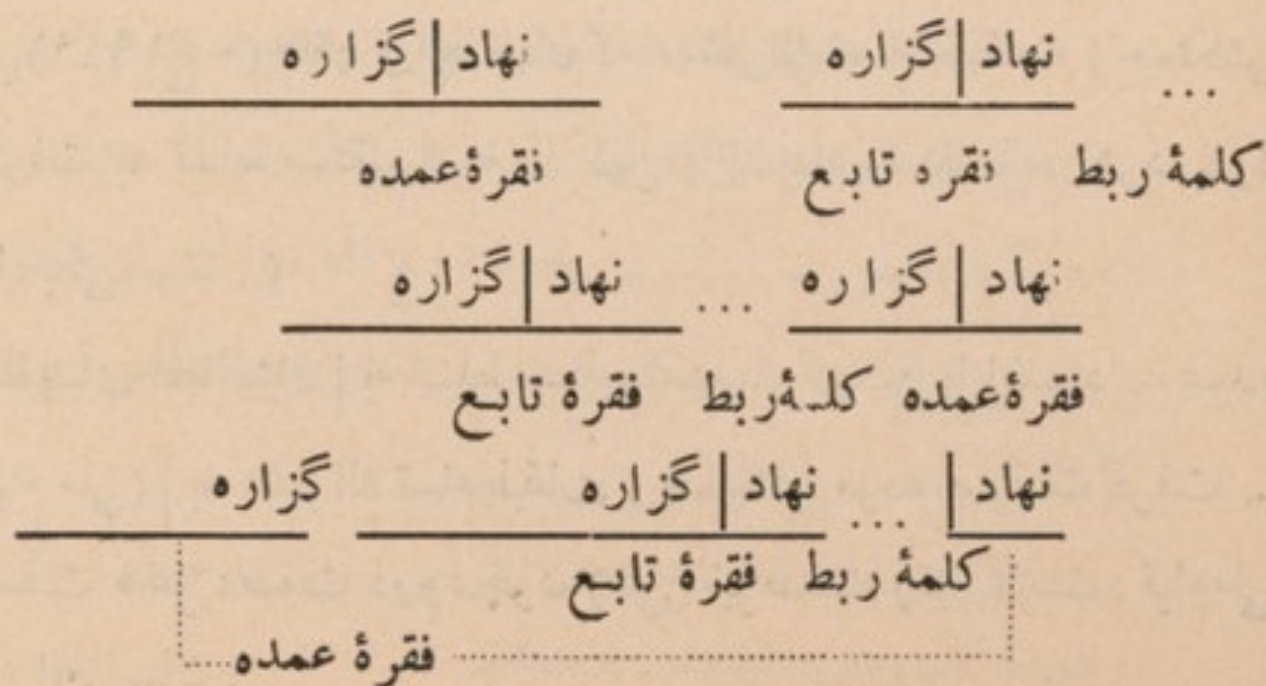
این دسته کلمه های ربط را نیز مانند کلمه عطف گاهی میتوان حذف کرد و به عوض آن، سمی کولن به کاربرد: خانواده ما را دعوت کرد؛ ما نرفتیم.

جمله مرکب، مانند جمله های ساده و مختلط، هم صورت اصلی یعنی کاملاً ساده و هم صورت منشعب یعنی کاملاً انکشاف یافته را میتواند داشت.

(۳) جمله مختلط (Complex Sentence)

رابطه اصلی و اساسی فقره های جمله مختلط، تابعیت (subordination) است؛ یعنی یک فقره تابع (subordinate clause) و فقره دیگر عمده (main clause) میباشد. فرق جمله های مرکب و مختلط، صرف نظر از شماره فقره های جمله ها، از همین رهگذر است.

جمله مختلط از دو یا چند فقره تشکیل میشود و از نگاه محل و موقع فقره های تابع و عمده، سه شکل را که در دیاگرام های ذیل نشان داده شده است داشته میتواند:



از روی شکلها، آشکار میشود که فقرهٔ تابع در هر حال پس از کلمهٔ ربط می آید؛ خواه فقرهٔ عمده در آخر، خواه در آغاز جمله باشد و خواه فقرهٔ تابع در میان فقرهٔ عمده، آمده باشد.

باید گفت فقرهٔ عمده، مطلب اساسی و اصلی و فقرهٔ تابع، مطلب فرعی و ضمنی را بیان میکند.

تابعیت انواع گوناگون دارد و مادر قیل هر يك را جدا گانه شرح میکنیم.

(۱) تابعیت وصفی: با کلمهٔ ربط (که) صورت میپذیرد و فقرهٔ تابع، فاعل، مفعول یا متمم فعل فقرهٔ عمده را وصف میکند؛ یعنی جانشین صفت فاعل، مفعول یا متمم فعل میشود. فقرهٔ تابع و وصفی در میان فقرهٔ عمده و مستقیماً پس از اسمی که توسط فقره توصیف میشود می آید و اسم در این حال عموماً با نشانهٔ نکره (ی) به کار میرود. اگر فقرهٔ تابع، مفعول را وصف کند، پسینهٔ مفعول معرفه (را)، در میان نشانهٔ نکره و کلمهٔ ربط (که) استعمال میشود.

(۱) پیر مردی که بار سنگینی را بار یسمنان در پشت بسته بود از مقابلش گذشت. حسن قسیم
پیر مرد | از مقابلش گذشت. - عمده

(او) | بار سنگینی را بار یسمنان در پشت بسته بود. - تابع (فقرهٔ تابع، فاعل را وصف میکند؛ جانشین صفت فاعل است: پیر مرد بار در پشت بسته.)

(۲) قیام ملی (۱۹۱۹ ع ۰) خالقهای افغانستان که به اشتراك تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. - (فاعل در هر دو فقرهٔ اینگونه جمله ها، یکی است.)

قیام ملی خالقهای افغانستان | به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. - عمده
(آن) (= قیام ملی) | به اشتراك تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت. -
تابع (جانشین صفت فاعل، صفت دوم، چون (ملی) نیز صفت (قیام) است: قیام ملی
ه گانی خالقهای افغانستان.

(۳) پسری را که در کتابخانه ظاهر آ مطالعه میکرد زیر نظر گرفتم .

(من) | پسری را زیر نظر گرفتم . - عمده

(پسر) | در کتابخانه ظاهر آ مطالعه میکرد . - تابع (جا نشین صفت مفعول :

پسر مطالعه کننده در کتابخانه)

(۴) صدای ساز و سرود از خانه یی که به تازه گی ساخته شده بود به گوش آنان رسید .

صدای ساز و سرود | از خانه به گوش آنان رسید . - عمده

(خانه) | به تازه گی ساخته شده بود . - تابع (جانشین صفت متمم فعل : خانه

تازه ساخته شده)

نوع دیگری از تابعیت وصفی ، بدون ذکر کلمه ربط و به وسیله فقره وصفی دارای

فعل وصفی ، بیان میشود . طوری که در بخش وجه وصفی فعل گفته شد ، فعل وصفی

و فقره وصفی ، چگونه گی وقوع فعل اصلی جمله یا حالت فاعل جمله را بیان میکند .

فاعل در هر دو فقره ایگونه جمله ها نیز یکی است .

گوشه دسترخوان را قات کرده جلوتر نشست .

(او) | جلوتر نشست . - عمده

(او) | گوشه دسترخوان را قات کرده (فعل وصفی ، کرد : ماضی اخباری) . -

تابع (فقره تابع و صفت کننده چگونه گی وقوع فعل (نشست) ، یعنی جانشین قید

فعل : قات که آن جلوتر نشست ، جلوتر نیز قید فعل است ؛ یا او در حال قات کردن)

(۲) تابعیت شرطی : با کلمه ربط شرطی (اگر) و کلمه های ربط قید زمان و شرطی

(تا ، هرگاه) صورت میگیرد . فقره تبع که فعل آن ، شرط وقوع فعل فقره عمده

است پیش از فقره عمده و کلمه های ربط شرطی غالباً در آغاز فقره تابع می آید .

اگر باران بیارد هوا کمی سرد میشود .

باران | می بارد (بارد : حال التزامی ، میبارد ، حال اخباری) . - تابع

هوا | کمی سرد میشود . - عمده

تابه دقت و توجه درس نخوانید از کامیابی بهره نمیگیرید .

(شما) | به دقت و توجه درس نمیخوانید . - تابع

(شما) | از کامیابی بهره نمیگیرید . - عمده

هرگاه وظیفه اش را به درستی انجام نداده باشد مسؤولیتش به دوش خود اوست .

(او) | وظیفه اش را به درستی انجام نداده است . - تابع

مسؤولیتش | به دوش خود اوست . - عمده

۳) تابعیت مفعولای : اینگونه تابعیت نیز با کلمه ربط (که) صورت میگیرد .

فقرة عمده عموماً به شکل فعل ، کلمه ربط درست پس از آن ، و فقرة تابع به حیث مفعول

فقرة عمده در آخر می آید . نقل قول غیر مستقیم ، همیشه شکل تابعیت مفعولای را دارد :

گفت که فردا بسفر میرود . (او) | گفت . - عمده ، (او) | فردا به سفر میرود . -

تابع ؛ امر کرد که جواب مکتوب را به زودی بنویسند . (او) | امر کرد . - عمده ،

(آنان) | جواب مکتوب را به زودی مینویسند . - تابع ؛ به دوستم گفتم که «بینوایان»

را به دقت بخواند .

جمله های دیگر دارای تابعیت مفعولای ازین قرار است :

خوب است که انسان هنری داشته باشد . اجازه بدهید که من سخنم را به پایان

برسانم . قول میدهم که از او بپرسم . «دیری نگذشت که در عقب میز محکمه ، در برابر

قاضی ، دست هم را فشردند . »

در بعضی موارد ممکن است کلمه ربط حذف شود : «هوش کن يك حرف هم

به کسی چیزی نگویی . » حاضر هستید به جواب سوالها بپردازید ؟ یقین داریم

مطالبی در این باره شنیده اید (رادیو ، ۱۳ حوت ۴۵) . امید است معذرتم را

پذیرید . میخوام کتاب را به خانه ببرم . آرزو دارم خدمتی به وطن و هموطنانم

بکنم . میل دارد نمایشگاهی از نقاشیهایش به زودی باز کند . خواهش میکنم این

نامه را به او برسانید

در نقل قول مستقیم نیز کلمه ربط حذف میشود : «چه وقت بمن

احوال میدهی ؟ » ، سلیمان گفت : « راستی به حق آیدن بیچاره ستم کرد . . . »
 (۴) تابعیت زمانی : با کلمه های ربط نمود از زمان صورت میگیرد . کلمه های
 چون (چو) و کلمه های ربط مرکب (قید زمان + که) : چونکه ، وقتیکه ، هنگامیکه
 هر وقت که ، هر گاه که ، همین که . . . عموماً در آغاز فقره تابع می آید و فقره تابع
 پیش از عمده قرار میگیرد :

همینکه چشم خانم به آن پارچه افتاد قهر خود را فراموش کرد .
 چشم خانم | به آن پارچه افتاد . - تابع ، (وی) | قهر خود را فراموش کرد . - عمده
 هر وقت که از آنجا میگذرم به یاد عشق بر باد رفته خویش می افتم .
 (من) | از آنجا میگذرم . - تابع ، (من) | به یاد عشق بر باد رفته خویش
 می افتم . - عمده

هر گاه که آن واقعه بیادش می آمد بسی اختیار میگریست . - عمده
 آن واقعه | به یادش می آمد . - تابع ، (وی) | بسی اختیار میگریست .
 « پس از آنکه وادی خیال را پیمود دچار کوفته گی شد . » ، « هنگامیکه به صنف
 می درآمد چو کیش را نزدیک ارسی مینهاد . نخستین روزیکه به صنف ما آمد هیچ
 سخنی نزد . » (۱)

فقره تابع زمانی با کلمه های ربط (که ، تا ، تا که ، تا آنکه) پس از فقره عمده
 می آید ؛ فقره تابع همراه (تا) ، پیش از فقره عمده نیز میتواند بیاید : ده بجهت شب
 بود که آواز دهل و سرنا از خانه همسایه در فضای حصه دوم کارته پروان طنین
 انداخت . « آواز قدمهای شان در خم و پیچ کوچه شنیده میشد . تا آنکه به کلی خاموش

(۱) روزی که روی رود خروشان جنگلی
 افتاده بود سایه سبزدرختها (تابع)

من با همه شرار و شکنجی (که داشتم)
 بسا او میان خرم گل گشتم آشنا (عمده) - خانم ژاله ، مجموعه «زنده رود»

روزی که داد دل به گل روی تورهی (تابع) مسکین نبود با خبر از خوی توهنوز (عمده) - رهی معیری دود
 از دماغ سینه فگار ان بر آوری (عمده) آندم که چاک پیر هفت باز میکنی (تابع)

گردید . « تا به چشم خودم نبینم باور نمیکنم . تا که مرا دید خود را در میان جمعیت پنهان کرد .

ممکن است کلمه ربط (که) در میان فقره تابع بیاید و در این صورت فقره تابع پیش از عمده، و این گونه جمله بیشتر در محاوره استعمال میشود: کارت آن را که تمام کردید به سینما میرویم . از اداره که بر آمدند به رستوران خیبر رفتند . من که آمدم اورفته بود .

۵) تابعیت امتیازی (الحاق یا تفریق) ، با کلمه های ربط (اگر چه ، گر چه ، هر چند ، گذشته ازینکه ، علاوه بر آنکه ، با وجود اینکه (آنکه) ، با اینکه (آنکه) ...) صورت میگیرد .

« اگر چه قرابت خانوادگی نداشتند دوستی شان آنها را بهم فوق العاده نزدیک ساخته بود . »

(آنان) | قرابت خانوادگی نداشتند . - تابع

دوستی شان | آنها را بهم فوق العاده نزدیک ساخته بود . - عمده
هر چند بیوفاستی ترا فراموش کرده نمیتوانم .

(تو) | بیوفاستی . - تابع (من) | ترا فراموش کرده نمیتوانم . - عمده

۶) تابعیت علت: فقره های تابع با کلمه های ربط (چون، چونکه، از آنجا که...) پیش از فقره عمده و فقره های تابع با کلمه های ربط (که، چه، تا، تا که، زیرا، زیرا که، چرا، چرا که، بنابراین، بنابراین...) پس از فقره عمده می آید.
چون راه درازی را پیموده بود خیلی مانده و کوفته به نظر میرسید .

(او) | راه درازی را پیموده بود . - تابع

(او) | خیلی مانده و کوفته به نظر میرسید . - عمده

« از من چنین خواهشی نکنید که بد خواهد شد؛ (بد ، خیلی بد خواهد شد) . »

(شما) | از من چنین خواهشی نکنید . - عمده ، (این) | بد خواهد شد . - تابع
مانمیتوانیم رفت زیرا که باران به شدت میبارد .

ما | نمیتوانیم رفت . - عمده ، باران | به شدت میبارد . - تابع

« آیدن هر گز به فکر پاسخ مادرش نبود زیرا میدانست که مادرش جوابی
نداشت . سلیمان بالای من حق فراوان داشت بنابراین دخترم آیدن نامزد اوست . »
(۷) تابعیت غرض و مقصود ، با کلمه های ربط (که ، تا ، تا که ، برای اینکه ، برای
آنکه . . .) صورت میگیرد و فقره تابع عموماً پس از فقره عمده می آید .

دوستم در اوایل حوت از جلال آباد به کابل آمد که پسرش را به مکتب شامل کند .
دوستم | در اوایل حوت از جلال آباد به کابل آمد . - عمده

(وی) | پسرش را به مکتب شامل میکند . - تابع

« دخترک کوچک خودش را به او چسپانیده بود تا از باران در امان باشد . »

دخترک کوچک | خودش را به او چسپانیده بود . - عمده

(وی) | از باران در امان میبشد . - تابع

آن دودلباخته ، در یکی از اپارتمانهای جاده میوند ، چراغ اتاق را خاموش
کرده بودند تا که راهگذران متوجه آنان نشوند .

(۸) تابعیت نتیجه ، عموماً با کلمه ربط (که) و کمتر با کلمه های ربط دیگر ،

صورت میگیرد و فقره عمده پیش از فقره تابع می آید .

« کالای سیاه پوشیده بود که سپیدی چهره اش با آن جلوه خاص داشت . »

(او) | کالای سیاه پوشیده بود . - عمده

سپیدی چهره اش | با آن جلوه خاص داشت . - تابع

آنقدر گریه کرد که چشمانش بکلی سرخ گشت . (یا : که از حال رفت)

(وی) | گریه کرد . - عمده ، چشمانش | به کلی سرخ گشت . - تابع
 «آن وقت کلانتر تیافته و حشتناکی داشت که آیدن با دیدنش بدون اراده حرکت
 کسل و مایوسی کرد .»

کلانتر | آنوقت تیافته و حشتناکی داشت . - عمده
 آیدن | با دیدنش بدون اراده حرکت کسل و مایوسی کرد . - تابع
 توازن در جمله مختلط

گفتیم که رابطه اصلی فقره های جمله مختلط ، تابعیت است . در اینجا باید
 افزود که در برخی از جمله های مختلط ، دو فقره تابع که نسبت به یکدیگر متوازن
 اما هر دو نسبت به فقره عمده ، تابع میباشد می آید ؛ یا برعکس دو فقره عمده متوازن
 و یک فقره تابع که به هر دو آن یکسان تابع میباشد ، یا چند فقره تابع که یکی دو تا
 به یک عمده و یکی دو تای دیگر به عمده دیگری تابع میباشد ، به کار میرود .
 در هر صورت ، عموماً رابطه اصلی و اساسی فقره ها ، تابعیت است و رابطه فرعی
 و ضمنی آنها توازن ، اینک مثالهای مورد اول :

اگر هوا ابر آلود و بارانی باشد و اگر دوستانم آماده باشند فردا به شکار مرغابی
 خواهیم رفت .

اگر . . . و اگر (تکرار کلمه ربط شرطی با کلمه عطف ، علامت توازن
 دو فقره تابع : دو فقره نخست ، نسبت به یکدیگر متوازن و نسبت به فقره سوم
 تابع است .)

هوا | ابر آلود و بارانی است .

دوستانم | آماده هستند .

(ما) | فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت .

تا از روی دلدادگان نشان برگل زرد است و تا از چهره دلبران نشان بر
 ارغوان ، از زیبایی و پاکدامنی برخوردار باشی .

تا . . . و تا (تکرار کلمه ربط نه و دار زمان همراه کلمه عطف ، علامت

توازن دو فقره تابع)

نشان | از روی دلدادگان برگل زرد است .

نشان | از چهره دلبران بر ارغوان (است) .

(تو) | از زیبایی و پا کد امنی برخوردار باشی .

دیاگرام دو جمله بالا چنین است :

| | | | | | | |
|--------------|-----|--------------|-----------|--------------|-----|--------------|
| نهاد گزاره | ... | نهاد گزاره | ... | نهاد گزاره | ... | نهاد گزاره |
| عمده | | تابع | عطف و ربط | تابع | | ربط |
| : | | : | : | : | | : |
| | | | | | | |

مثال مورد دوم (دو فقره عمده و یک فقره تابع) در نثر معاصر تا کنون به نظر نگارنده نرسیده است؛ بنابراین، جمله یی از نثر خواجه عبدالله انصاری هروی، در اینجا به حیث نمونه آورده میشود .

خواهی به کرم عزیز دار خواهی خوار (دار) که من خجلم و شرمسار .
 دیاگرام این جمله، برعکس دیاگرام پیشتر است و ضرورتی به ترسیم آن نیست .
 مثال مورد سوم: « متأسفم که در یک دوره از شاعریم ، اشعاری سروده ام که امروزه به کار سرگرمی عده یی میرود که به درد مردم نمیخورند ؛ وای امیدوارم در آینده چنین نشود . [پس از (امیدوارم) کلمه ربط (که) محذوف است .] »

(من) | متأسفم . - عمده اول

(من) | در . . . اشعاری سروده ام . - تابع به عمده اول، و خود عمده دوم .

(اشعار) | امروزه به کار سرگرمی عده یی میرود . - تابع و صفتی (برای

مفعول) به عمده دوم .

(عده یی) | به درد مردم نمیخورند . - تابع و صفتی (برای متمم فعل) به عمده دوم .

(من) | امیدوارم . - عمده سوم .

(این) | در آینده چنین نمیشود . - تابع مفعولای به عمده سوم .

فقره های عمده اول و دوم همراه تابع های آنها با عمده سوم و فقره تابع آن ، متوازن است .

جمله مختلط ، صورت منکشف .

در تشریح جمله مختلط ، چون از یکسو مجبور بودیم انواع تا بعیت و مسأله توازن در جمله مختلط را بیان کنیم و از سوی دیگر ، بنابر اقتضای موضوع ، اکثر مثالها را از آثار نویسندگان برگزیده ایم ؛ عده یی از جمله ها ، خصوصاً جمله آخرین ، کم و بیش منکشف است . در این بخش جمله های کاملاً منکشف و بسیار طولانی را به حیث مثال می آوریم .

۱- (از آن تاریخ [۱۹۱۹ ع . ، ۱۲۹۸ ش .] تا کنون ۴۷ سال میگذرد .)

طی این مدت ، طبقات خلقهای محروم کشور و مبارزان ملی ما ، مشروطه خواهان و آزادی خواهان ، برای طرفداری از نظام فیودالی (ملوک الطوائفی) ، و استبداد و ارتجاع داخلی ، ریشه کن ساختن استعمار و امپریالیزم ، مجاهدات دلیرانه نمودند که به کمال تأسف ، بنابر نبودن شرایط مساعد ملی و بین المللی ، موقتاً مواجه به شکستهای رقتبار گردیدند . (۱)

(۱) طبقات ... و ... آزادی خواهان | طی ... برای ... مجاهدات دلیرانه نمودند . - عمده

(۲) آنان | بنابر ... به کمال ... موقتاً به ... مواجه گردیدند . - تابع ، نتیجه

۲- (بعد از جنگ جهانی دوم ، جریان عظیم و نیرومند جنبشهای آزادی بخش

ملی ، سیستم استعماری امپریالیزم را درهم پیچید و) بیش از پنجاه و سه کشور مستقل جدیداً پایه عرصه وجود گذاشت که بسیاری از آنها ، به شمول افغانستان ، در یک صف به تشکیل دولتهای ملی و اتخاذ سیاست بیطرفی برای احراز استقلال اقتصادی

واستحکام استقلال سیاسی خود در کوشش اند. (۱)

(۱) بیش از پنجاه ... | جدیداً پایه عرصه وجود گذاشت. - عمده.

(۲) بسیاری ... به شمول ... | در یک ... برای ... در کوشش اند. - تابع، نتیجه

۳- «قلعه یسی چند فرسوده و ویران، خانه یسی چند پست و کوچک، باديوار

های ریخته، که جز روزنی راهی برای هوا و آفتاب در آن نیست؛ در میان کشتهای

ناهموار، «فصل» های زردوناتوان و چارپایان لاغر، ده ماست. - پڑ واک»

(۱) قلعه یسی چند ... خانه یسی چند ... | با ... در میان ... ده ماست. - عمده

(۲) راهی جز روزنی | برای هوا و آفتاب در آن نیست. - تابع و صفی (برای

فاعل، مربوط به خانه)

۴- «در گوشه یکی از دوراهه های میان شهر که جز صدای پای کدام رهگذری،

آنهم بعد از ساعتها وقفه، سرو صدایی در آن پیدا نبود؛ دوسایه متحرک به روی

دیوار کوچک، وجود دو نفر را در این محیط تنهایی گواهی میداد: یکی بزرگ و دیگری

کوچکتر و باریکتر. - حبیب»

(۱) دوسایه متحرک: یکی بزرگ و ... | به روی ... وجود ... را در این ... در

گوشه ... گواهی میداد. - عمده

(۲) سرو صدایی جز صدای ... | آنهم بعد از ... در آن پیدا نبود. - تابع و صفی

(برای متمم فعل، مربوط به «در گوشه»)

۵- به منظور ...، ما مردم افغانستان، بادرک تحولات تاریخی که در زندگانی

ما به حیث یک ملت و یک جزء جامعه بشری به وقوع پیوسته، در حالی که ارزشهای

فوق راحق همه جوامع بشری میدانیم، به قیادت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

پادشاه و پیشوای زندگانی ملی افغانستان، این قانون اساسی را برای خود و نسلهای

آینده وضع کردیم.

(۱) دو جمله میان قوس ()، به غرض تکمیل مطلب، آورده شده است.

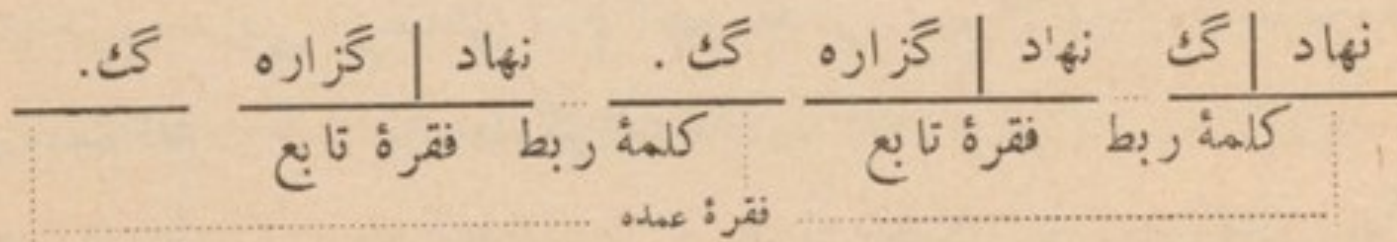
۱- ما مردم افغانستان | به منظور... بادرك... به قيادت... اين... را براي... وضع كرديم... عمده

(۲) تحولات تاريخي | درزنده گاني ما به حيث... به وقوع پيوسته (است) . - تابع وصفی (برای وابسته متمم فعل ، مربوط به «تحولات»)

(۳) (ما) | ارزشهای فوق راحق همه جوامع بشری میدانیم . - تابع زمانی
۶- «در عقب لاری «شوورلیت» رنگ و ورورفته یسی ، ده نفر مسافر که عزم جاهای مختلف داشتند ؛ باسیماها و لباس و وضع و ریخت جداگانه و «نمونه یسی» که زادگاه و پرورشگاه هر يك را نشان میداد ؛ با اطوار و اداهای گوناگون ، بر جوال های پینه شده ، خورجینهای کهنه و صندوقهای چرك و پتره شده ، نشسته بودند . - ازنگارنده «

(۱) ده نفر مسافر | در عقب لاری... باسیماها... بر جوالها... نشسته بودند... عمده
(۲) (ده نفر مسافر) | عزم جاهای مختلف داشتند . - تابع وصفی برای فاعل
(۳) سیماها و... | زادگاه و پرورشگاه هر يك را نشان میداد . - تابع و وصفی برای متمم فعل

چنین است: دیاگرام این دو جمله که هر دو از نظر ساختمان کلی مشا به است



۷- «گاهی که صدای گیتار ، بلند و بلندتر میشد و به گوش آن سه نفر که گرم صحبت بودند ، شورانگیز غوغا میکرد ؛ هر سه خموشانه به چشمان هم میدیدند و آنچنانکه امواج موسیقی کاملاً ایشان را فرا میگرفت ، پیاله های خود را با احتیاط بالا میکردند و آهسته میگذاشتند ؛ با آن هم ، از آواز شرب ، شرب نوشیدن جای و بر خور دپیاله ها به نعلبکی ، نمیتوانستند جلو گرفت . - حبیب «

(۱) صدای گیتار | بلند و بلندتر میشد . - تابع زمانی به عمده اول

(۲) (صدای گیتار) | به گوش آن سه نفر شورانگیز غوغا می‌کرد. - تابع زمانی
به عمده اول و معطوف یا متوازن به تابع اول

(۳) (سه نفر) | گرم صحبت بودند. - تابع وصفی برای وابسته متمم (سه نفر)
و تابع دوم

(۴) هر سه | خموشانه به چشمان هم می‌دیدند. - عمده اول

(۵) امواج موسیقی | کاملاً ایشان را فرا می‌گرفت. - تابع وصفی (برای فاعل)
به عمده دوم و سوم

(۶) (ایشان) | پیاله های خود را با احتیاط بالا می‌کردند. - عمده دوم

(۷) (ایشان) | (پیاله های خود را) آهسته می‌گذاشتند. - عمده سوم ، معطوف یا
متوازن به دوم

(۸) (ایشان) | از آواز... و برخورد... نمیتوانستند جلو گرفت. - تابع امتیازی
به عمده دوم و سوم

۸- «سحرگاهی که «زین العرب» حسب العاده در یکی از گلستانهای قصدار
میخرامید و از دیدار گل‌های بهاری حظ میبرد و ناله های زار بلبلان دل‌باخته رامیشنید،
بکتاش - یکی از غلامان زیبای حارث - که چشمان سحر و گونه های گلرنگ و
برودوش دلربایی داشت، فراز آمد و گل سرخی که در دست داشت با نیازمندی
و سپاسی که نشانه عشق و دوستداری بود، به رابعه تقدیم داشت؛ ولی برای اینکه
کسی نبیندش، به زودی از آنجا دور رفت و در لحظه یی از نظر رابعه ناپدید
گردید. - حبیبی»

(۱) زین العرب | (سحرگاه) حسب العاده در... میخرامید. - تابع زمانی به
عمده اول

(۲) (زین العرب) | از دیدار... حظ میبرد. - تابع زمانی به عمده اول و متوازن
به تابع اول

(۳) (زین العرب) | ناله ها ... رامیشنید . - تابع زمانی به عمده اول و متوازن به دو تابع بالا

(۴) بکتاش ، یکی از ... | فراز آمد . - عمده اول

(۵) (بکتاش) | چشمان سحر و ... داشت . - تابع وصفی (برای فاعل) به عمده اول

(۶) (بکتاش) | گل سرخی در دست داشت . - تابع وصفی (برای مفعول) به

عمده دوم

(۷) (بکتاش) | گل سرخی بانیا زمندی و سپاس به رابعه تقدیم داشت . - عمده

دوم ، متوازن به اول

(۸) (نیا زمندی و سپاس) | نشانه عشق و دوستداری بود . - تابع وصفی (برای)

متمم فعل) به عمده دوم

(۹) کسی | اورانمی بیند . - تابع مقصودی به عمده سوم و چهارم

(۱۰) (بکتاش) | به زودی از آنجا دور رفت . - عمده سوم ، متوازن (در تضاد)

به دوم

(۱۱) (بکتاش) | در لحظه یسی از نظر رابعه ناپدید گردید . - عمده چهارم متوازن

به سوم

۹- «یقین است شاعری که در شبهای تار ، توسط با ننگ قلم خویش ، معانی

خفته را بیدار میسازد ؛ صورتگری که تخیلات تلخ و شیرین خویش را در حریر

رنگهای فریبامی پیچد و بر صحایف تابلوهای بدیع نقش میکند ؛ خوشنویسی

که تموجات زود گذر اصوات سخن آدمیزاده را با دقت و ظرافت ثبت میکند و تصویر

اندیشه هارا جاودان میسازد ؛ آهنگسازی که خوابها و خیالهای روحنواز خویش را در

پرده آوازه های دلنشین میگذارد و با ترکیب آهنگهای مهیج ، ذوقهای پر شور را

تسکین می بخشد ؛ ممثلی که سرور و الم باطنی خویش را با حرکات متناسب و موزون

در انظار بینندگان جلوه گر میسازد ؛ مفکری که کتاب پر اسرار کاینات را بدقت

مطالعه میکند و بر هر ورقی دفتری از معرفت کردگار را متجلی می‌یابد؛ محققى که در خفایای کتابها و زوایای آزمایشگاهها، عمر خود را به مشاهده و تجربه بپایان میرساند؛ هیچ يك از این طوایف، توقع آن را نمیدارد که در باغ حیاتش، گل دانش و نرگس خواسته - هر دو یکجا - بشگفتند. - الهام» (این جمله در اصل نوشته يك پاراگراف هم هست.)

(۱) (این) | بیتین است. - عمده (۱۳ فقره دیگر تابع این عمده است)

(۲) شاعر | در ... توسط ... معانی خفته را بیدار می‌سازد. - تابع وصفی برای

فاعل (شاعر)

(۳) صورتگر | تخیلات ... را در ... می‌پیچد. - تابع وصفی برای فاعل (صورتگر)

(۴) (صورتگر) | (تخیلات ... را) بر صحایف ... نقش میکند. - تابع وصفی

برای فاعل، متوازن به تابع پیشتر

(۵) خوشنویس | تموجات ... را با ... ثبت میکند. - تابع وصفی برای فاعل

(۶) (خوشنویس) | تصویر اندیشه‌ها را جاودان می‌سازد. - تابع وصفی برای فاعل،

معطوف.

(۷) آهنگساز | خوابها ... را در ... میگذارد. - تابع وصفی برای فاعل

(۸) (آهنگساز) | با ... ذوقهای پرشور را تسکین می‌بخشد. - تابع وصفی برای

فاعل، معطوف.

(۹) ممثل | سرور ... را با ... در ... جلوه‌گر می‌سازد. - تابع وصفی برای فاعل

(۱۰) مفکر | کتاب ... را به دقت مطالعه میکند. - تابع وصفی برای فاعل

(۱۱) (مفکر) | بر هر ورقی (از آن کتاب) دفتری ... را متجلی می‌یابد. - تابع وصفی،

معطوف

(۱۲) محقق | در ... عمر خود را به ... به پایان میرساند. - تابع وصفی برای فاعل

۱۳) هیچ يك از این طوایف | توقع آن را امیدارد. - تابع مفعولی به عمده اول که نسبت به فقره آخر، خود عمده است و عمده دوم

۱۴) گل دانش و... هر دو | یکجا میشکند. - تابع مقصودی به عمده دوم این جمله يك پاراگرافی یا پاراگراف يك جمله یی دارای ۱۴ فقره، خیلی دلچسپ است. نویسنده برای چندین فاعل، صفت‌ها را به شکل فقره آورده و خصوصیت هر يك را زیبا بیان کرده است. ما برای تمرین و آزمایش، آن را بدینگونه مختصر می‌سازیم: «یقین است (که) هیچ شاعر، صورتگر، خوشنویس، آهنگساز، ممثل، مفکر و محقق، توقع آن را امیدارد که در باغ حیاتش گل دانش و نرگس خواسته هر دو یکجا بشکند. - ۳ فقره»

م . ن . نگهت سعیدی

آمد بر من، که؟ یار! کی؟ وقت سحر
ترسید، ز که؟ ز خصم! خصمش که؟ پدر
دادمش، چه؟ بوسه! بر کجا؟ بر لب و بر
لب بد؟ نه! چه بد؟ عقیق! چون بد؟ چو شکر

«رود کی»

دی خفت، که؟ ناقه! در کجا خفت؟ بگل
کردم، چه؟ فغان! از چه؟ زیبا دمنزل
داداز که؟ ز خود! چرا؟ ز سعی باطل
کافتاد، چه؟ بار! از که؟ از سر! بر که؟ بدل

«بدل»

علوم طبیعی و علوم اجتماعی

یک نظر مقایسوی

نویسنده: پوهندوی غلام علی آیین

علم به معنای محدودتری فعالیتی شناخته میشود که توسط آن دانش خود را نسبت به حقایق طبیعت و به منظور کنترل آن میافزاییم. این فعالیت نظیر سایر فعالیت های بشری متدرجاً تکامل و تعالی یافته و جزر و مدهایی را دیده است و البته تمام مراحل تطور آن مستأهل عنوان «علمی» نبوده است. درازمنه قبل از تاریخ اجداد قدیم ما به یمن آزمایش و خطا و تفکر عامیانه سطحی که توأم بالهام کار میکرد، به کسب معلومات میپرداختند. اما این طرز عمل که قبل از طلوع اصول علمی معمول بود، با اصول غیر علمی کنترل قوای طبیعت که ما سحر می نامیم و کذابا تفسیر غیر علمی مسائل ایضاح طلب آمیزش داشت. ساینس درین مرحله از دو جهت مهمه غیر علمی بود. جنبه عنعنوی داشت و صیغه محرمانه. دانش علمی منحصر به جمعیت محدودی از روحانیون بود و در چنان قالبی انداخته شده بود که تغییر و پیشرفت را متعذر میساخت.

بعد از تقریباً سه چهار هزار سال یونانیان بغته آزرندان طلسمات و عنعنه پرستی، خود را رها کرده و آزادی تحقیق علمی و فکری را اعلام کردند. «تولد» ساینس معمولاً بایشان نسبت داده میشود. اما این معترضه کاملاً درست نیست. حد اکثر آنچه ایشان احراز کرده خواهند بود، جز حصول آزادی و بیداری فکری نبوده است. آزادی و بیداری ای که مترافق با روحیه علمی بوجود آمد اما کافه جنبه های آن فعالیت

که امروز ساینس خوانده می شود در آن وقت ظهور نکرد. گذشته ازین ساینسی را که آنان بنا کردند از ساینس معاصر از چندین لحاظ متفاوت بود. ساینس ایشان باصناعت و موارد استعمال علمی تقریباً هیچ علاقه ای نمی گرفت و صبغه کاملاً نظری و حدسی داشته و آنقدر اعتنایی که مابه تصدیق آزمایشی و علمی نظریات و افکار خود می کنیم آنان نمی نمودند. يك مطلب مهم دیگری در زمینه این است که ایشان برای نشر حقایق و اصول مورد استناد و برای نشر نتایج مستخرج و سائلی شبیه و مسائل معاصر اختراع نکرده بودند.

چند قرن بعد ترائتلاف قدرت فکری و هوش اختراعی یونان با روحیه علمی امپراتوری روم علم اسکندری را بحدی ترقی بخشید که من حیث تلقی و اصول کار خیلی ها مماثل تر با ساینس معاصر گردید اما این نهضت توسط سیلاب ضد علم عیسویت و انقراض عمومی مدنیت روم بلع گردید.

در خلال اعصار تاریک غرب اعراب روحیه علمی رازنده نگاه داشتند و به یمن اختراعات ریاضی خود راه را برای اصلاحات و پیشرفت های وسیعی در تجسس علمی هموار کردند.

با اساس اسنادیکه موجود است میتوان گفت که علم طبیعی به صبغه فعلیه خود و در قرن هفدهم آغاز گردید پدر علم طبیعی فرانسس بیکن شناخته شده است. حس کنجکاوی، آزادی تحقیق و تجسس، تصدیق آزمایشی عوض قبول کورکورانه نظریات اشخاص «معتبر» نشرات دامنه دار و مناظره و مباحثه فراوان از عواملی بود که افتتاح صفحه جدیدی را در علم ممکن ساخت.

چنین بنظر میرسد که مادر حال حاضر در شرف آغاز یک مرحله جدید علم میباشیم و این مرحله ایست که پدیده های اجتماعی هم نظیر پدیده های طبیعی تحت تدقیق علمی و کنترل عقلی قرار داده میشود.

نظیر علم طبیعی علم اجتماعی نیز مراحل بدوی ای داشته است این علم از مرحله آزمایش و خطا گذشته است، این علم هم صور عنعنوی داشته و در بسا موارد با پرنسیپ های تفسیر فلسفی و دینی خیلی ها ممزوج گردیده بود. در اواخر قرون وسطی این علم وارد مرحله تحقیق آزاد گردید مرحله ای که دو هزار سال بعد از همین مرحله علم طبیعی طلوع کرد این مرحله علم طبیعی در یونان باستان آغاز شد اما همین مرحله علم اجتماعی توسط فلاسفه قرون هفده و هجده آغاز گردید.

بالاخره مرحله جدید علم اجتماعی که اینک طلوع کرده نظیر مرحله جدید علم طبیعی اسلاف متفرقی دارد مانند (راجوبیکن) آن و (لیوناردو) آن. علم اجتماعی سلفی به معنای محدودی هم داشت و آن دانشمندی است به سویه فرا نسیس بیکن بسا اشخاص هربرت اسپنسر را با این کرسی خواهند نشانند اما دلائل قوی تری در زمینه به طرفداری کارل مارکس موجود است. اسپنسر با وصف تمام معلومات نظری اش و شاید با اثر آن از جاده متداوای انحراف نمی نمود. آثار وی بیشتر جنبه قیاسی داشت و نشان داد که رویکار آمدن علم اجتماعی امری حتمی الوقوع بود اما افکارش راجع باینکه این علم چه شکلی را در واقع اختیار خواهد کرد و چه اصولی را بایست استخدام کند غیر واضح و اساساً نادرست بود.

از طرف دیگر مارکس سیستمی را بناء کرد که مستقیماً منکب بر حقایق اجتماعی بوده و در مورد آنها قابل تطبیق بود. وی مسیحایی رانه تنها پیش بینی کرد بلکه او را نشان هم داد. دانشمندان علوم طبیعی مقام بیکن را پایین تر از آنچه هست تقویم میکنند زیرا خود وی اکتشافاتی بعمل نیاورده و تکنیک های آزمایشی طرح نه کرده. بهمان صورت دانشمندان علوم اجتماعی مایلند مقام مارکس را پایین تر از آنچه وی مستأهل است تعیین کنند و آن دم باین دلیل که سیستم او مناظره ای بوده و برای هر مسأله جوابی مکمل و آماده دارد و به قدر کافی منکی بر آزمایش مشاهده و استقرار نبوده و بدین صورت به مذاق علمی شان موافق نیست. اما مارکس مانند بیکن لااقل

تلقی ای جدید و اصول تدقیق نوینی را اعلام کرده و بغرض تغییر دادن اقلیم فکری کمک متناهی نمود اقلیم فکری ای که برای پیشرفت علمی رشته وی مساعدت کرد .

از اینجا سوالی پیدا میشود که چرا ظهور علوم اجتماعی به پیمانۀ وسیعی تا این حد تأجیل گردیده است موفقیت های علوم طبیعی در انکشاف معلومات کاملاً جدید و در استعمال آن معلومات برای رفع احتیاجات بشری بارز و نافع بوده است . از اینجا تمائلی پیدا شده تا اصول این علوم در مورد تدقیق مسائل اجتماعی نیز اقتباس گردد .

ممکنست موفقیت های علوم طبیعی تا یک اندازه باعث رکود و اختناق علوم اجتماعی شده باشد و این بد و صورت بعمل آمده خواهد بود . یکی بواسطۀ ر بودن تلامیذ مستعد از آن شقوق و دیگری از ناحیه تحمیل دستور العمل هایی که ممکن است در مورد علوم اجتماعی مؤثر نباشد . اگر اصولی که برای مطالعه اتوم مناسب است برای مطالعه انسان مساعد نیفتد که البته این امر موجه بنظرمی آید در آن صورت اقتداء دنیا با اصول علم طبیعی باعث آن شد ، که علوم اجتماعی به تقلید محض و داشته شده و نتیجه مایوس کنندۀ آن هم همین است که پیشرفت علوم اجتماعی خیلی بطی تر از علوم طبیعی است .

این یأس حتمی نیست ناشی از پیچیدگی بیشتر موضوع باشد بلکه ممکن است موارد آن باشد که طرز علمی درست تا کنون کشف نگردیده است . این ناگامی شاید به تعریف محدود اصول علمی ربط بگیرد . بالفاظ دیگر شاید جمعیت معاصر سزاوار آن باشد که مورد ملامت قرار بگیرد که چرا در علوم انسانی ضعیف مانده است و ماهیت خود این شقوق مسؤول این بطالت نباشد .

به عقیده جولیان هوکسلی علوم اجتماعی در واقع اصول متفاوتی را ایجاب میکنند . این دو اصول مختلف اند و باید مختلف هم باشند باین دلیل که در مورد علوم اجتماعی محقق در داخل ماده تحت تدقیق خود است و در مورد علوم طبیعی محقق در خارج ماده تحت مطالعه خود قرار میگیرد . انسان نمیتواند انسان را بهمان اصولی

مورد بررسی قرار دهد که دنیای خارج را مطالعه میکند. وی میتواند به یمن استعمال اصول علوم طبیعی بعضی جنبه های انسان را مانند دیگر چیزهای دنیای خارج مطالعه کند، مثلاً ساختمان و فعالیت بدن، چگونگی وراثت و غیره اما آن امر ازین سبب میسر است که این جنبه ها با دیگر موجودات حیه نیز مشترک بوده و این جنبه ها میتواند صورت خارجی داده شود. اما چون انسان میپردازد که انگیزه های بشری را مورد تدقیق قرار دهد انگیزه های خودش ذیدخل میگردد. چون محقق جمعیت بشری را مطالعه میکند خود را جزئی از ساختمان اجتماعی میابد. آیا نتیجه و تضمن این تفاوت اساسی چیست؟ اولاً انسان باید خودش خود را تحت آزمایش قرار دهد اما اگر دقیق حرف زده شود این امر میسر نیست زیرا وی نخواهد توانست آزمایش هایی را با کنترل کامل بر عوامل دخیله انجام دهد. حتی اگر دکانتور مطلق العنانی جمعیتی را تحت آزمایش دقیقی قرار دهد مثلاً توسط قدغن نمودن مسکرات یا توسط ترویج شکل نوینی از تعلیم و تربیه. در آن صورت هم نتایجی که بدست میاید صرف موارد تطبیق محدودی خواهد داشت کوچکی جمعیت تحت آزمایش، اجباریکه آزمایش در تحت آن بعمل آمده، محدودیت هایی که بر تماس های اجتماعی و فعالیت های عادی آن جمعیت وضع شده، این امر را ناممکن خواهد ساخت که نتایج حاصله در مورد قاطبه يك جمعیت نارمل تطبیق گردد و لواو ضاع هر قدر تحت انتظام آورده شود. ..

مشکلات متعلته البته در مورد جمعیتی که میتوان آنرا آزاد خواند خیلی بزرگتر خواهد بود.

مشکل دومین که جنبه تکنیکی آن بیشتر است در حقیقت نتیجه ای از مشکل نخست است.

در علوم اجتماعی مسأله تسبب نظیر آنچه مربوط به فزیک و بیابا وژی باشد بسیط و مفرد نیست بلکه همیشه معضل و مرکب میباشد. این مطلب درست است که تسبب يك عامله امریست تصنعی و وقتی میتوان آنرا ادراک کرد که پدیده های مربوط از

کلید سوابق خود بکلی تجرید گردد با این هم این اصول قوتمند ترین سلاحی است در خانه علوم طبیعی این اصول از مغشوشیت ساحه تاثیر عوامل متحده کاسته و آنرا به یک سلسله اسباب منفرده تحویل میکنند و چون اسباب مربوطه به ترتیب وابستگی طبیعی خود قرار داده شوند به هر یک میتوان نفوذ قدرتی در خود آن تعیین کرد.

این اصول تحلیل در مورد علوم اجتماعی ناقابل تطبیق است. تسبب مرکب درین مورد بسیط ناشدنی است اشکالی که وجود دارد دارای دو جنبه است: اولاً طرز تفکر ما طور است که همیشه در صدد یافتن اسباب یگانه برای پدیده های مربوط میباشیم. فکر تسبب مرکب نه تنها مشکل است بلکه بصورت قطع ناخوش آیند هم میباشد ثانیاً حتی در آنوقتی که محقق ذیعلاقه برین اشکال تسلط هم یابد مشکلات عملی بزرگی باقی میماند هر طرز باشد. وی باید اسباب منفرده را از ساحه عال متعده تجرید کند در حالیکه هر عامل جزء لاینفکی از آن ساحه را تشکیل میدهد. و برای تأمین این مأمول تکنیک نوینی ضروریست.

تا اینجا دو عامل اساسیه ذکر شده که اصول علوم اجتماعی را از اصول علوم طبیعی متفاوت جلوه میدهد اینک میبایم به عامل سومین که از بسا جهات مهمتر از دو عامل اول الذکر است. این عامل عبارت از مسأله تعصب است. تحت این عنوان هر آنچه چیزی را میتوان قرار داد که مربوط به محقق علمی بوده و مستعدان باشد که قضاوت علمی او را منحرف گرداند و این معادل به خطای آزمایشی و مشاهده ای است در علوم طبیعی. در علوم طبیعی اصول احصایوی ای موجود است که برای جبران خطاها بان توسل میکنند و حدود پیمایش صریح توسط انواع مختلفه آلات و به یمن آن اصول تعیین میگردد. این صورت اجرای عملیه آزمایش صیغه صنعت مستظرفه ای را اتخاذ کرده است. عملیه تلاقی خطاها در علوم طبیعی که ذریعه این اصول انجام داده میشود بقدر کافی مشکل ثابت گردیده است.

اما جبران سهم تعصب در تدقیق مسائل علوم اجتماعی ازین هم مشکلتر ثابت شده میرود.

بعداً تعصب جبلی ای میاید که ناشی از مزاج شخص محقق میباشد. و در بعض موارد محققین علوم اجتماعی تا اندازه زیادی آلات خود اند و این خورداز یک جهت در مورد علوم طبیعی نظیری بخود ندارد و آلات مربوط من حیث ساختمان خود از یک دیگر متفاوتند.

نوع دیگر تعصب آن است که ناشی از رشد روحی خاص انسانها میباشد. ایشان ناسازگاری ها و اسوختی های آوان طفولیت و شباب را قسماً چنین حل و فصل میکنند که مقدار فراوان آنرا به ماتحت الشعور ارجاع مینمایند. این امر توسط بعضی میکانیزم های روحی بعمل میاید.

این نوع تعصب متضمن يك خطر اضافی هم است. آنانی که سعی کنند تعصب خود را جبران نمایند ممکن است جبران شان از حد تجاوز کند و این خود تعصب اشاره مخالف را سبب میشود محققى که در ایام شباب تحت شکنجه ناشی از مقررات شدید مذهبی بوده شاید اهمیت اجتماعی مذهب را از حد زیاد استخفاف نماید کسی که به اصول فرائدی گراییده است مستعد آن است که اختناق های جنسی سابق خود را استخفاف کرده و باین صورت تأثیر اجتماعی اختناق روحی را رویهمرفته کمتر تخمین نماید. در علوم طبیعی نیز به تعصب میتوان برخورد اما صرف و قتیکه نظریات آن بامعتقداتی تصادم کند که شالوده هیجانی دارند بالفاظ دیگر فقط وقتی بمقابل علوم طبیعی تعصب انگیخته میشود که مکثشات آن مستعد برهم زدن اوضاع اجتماعی فعلیه جلوه کند. درین زمینه میتوان منع تسلیخ جسد انسان، مصا دره آثار کلائیو، مخالفت علیه فرضیه داروین امثال آورد. حسیات ضد علمی امروز که کم و بیش در تمام جمعیت ها بملاحظه میرسد قسماً ناشی ازین ذهنیت است که مکثشات علمی نظر عنعنوی انسان را نسبت به مقامش در کائنات و نظر او را نسبت مذهب متدرجاً تغییر مید هد.

بالاخره تفاوت اساسی ترین میآید. ارزش ها «عمده» از قلمرو ساینس طبیعی اخراج

میگردد: ارزش ها و تمام مضافات آنها که به انگیزه، هیجان، مدارج کیفیت و امثال اینها ربط میگیرند از جمله مهمترین چیزهایی اند که باید مورد تدقیق و بررسی دانشمند اجتماعی قرار بگیرند. اما ساینس چگونه میتواند این چیزها را مورد تدقیق قرار دهد. ساینس باید تدقیق مقدری را هدف خود بداند. پس چطور خواهد توانست مطلقیتهای بسیط ناشدنی کیفیت را تحت تدقیق بگیرد. ساینس بایست از نظر اخلاق بیطرف بی تعصب و خون سرد باشد پس چگونه از دست يك دانشمند اجتماعی ساخته خواهد بود که بانی اخلاقی را از نظر علم اخلاق بررسی کند.

از لحاظ این تفاوت کیفی که بین مواد خام علوم طبیعی و مواد خام علوم اجتماعی موجود است میتوان گفت که علوم اجتماعی ابدأ نخواهد توانست کاملاً علمی گردد فهم و ایضاح سیستمی که حاوی ارزشها باشد بدون قضاوتی راجع به ارزشها ناممکن است و از آنها ناممکن تر این که بدون چنین قضاوت ارزش عملیه علمی دیگر یعنی کنترل، تحقق پیدا کند.

معهد این امر آنقدر جدی نیست که به نگاه اول جلوه میکند حتی در علوم طبیعی تا جاییکه به جنبه نظری آن مربوط است يك قضاوت ارزشی مندمج است که عبارت از عقیده به ارزش حقیقت میباشد. و چون علوم طبیعی بمرحله کنترل میرسد ارزشها به پیمانه بزرگی ذیدخل میگردد. استفاده عملی از علوم طبیعی توسط ملاحظاتی سودمندی رهبری میگردد. سودمندی برای جنگ برای استحصال غذا برای صحت، برای تفریح، برای تربیه.

ازینجا میتوان گفت که از ناحیه مسأله ارزش علوم اجتماعی من حیث دانش با همان مشکلاتی مواجه است که علوم طبیعی من حیث کنترل میباشد. باینصورت مشکل مربوط از يك لحاظ جنبه ساختگی دارد. در نظر گرفتن این امر ما را ملتفت میسازد که علوم طبیعی فعالیتی مجرد و بی علاقه نیست درحالیکه در بساموارد گمان میکنند که حقیقت امر چنین است، زبان قسماً مسؤول این گمان میباشد اصلاً علوم طبیعی اینک

بخودی خود طبیعی باشد وجود ندارد.

این اصطلاح نام مخفنی است برای آن فعالیت های بشری که به شناسایی و کنترل محیط طبیعی انسان علاقه میگیرد. و همانطوریکه تسبب «یک به یک» جز خیال بیش نیست و صرف در مواد تجرید شده تصنعی میتوان وضعی شبیه بان یافت. بهمان صورت فارغ ساختن علوم طبیعی هم از ملاحظات ارزش ها جزو همی نمیباشد و فقط به صورت ساختگی و موقتی ممکنست فعالیت های علمی را از دیگر فعالیت های بشری تجرید نمود. تا جاییکه به تسبب مرکب مربوط است میتوانیم منتظر استعمال مزید تکنیک های وابستگی ریاضی باشیم. این تکنیک ها همین حالا هم به حدی توسعه داده شده که میتواند در مورد مسائل تسبب مرکب مربوط بعلم فزیک بکار برده شود. اصول خاصی از طرف (پیرمن) و مکتب او بغرض تدقیق مسائل مربوط روانشناسی طرح گردیده است و کذا به استعمال اصول احتمالات نیز اشاره بعمل آمده است. این اصول را به درجه عالی ای تکامل بخشیده اند تا بتواند در علوم طبیعی بکار برده شود. اصول ریاضی در تکنیک جدید نفوذ می یابد که اینک سرعت از طرف علوم اجتماعی طرح میگردد و آن عبارت از تکنیک پرسش سوالات است بالخاصه سوالاتی که از طرف مسائل تربیه یافته ای در میان نهاده شود اصول پرسش سوالات به پیمانیه وسیعی استعمال میگردد اما امتناع قسمت های بزرگ مردم از خانه پری فورمه های مفصل ناقابلیت شان برای انجام اینکار حیطة استفاده از اصول پرسش سوالات را تحدید کرده و - صحت آنرا صدمه میزند.

موفقیت این اصول و آنهم باین شکل بالخاصه بدو چیز مربوط است. ترتیب دادن مناسب سوالات و رسیدن به مردمیکه بتوانند فی الواقع از قاطبه نفوس نمایندگی کنند.

بعض سوالات بجواب معنی داری منتهی نمیگردند و بعض سوالات حتی هیچ جوابی داشته نمیباشد. و بعضی سوالات از ناحیه متأثر ساختن شکل جواب هدف خود

را عقیم میگردانند . بهر صورت اصول توسل به پرسیدن نمونه تمثیلی نفوس کثیر صرف در مورد يك دسته محدود مسائل میتواند تطبیق شود ولی در داخل چوکات محدودی این امر میتواند با کفایت مؤثریت فراوانی بعمل آید . رأی گیری علمی جدید یقیناً با چنان درستی و صحت بارزی انجام پذیر گردید که سیاسیات عملی را متأثر میسازد بعضی اشخاص میپرسند که آیا بهتر نیست رأی گیری غیر رسمی صادقانه و دقیقانه عرض تکلیف و زحمت و مصارف انتخابات کامل پذیرفته شود حالانکه دیگران بر آنند که به رأی گیری غیر رسمی تا این حد اهمیت دادن ممکن است سیر انتخابات تعاقب را خیلی متأثر گرداند .

قبلاً بعضی عوض هایی برای آزمایش کنترل شده علوم طبیعی پیشنهاد گردیده است اما در علوم اجتماعی هم آزمایش بحیث یک اصول مطروودن گردیده ولی باید اشکال دیگری را اختیار کنند . آزمایش منطقوی یا گروپ اصولی بدیهی را تشکیل میدهد . دو منطقه یا گروپ انتخاب میشوند طوری که تا اندازه ممکنه متماثل باشند . در یکی ازین دو يك سلسله اقدامات مشخصی براه انداخته میشود در حالیکه ناحیه یا گروپ دیگر بحیث عامل کنترل کننده استعمال میگردد . آزمایش (کاولاسیل) در انگلستان بمنظور کنترل مشروبات الکلی قدم نخستین درین مورد بود اما مع الاسف مساعی جدی ای در آن زمینه بعمل نیامد تا نتایج نظری و علمی استخراج گردیده و خط مشی عملی ای در پرتو سیر آن آزمایش طرح شود . پروژه وادی تینسی در اتازونی پروژه باکرا در هند و پروژه وادی هیرمند از مهمترین آزمایش های اجتماعی ای اند که در عصر های اخیر سردست گرفته شده اما رقبات مربوطه آزمایش های متذکره بحدی وسیع اند که کنترل دقیق تضمینات آنها مشکل میباشد یا اصلاً در مورد چنین پروژه های اجتماعی آنچه که بتوان اصلاً آزمایش و مطالعه اجتماعی خواند بعمل نمیآید .

چون روحیه پلاننگ علمی در افکار حکومت هاریشه بدواند آزمایش های ناحیوی در بسار شته های اجتماعی آغاز خواهد شد شعبات طبی و صحی رشته مساعد دیگری را

تشکیل خواهند داد. نتایج قوه برقی ارزان میتواند موضوع آزمایش های محلی قرار داده شود.

این حقیقت که در علوم اجتماعی انسان خرگوش خود است از نظر روانشناسی دارای يك عده عواقب مهم است که عواقبی که دو جنبه دارند یکی آنهاييکه مربوط تجسس علمی اند و دیگری آنهاييکه به موارد تطبیقی آنها ربط میگیرند. عالم اجتماعی در بسا موارد از ماده تحت آزمایش همکاری درستی میخواهد باین معنی که موجب کار او را فهمیده و با آن موافقت کند و رضا کارانه سهم خود را در آن آزمایش ایفاء نماید. تربیت بهیث يك تجریب اجتماعی ابدأ نمیتواند بدون معلمان ورزیده که در فن تربیت بالخاصه رسیده باشند موفق شود. اصول مصاحبه نتایج گمراه کننده ای خواهد داد اگر مصاحبه کنندگان در تکنیک وظیفه خود مهارت نداشته باشند.

مسأله تعصب باقی می ماند. هیچ اصولی میسر نیست که این مشکل را ازاله کند علوم طبیعی صرف بعد از نسل ها توانست تکنیکی برای تقلیل خطا های آزمایشی مشاهده ای بیابد علوم اجتماعی نیز کمابیش همانقدر مدت را با بکار خواهد داشت تا تکنیکی را برای تخفیف خطا های ناشی از تعصب ایجاد کند. قدم نخست واضحاً این خواهد بود که جهان از وجود تعصب و از سهم آن قضاوت های نادرست و از لزوم تخفیف اثر آن ملتفت ساخته شود. در جاهای که 'مور بشری هنوز بار و حیه غیر طبیعی انجام داده میشود تعصب نقش عملی خیلی وسیعی دارد بالخاصه تعصب به طرفداری گروپ اجتماعی خود و لو این گروپ اجتماعی شکل مذهبی، نژادی یا اقتصادی را بخود بگیرد این چنین تعصب ها باعث دلیل تراشی های قوی میگردد که بعضاً برای معقول جلوه دادن سیاست های متکی بر خود غرضی بکار برده میشود. زمانی برده ساختن سیاه پوستان باستناد اشاره کتب آسمانی راجع به سرنوشت پست احفاد پسر نوح درست شناخته میشد. امروز بیداد گری سفید پوستان اتحادیه افریقای جنوبی به مقابل سیاه پوستان بدلیل فوقیت نژادی بجای آورد میگردد. در اوائل قرن نوزده در

انگلستان تعصب طبقات متمول مقابل فقرا به شکل این ادعای شگفت آور تبارز کرد که ایشان را ذاتاً پست میخواندند. همین نوع تعصب در مورد بعضی جنبه های نهضت امروزی «اصلاح نژاد بشر» نیز مشهود است.

يك شکل دیگر تعصب که خیلی کثیرالانتشار و خطیر است ناشی از ضدیت و ناسازگاری روحی است. سخت گیری در مورد مقررات شدید اخلاقی تمائل برای تحمل جزاهای انتقامی تنفر غیر شعوری بسا پدران و مادران به مقابل دسپلین ملایمتر مکاتب (در حالیکه خود شان در تحت دسپلین شدید مکاتب وقت گزارنده بودند) بنیان هیجانی روحیه نظامی و بسا عوامل دیگری که در تعیین اطوار انسان دخیل اند ناشی ازین نوع تعصب باشند.

اما حتی در حلقه های علمی نیز نقش تعصب میتواند خیلی بارز باشد. اکثریة اطباء در اوایل جنگ دوم معتقد بودند که خرابی صحت سربازان فقط دو علت دارد یکی اینکه خستگی جنگ ممتد آنان را بیمار میسازد دیگری اینکه تمارض میکنند. این اطباء هیچ علت دیگری را برای خرابی صحت سربازان قبول نمیکردند این مثال خوبی است از تعصب در حلقه های علمی يك مثال دیگر میتواند این باشد که حتی نزد بعضی اشخاص خیلی عاقل و محتاط نیز چنین فکری موجود است که تفاوت ذكاء بین طبقات مختلفه اجتماعی جبلی بوده و به غذا و دیگر عوامل اجتماعی ارتباطی ندارند. حالانکه در این او اخر شواهدی میسر گردیده که در محیط اجتماعی نا مساعد ذكاء می تواند تا بیست درجه تنزل کند بهمین صورت در محیط مساعد ذكاء میتواند تا بیست درجه بلند برود.

هستند بعضی کسانی که هنوز هم ادعا میکنند علوم اجتماعی جز تناقض لفظی نبوده و امور بشری ذاتاً برای تطبیق اصول علمی مساعد نیست. آذنی که باین عقیده اند بخطا رفته اند زیرا ایشان اصول علوم طبیعی را با اصول علمی عمومی اشتباه کرده اند. علوم اجتماعی از بسا جهات مهمه از علوم طبیعی متفاوت است و بطور قابل ملاحظه

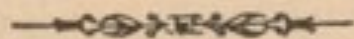
ای از ناحیه ظرفیت کمتران برای تجرید مسائل و رویهمرفته از لحاظ درجه کمتر انزوای آن از دیگر جنبه های فعالیت بشری . و دخیل بودن مسائل ارزش اجتماعی به پیمانہ بزرگتری در علوم اجتماعی يك تفاوت دیگر بمیان می آورد . پس لازم می آید علوم اجتماعی تکنیک جداگانه ای و اصول متمایزی برای پیشرفت و تکامل خود طرح کند . بیکن و اماتورهای باذوق قرن هفده علوم طبیعی را يك شکل جدید فعالیت بشری یافتند و اصول مناسبی برای آن طرح کردند و روش مشابهی در مورد علوم اجتماعی نیز مقتضی بنظر می آید .

نباید فراموش کرد که طرح این تکنیک و اصول از طرف علوم طبیعی وقت طولانی ای را ایجاب کرد و هنوز هم در حال تکامل است در دورنمای علم جدید جای عالم اماتور را بصورت روزافزونی عالم مسلکی گرفته است . آزمایش گاه های دارالفنون ها انحصار تجسس و تحقیق علمی را از ان خود حفظ نکردند بلکه مؤسسات حکومتی و صنعتی نیز به اقدامات و تشبثات مشابهی مبادرت ورزیدند امروز تجسس بحیث یگانه و وظیفه علماء شکل مسالك جدیدی را اختیار کرده و در اکثر موارد تیم جای فرد را گرفته است ، کار جمعی متفقانه آغاز گردیده و پلانزی طویل المدت برای تحقیق و تجسس علمی شروع به رائج شدن نموده است .

بالاخره نموشگفت انگیز علم تطبیق اثرات بس مهمی بر تحقیق و تجسس نظری داشته است . يك جنبه این امر عبارت از تهیه آلات جدید است که بدون آنها پیشرفت علم متعذر است . درین زمینه فقط این مثال کافی است که فواید صنعت بی سیم نه تنها به فزیک نظری بلکه به بعضی شقوق غیر مترقبه علم از قبیل فزیولوژی عصبی در نظر گرفته شود . جنبه دیگر این امر الهام دادن شقوق جدید تجسس و تحقیق علمی دانشمندان است . احتیاجات مربوط به بی سیم حقایق جدیدی را راجع به طبقات بالایی کره جو فاش کرده حالانکه مطالعه آفات و امراض نباتی بر طرق جدید تکامل ذوی الحیات روشنی انداخته است .

هیچ احتیاجی نیست که نسبت به آینده علوم اجتماعی بیم داشته باشیم این علوم نیز از مراحل شبيهه به مراحل علوم طبیعی مرور خواهد کرد و ازین طفولیت به سوی کبالت خواهد رفت . چون زمانی برسد که مسلك علوم اجتماعی اعم از علوم اجتماعی تطبیقی و علوم اجتماعی نظری آن عده زنان و مردانی را بکار بیندازد که امروز در علوم طبیعی مشغولند یقیناً تا آنوقت مسائل عمده علوم اجتماعی تا جایکه به اصول آنها مربوط است حل شده خواهد بود و نتایج حاصله آن تمام فضای علمی و فکری را تغییر داده خواهد بود . اگر قرون وسطی را با امروز از لحاظ علوم طبیعی مقایسه کنیم می بینیم که جای سلمانی جراح را امروز طبیب جراح گرفته است طبیسی که تربیت مفصلی در مسلك خود کسب میکند بهمین صورت سیاستمدار و اداره کننده اماتور امروز تا آنوقت جای خود را به شخص مسلکی ترك کرده خواهد بود . شخصی مسلکی ایکه در سیاست و اداره تربیت اختصاصی فراوانی کسب کرده باشد .

- پایان -



چطور باید در تدریس از سوالات استفاده کرد؟

پوهاند مجد دی

اول - ماهیت و وظیفه سؤال :

اهمیت سؤال : دانشمندان تعلیم و تربیه میگویند تا کنون کمتر معلمین بمشاهده پیوسته که اهمیت سؤال را در تعلیم ، باتمام معنای آن ادراک نموده باشند . در حالیکه این امر اساسی مفهوم يك آموزش مناسب میباشد .

سؤال خواه تحریری باشد و خواه شفاهی در اجرای فعالیت حیات ذهنی طفل ، سهم بس مهمی دارد . و در تمام مدت حیات انسان ، محرك اول فعالیت فکری وی قرار میگیرد . ویلیام جیمز میگوید که طفل در يك (دنیای مرکبسی که پر از غوغاست) تولد می یابد . و طفل هر قدر بزرگتر شده میرود دنیایی که در بین آن زیست دارد نیز متمادیاً بحالت حیرت آوری در میآید . حیرت ، تعجب ، تجسس و شك ، عناصری است که ماهیت اساسی سؤال را تشکیل میدهند . و اینها چنان سوايق فکری است که مشوق مهمی برای آموزش میباشد از جمله فلاسفه ادوار قدیمه سقراط حکیم باین امر ملتفت گشته و طریقه یسی را اختیار کرده بود که تهاداب آنرا سؤال تشکیل میداد و همواره این را در تعلیم تا کید می نمود که سؤال دایماً سؤال که این طریقه هنوز بنام وی ، بطریقه سقراط معروف است .

در طرق معاصر تعلیم نیز دو عملیه یسی است که اهمیت خاصی بآنها داده میشود : یکی بیدار ساختن فعالیت آموزش و دیگری سوق و اداره آن . و سؤال یکی از مکمل ترین عوامل جهت بیدار ساختن میباشد . و ممکن است معلم از آن بسهوات استفاده کند .

اهمیت سؤال از طرف کسانی که در ساحت طرق تعلیم صلاحیت بزرگی دارند بخوبی شناخته شده است، من جمله «کالوین» (۱) میگوید «درجه اهلیت در تعلیم، به پیمانۀ وسیعی در ماهیت سؤالاتی که پرسیده شده و اعتنایی که در ترتیب آنها بکار رفته، ارزیابی میشود. اگر یک معلم مکاتب ابتدایی و یا ثانوی نتوانسته باشد، صنعت پرسش سؤال را بطور رضایت بخش بدست آورد، موفقیت وی در تعلیم آنقدر اطمینان بخش نخواهد بود.

یکی از نویسندگان معاصر تعلیم و تربیه راجع بطرق تعلیم در مکاتب ثانوی (۲) عین موضوع را ادامه داده میگوید:

«سؤال بحیث یکی از مهمترین عوامل تربیه زمان طفولیت، موقع خود را حفظ میکند و سؤالاتی که جوانان نورسیده مینمایند، نظر به سؤالات زمان طفولیت خیلی کم و خیلی سطحی بنظر میآیند. بنأ علیه لازم است که معلم از یک طرف راجع به ماهیت سؤال و امکانات آن، دارای معلومات وسیع باشد و از طرف دیگر مهارتی را احیاء کند که بتواند از سؤال بطرز مؤثر استفاده کند. و اینها چنان تسهیلات مسالکسی ایست که در ایفای وظیفه و مسؤولیتی که در سخاانه بمعلم تحمیل میکند، نقش بس مهمی دارند.

مشکلاتی که در اصل صنعت سؤال مندرج است:

بسیاری از تحقیقاتی که درین قسمت بعمل میآوریم با اینکه هم برای سؤالات تحریری و هم برای سؤالات شفاهی مناسب میباشد، ایکن شکلی که درینجا بیشتر جلو نظر قرار میدهیم آن نوع فعالیت درسی است که بطرز سؤال و جواب آزاد در بین معلم و شاگرد و یا در بین شاگردان بطور متقابل جریان یابد.

صنعت سؤال حتی در آوانی هم خیلی مشکلی بود که بسیاری از معلمین مقصد مذاکرات صنفی را عبارت ازین میدانستند که شاگردان وظایفی را که برای شان تعیین

(1) «Colvin, S.S. An gntroduction to High School Teaching»

(2) Rivlin, Harry B. Teaching Adolescents in secondary Schools.

گردیده و یا حقایقی را که از روی کتاب از بر نموده اند، تکرار و اعاده نمایند. این صنعت کنون خیلی مشکل تر و مرکب تر است، زیرا در حال حاضر اهتمام درجه اول معطوف برین نقطه نیست که شاگردان حقایق یاد کرده خویش را تکرار کنند، بلکه توجه زیاد معطوف بر لیاقت شاگردان در تحلیل حقایق در ارزیابی انتقادی در عملیه تعمیم راجع بوقایع مورد بحث در صنف میباشد. شاید، سی و یا چهل نفر شاگرد در فعالیت درسی صنف اشتغال ورزند، و این گروه تنها به جواب دادن سؤالاتی که از طرف معلم طرح گردد قناعت نخواهند کرد. ایشان نیز سؤالاتی خواهند داشت که بپرسند. معلم باید نه تنها آماده باشد که جواب سؤالی را که پرسیده است بدرستی تعقیب کند و مراحل بعدی آنرا تحت مداقه قرار دهد، بلکه باید دارای لیاقتی نیز باشد که جوابات غیر مترقبه را بتواند تحلیل نماید، تضمینات آنرا ببیند و ترتیباتی را اتخاذ کند که این وضع غیر مترقبه را تنظیم کرده و آنرا با اصل مسیر موضوعی که تحت بحث قرار گرفته است مربوط سازد. و در عین حال معلم مراقب باشد که از اختلال ذهنی چاره جویی نماید، به عدم توجه شاگردان طریقه بهتر جاب علاقه ایشان را کشف کند، بمشکلات ایشان رسیدگی نماید، و همواره روش خود را باختلافات فردی وفق دهد. اینها برخی از عواملی اند که برای تأمین يك وضع طبیعی آموزش در يك صنف معاصر امروزی نقش بارزی دارند. معلم ناگزیر است صنف را با استقامتی ره‌نمایی کند که بسوی هدف نهایی رهسپار گردد و در عین حال بقدر امکان بمقاصد حائیه نیز تحقق بخشد.

شرایطی که جهت موفقیت معلم در صنعت پرسش سؤالات مساعدت میکند :

جهت از آله مشکلاتی که معلم در پرسش سؤالات در صنف مواجه میگردد و استفاده بهتر از صنعت سؤالات، علاوه برداشتن معلومات مسلکی، لازم است دارای بعضی از تجهیزات شخصی نیز باشد. برای معلمی که در مسلک خویش علاقه جدی دارد، احراز چهار گونه مهارت بغرض موفقیت در صنعت پرسش سؤالات لازمی است که آنها ازین قرار اند :

(۱) داشتن قابلیت تفکر واضح و سریع :

این نخستین قابلیت است که هر معلم موفق باید حائز آن باشد. وضاحت مستلزم آنست که معلم بر محتویات درس احاطه کافی داشته و اقتدار تفکر منطقی را نیز حائز باشد. اگر معلم محتویات موضوعی را که مورد بحث است بخوبی ادراک و احاطه ننموده باشد، احتمال کم است که شاگردان بمعانی و نتایجی که سوالات معلم متضمن آنهاست بدرستی پسی برسد.

دانشمندی که درین موضوع تربیتی مشغول مطالعاتی بوده است میگوید :

«چینی که ما بگوییم سوالات معلمی ضعیف است در حقیقت مقصود ما این میباشد که هم معلومات و هم قابلیت تفکر وی ضعیف است (۱). یک معلم خوب لازم است علاوه بر داشتن اطلاعات کافی راجع بمحتویات موضوع درس، دارای قابلیت تحلیل، مقایسه و تعمیم نیز باشد. و این اقتداری است که در نتیجه ممارسه و تمرینات ممتد انکشاف می یابد. تا هنگامیکه معلم این اقتدار را بدست نیاورده است، همواره چنین امکاناتی وجود دارد که درجه تأثیر فعالیت در صنف از لحاظ پرسش سؤال معروض به مواعی گردد.

اگر معلم دارای مهارت تفکر منطقی نبوده و از لحاظ عکس العمل فکری نیز بطنی و ناتوان باشد ممکن است در برابر تنظیم و اداره فعالیت سؤال و جواب در صنف، عاجز بماند.

(۲) داشتن حساسیت در تقدیر ارزشهای نسبی :

این قابلیت است که جهت اداره بهتر جریان سؤال و جواب در صنف اهمیت شایانی دارد. تعیین ارزش هر سؤال یا جوابی از لحاظ ارتباط آنها بحل مسأله‌یسی که مورد بحث است خیلی مهم میباشد. ممکن است به بعضی از سوالات اهمیت زیادی داده نشود، و اعتنای کمی بآنها معطوف گردد. لیکن بعضی از سوالات طوری است که بمناقشات که در صنف جریان دارد وسعت بخشیده و در توضیح آنها مساعدت مینمایند. علاوه بر آن اگر سؤالی

(1) Butler, Frank A. The improvement of Teaching in Secodary Shcools'

در وقت مناسب و بطرز مناسب پرسیده شود ، برای استهداف غایه های بعید تر تعلیم و تربیه نیز امکانات خوبی فراهم میسازد .

برای اینکه معلم بتواند معانی و نتایجی را که سؤال و جواب شاگردان متضمن آنها است ، بخوبی ادراک و احاطه نماید ، لازم است که در قبال آنها تیقظ بوده و درجه اهمیت سؤال و جواب را بدرستی ارزیابی کند .

(۳) داشتن مهارت در طرز افاده سوالات:

این مهارتی است که ارتباط مستقیم به صنعت پرسش سؤال دارد . ممکن است معلم در محتویات موضوع حاکمیت تامه یسی داشته باشد ، و نیز ممکن است وی اعتیاد تفکر منطقی را حاصل کرده و در عکس العمل های ذهنی هم سریع باشد و در مذاکرات و مناقشات صنفی نیز بتواند ضروری و غیر ضروری را از هم تمیز دهد . معذک بنابر فقدان مهارت در طرز افاده سوالات ، نتواند موفقیت خوبی از خویش نشان دهد .

بمشاهده پیوسته که معلمین جوان علی الاکثر متمایل میباشند که بلسانی مکالمه و افاده نماید که از سویه شاگردان صنف بالاتر باشد و به فرق بزرگی کمتر ملتفت میگردند که از لحاظ طرز تفکر ، اصطلاحات و لسان افاده و تعلیم در بین موسساتی که در آنها تحصیل کرده اند ، و مکاتبی که در آنها تدریس مینمایند ، وجود دارد .

(۴) داشتن اعتماد بر نفس :

یکی از شرایط لازمه یی که معلم باید حایز آن باشد ؛ داشتن اعتماد بر نفسی است معلمینی که در آوان متعلیمی خویش موفقیت های درخشانی از خویش ابراز داشته و در مکالماتی که بایک گروپ کوچک غیر رسمی رفقا بعمل آورده اند ، توانسته باشند بسیاری از شرایطی را که تا کنون تذکر داده ایم بمحل اجزا بگذارند ، هنگامیکه بیک صنف متشکل از سی ، چهل شاگردان مکاتب ثانوی مواجه گردیده

اند ، در بسیاری از احوال بملاحظه رسید که ایشان دچار اضطراب گشته و در تأمین افاده محتویات افکار خود دچار مشکلات گردیده اند. گرچه ممکن است اینگونه تشویش و اضطراب ها بمرور زمان زایل گردد ، ولی آنچه معلم جهت افاده و اظهار مافی الضمیر بآن ضرورت عاجل دارد ، همانا داشتن اعتقاد بر نفس است . که این ضرورت میتواند با آمادگی جدی و ممارسه های شعوری ، زودتر و بهتر تأمین شود.

وظیفه سوال :

وظایف عملیه پرسش سوال را بطور کامل بیان کردن امر متعسری است . لهذا مادر اینجا به توصیه نقاطی که بنظر ما مهم مینمایند اکتفا میورزیم . بنحوی که میتوان بسیاری از آنها را بسهولت به اجزاء کوچکی قسمت کرده و از آنها نقاط عدیده دیگری را استخراج کرد . اگر غایه هایی که این وظیفه انجام میدهد به تفرعات آنها انقسام یابند ، برای استحصال آنها مساعدت بیشتری مینماید از این قرار :

(۱) درجه تحصیل شاگرد را اندازه کردن :

مع الاسف در گذشته تمام اهتمام فعالیت پرسش سوال در صنف بالای حفظ معلومات استناد داشته و مقاصد عمده دیگر اهمال میگرددید. حال آنکه لازم است معلم توسط مذاکرات و مناقشات در صنف ، توجه شاگردان را بر نقاط عمده اساسی جلب کرده و آنها را به تفکر وادارد و بحل مسایل مشغول سازد و ایشان را به تحلیل منطقی موضوع رهبری کند .

(۲) برای اینکه در بین تجارب گذشته شاگردان و موضوع درس مناسبتی تأسیس گردد ، بایشان مساعدت کردن :

بسیاری از شاگردان معلومات و تجاربی را اندوخته اند که بسوجهی از وجود بدرس شان ارتباط به هم میرساند. معلم متفکر و متجرب میتواند ذریعه سوالات مناسب موضوع درس

را با این معلومات و تجارب مربوطه ساخته و مناسبات آنها را آشکار سازد. معلم باستمال طریقه استقرایی و یا طریقه استنباطی بصفحات و مراحل متعاقب درس انکشاف بخشیده و بدین وتیره پر نسیب های مهمی را که شاگردان قبلاً آموخته اند، ذریعه سوالات ماهرانه در ذهن ایشان تذکر داده و برای فهم و ادراک مسایل جدید مساعدت میکند.

(۳) علاقه شاگردان را بیدار ساختن :

وظیفه سوم عملیه سوال حس تجسس شاگردان را بیدار کردن و در ایشان علاقه های صحیح ذهنی و فکری را ایجاد نمودن. تجسس و تفحص مهمترین باعشی است که معلم میتواند برای تأمین مقاصد تعلیمی خود از آن استفاده مؤثری بنماید. عملیه تجسس به موجودیت يك آروزی قوی برای جواب يك مسأله حیرت آور و جستجوی چاره حل آن دلالت میکند. در تحت هر مشكله یی سؤالی نهفته است. چند سؤال که راجع بدرس یا موضوعی پرسیده شود، يك شاگرد آن را که آنقدر علاقه یی از خویش نشان ندهد. نیز بحالتی ممکن است بیاورد که خیلی بیدار گردیده و راجع بموضوعی که مورد پرسش قرار گرفته است جهت تهیه جواب به تفکراتی پردازد، و وضع فعالی بخود بگیرد.

(۴) بممارسه پرداختن :

موضوعی را بار بار بخاطر آوردن برای تثبیت آن در حافظه مساعدت میکند. از جهت دیگر برای اینکه شاگردی بتواند بالای موضوعی فکر کند، لازم است راجع بان موضوع معلوماتی در حافظه داشته باشد. و نیز جهت اینکه شاگردان در بعضی از دورس کسب اهلیت نمایند، ضروری است که اعاده آن دروس در اثر تمرین و ممارسه بحالت اوتوماتیک در آید. چنانکه در تحصیل لسان خارجی با همچنین ممارسه ها احتیاج شدید محسوس است.

(۵) به تفکر واداشتن :

در بالا بیان کردیم که در اصل هر مشکله بی سئوالی نهفته است. کنون اگر بگویم در اصل هر سئوالی مشکله بی نهفته است. این گفته مابقدر گفته فوق الذکر دارای صحت میباشد. اگر در بعضی صفحات همین فعالیبت تعلیمی، بعضی سوالات بسیطی از شاگردان پرسیده شود این عملیه نیز میتواند شاگردان را به تفکر و دقت بیشتری وادارد. باید ملتفت بود که در تعلم و تربیه معاصر، وظیفه اساسی سئوال همانا تشویق شاگردان به عمل تفکر است.

(۶) قدرت هادت ارزیابی را انکشاف دادن :

ارزیابی یکی از صفحات فعالیت حقیقی تفکر را تشکیل میدهد، که در بعضی از اشکال تفکر خیلی بارز میباشد. ما جهت اجرای عملیه منطقی تعمیم، ناگزیرم در بین حقایق و در احوال همواره مقایسه ها بعمل آورده و مزایای آنها را ارزیابی کنیم. اعتیاد حاصل کردن به ارزیابی محتاطانه راجع به ادعاها و گفته ها از ضرورت های مبرم اصول تحقیق میباشد.

(۷) معلومات و تجارب را بطور مناسبی تنظیم و تفسیر کردن :

تنهاد اشن قدرت و لیاقت ارزیابی درست کافی نیست. چه شاگردان و چه کلانسالان ناگزیرند که مواد ارزیابی شده را به شکلی تنظیم و ترتیب نمایند که امکانات تعمیم های وسیعتری را فراهم سازد. دیده شده است بسیاری از اشخاص که در عملیه تحلیل دقیق و ارزیابی درست حایز مهارتی میباشد، در تنظیم و ترتیب این معلوماتی که کمابیش از هم جدا و متفرق است، و در توحید و تنسیق آنها بنحوی که به تفسیر های وسیعتری امکان بخشد، دچار مشکلات میگرددند، معذک برای معلم فرصت و امکاناتی وجود دارد که به تنظیم چنان سوالاتی پردازد که شاگردان را وادار سازد تا مناسبات بین واقعاتی را ادراک نمایند و از تفسیر این مناسبات نتایجی استخراج کنند.

(۸) توجه شاگردان را به عناصر عمده درس معطر فداستن:

برای اینکه شاگردان بتوانند به اهدافی که در ماه (۶) و (۷) ایضاح گردیده ، نایل آیند معلم میتواند بطریقه پرسش سوالات ، توجه و دقت شاگردان را بر عناصر مهمه محتویات درس جلب کرده و بدین و تیره جهت ادراك نقاط عمده درس مساعدت بیشتری بنماید.

(۹) توجه و دقت هر فردی از شاگردان صنف را تاءمین کردن:

اگر از پرسش سوالات بمواقع مناسب استفاده شود ، در بیدار نگه داشتن و جلب توجه ایشان خیلی مؤثر میباشد . در صنفی که بمرور و امتداد زمان ، توجه شاگردان رو به ضعف و لاقیدی میگردد ، گاهی پرسش سوالی نظر دقت همه ایشان را بیدار میسازد . درین وقت اگر چه سیر فکر تا اندازه یی دچار توقف هم گردد ، اگر سوالی که پرسیده شد بموضوع درس مناسبتی داشته باشد ، این يك عمل مشروعی است . علاوه بر آن در آوانی که شاگردان متوجه درس نبوده و یا هوش ایشان باشیای دیگری معطوف گشته باشد ، پرسش سوال ، وسیله خوبی جهت اعاده توجه شاگردان بر مسایل موضوع بحث میباشد.

(۱۰) علایق شاگردان را کشف کردن و با ایشان روابط صمیمانه داشتن:

يك معلم آگاه و متيقظ درس را در ترتیب بر همچو يك واسطه یی برای رسیدن به هدف ، تنقی میکند . معلمی که توانسته باشد ، اعتماد شاگردان را طوری حاصل کند که ایشان علایق و آرزوهای اساسی خود را بوی اظهار و مکشوف نمایند ، چنین معلم فرصت امکانات مساعدی در دست دارد . زیرا وی درین صورت میتواند آن علایق و آرزو هارا بر حسب مطالب انکشاف و توسعه دهد . بهترین راهی برای کشف همچو علایق و رغبات ، پی بردن به سوالات و اظهار قدر دانی از پرسش های صمیمی شاگردان است . و يك نتیجه طبیعی این وضع تأسیس روابط دوستانه و هماهنگی در بین معلم و شاگردان است . که این امر از لحاظ سیکالوجی برای

تأمین فعالیت آموزش و پرورش اهمیت شایانی دارد .

(۱۱) حس تقریر را انکشاف دادن :

باید ملتفت بود که انکشاف دادن طبیعت حسی انسان ، يك جنبه مهم تعلیم و تربیت میباشد . چون ممکن است از سوالات برای « تشویق تفکر » و جهت « بیدار ساختن علاقات فکری » استفاده کرد ، پس در این هم شکی نیست که بمقصد تشویق کردن بعضی از حسیات و یا بغرض بازداشتن برخی از آنها میتوان از سوالات استفاده های خوبی نموده و حتی يك دسته سوالاتی که بدرستی توجیه گردیده باشند ، میتواند در وضع معینی و بیک شکل معینی عکس العملی را بیدار سازند . يك تلقین استادانه ای که بالذات بشکل سوال بعمل آید . و یا طرز پرسش سوال ممکن است ذهنیت شاگرد را در برابر بعضی از اوضاع تعیین کند . بنحوی که در عکس العمل آینده وی در مقابل همچو افکار و اوضاع مؤثر واقع شود . در حالاتی که برای انکشاف دادن حس تقدیر ، ممکن باشد از جهات فکری کار گرفته شود ، باید این عمل صورت گیرد . و به سوالاتی که این عناصر را بدرجه اول مورد توجه قرار دهد اهتمام خاصی مبذول گردد .



ادب دری در سرزمین های دیگر

سه شعر از مومن قناعت

مؤمن شاه قناعت از جمله شعرای جوان امروزه جمهوری تاجکستان شوروی بشمار میرود. زادگاهش وادی شاعرپرور درواز شوروی میباشد.

مؤمن شاه اگرچه منجمله شعرای جوان تاجیک است ولی انکار بر کمال داشته و آثار آبدار ایجاد مینماید. اشعار او اکثراً جنبه غنایی داشته با يك شور و شیوه مخصوص شاعرانه سروده میشوند که باعث اشتها راو گردیده است. او شاعری است که در زمان حاکمیت شوروی تربیه یافته و اشعار خود حیات خوشبختانه مردم مملکت عزیز خویش را ترنم مینماید.

مؤمن قناعت با اشعار شورانگیز و دلپسند خود ره قلب هزاران شایقین نظم را یافته است. آثار او به زبان روسی و سایر زبانهای جمهوریهای اتحاد شوروی ترجمه شده و پسند خوانندگان آمده است.

آثار او در تاجکستان طور علیحده در مجموعه های تحت عنوان «موجهای دنپر» و «داستان آتش» طبع گردیده و در مجموعه ها و اخبار مسلسل^۱ انتشار یافته و از آنجمله داستان او «موجهای دنپر» برنده جایزه جمهوری تاجکستان گردیده است.

مؤمن شاه هم در سبک کلاسیک و هم در سبک شعر نو ممتازیت دارد. اینک جهت اینکه خوانندگان ارجمند مجله شریفه ادب را قرا نسته باشیم بانمونه های محصول ادبی این شاعر خوش قریحه تاجیک آشنا بسازیم سه پارچه شعر او را به مطالعه ایشان تقدیم و اهداء مینماییم که از سبک شعر نومؤمن شاه نمایندگی میکنند.

در نایاب مییابد

ترا که زنده میداری کلامم را و نامم را
 سلام از دوستان آورده ام بشنو سلامم را
 مروت کن تمامی بخش عشق نا تمامم را
 بگو باری جوابم را
 بگیر بار ثوابم را

* *

*

ترا نادیده دیدم گرچه من بسیار خوبان را
 هزاران پیکران رشک هیکل های یونان را
 بتان کوهسار و بت پرستان بیابان را
 سیه کاری زلفان را
 نظر بازی چشمان را

* *

*

ولیکن چون تو بودی در نگاه من وجود من
 ترا میخواند شعر من ترا میخواند رود من
 بیسازدم بیساز - زلف سیه چشم کبود من
 بت نا آزمود من
 تویی بود و نبود من

* *

*

به چشمت شوخیهای چشمه ورزاب (۱) میتابد
 به وقت آب خوردن در گلویت آب میتابد
 ترا هر کس که میجوید عزیزم بخت میا بد
 گل شاداب میا بد
 در نایاب میا بد

رسم نا تمام

آفتاب از قله ها سرمی زند
 یباد آن دیدار دلبر میکنم
 خامه ام را در سقفهای گلاب
 با خیال روی او تر میکنم
 رنگ خاک را به سه رنگ، بلند
 رنگهای آسمان سر میکنم
 صافی چشمان او را چون سحر
 گاه انور گاه اخضر میکنم
 بعد می آرم فرود از آسمان
 ماه را با او برابری میکنم
 صورت او را چو شعری بعد ازین
 روز میخوانم شب از بر میکنم
 لیک چون آید نشیند در برم
 هر چه گفتم باز دیگر میکنم

(۱) ورزاب - یکی از مناطق خوش منظره و شاداب جمهوری تاجکستان شوروی و وادی است درست شمال شهر دوشنبه پایتخت جمهوری تاجکستان که دارای چشمه های مصفا کننده بوده و از تفریح گاههای اهالی شهر دوشنبه بشمار می آید.

بعد چندین رنگها و رنجهها

من به حسن خاک باور میکنم

چشمه صبا حی

برای صبحم از حاطه گل

روان و صاف چون آواز بلبل

عجب نر می عجایب بیغباری

چو شرم دختران کو هساری

دمیدنهای چون صبح صفایت

کند از روشنی با من حکایت

توخاموشی و صد آهنگ داری

ز گلها- ابوی داری رنگ داری

چو ناز دختران شوخ درواز

چه شیرینی آیا سرچشمه ناز

بیا لب را بسایه های تو ما نم

غم دیرینه را از دل برانم

بنوشم آب از آب حیاتت

برم تا گوشه دنیا صفانت

ترا یسار جوانی یاد کردم

بیادت مزرعی آباد کردم

تهیه و تدوین صولت شاه میرگن شهر کابل ، اسد ۱۳۴۷

بحثی انتقادی درباره دستور زبان دری

نویسنده: پوهندوی محمد رحیم الهام

روش رایج و عنعنی در دستور نویسی زبان دری از دیرباز چنان بوده است که هر یک از دستور نویسان، با تفاوتهایی در روش و سلیقه، اقسام کلمه را تصنیف و تشریح میکرده اند، تصریف و احیاناً اشتقاق و ترکیب کلمه های اسمیه را توضیح، گردان کلمه های فعلیه را فهرست، جمله ها را دسته بندی و روش تجزیه و تحلیل آن را باز می گفته اند.

در بین این دستور نویسان، گروهی اقسام کلمه های دری را سه، دسته یسی شش طایفه یی هشت، و دیگران کمتر یا بیشتر شمرده و در تحقیق خود تلفظ و گفتار گویندگان زبان دری را اساس مشاهدات و تجربه خود قرار نداده، الفبا و نگارش را مدار اعتبار دانسته و مثالها را نیز در نظم و نثر از آثار و مؤلفات استادان سلف آورده اند.

هدف اساسی دستور نویسان از این کوششها و تلاشها همواره این میبوده است تا «مجموعه اصول و قواعدی» را به دسترس خوانندگان خود بگذارند که «با حفظ و رعایت آنها در گفتار و نگارش از خطا و لغزش مصون مانند».

برای وصول به این هدف، و مطابق به روشهایی که به آن اشاره خواهیم کرد، تعداد زیادی از دستورهای زبان دری، از قدیم الایام تا کنون، به زبان دری و زبانهای دیگر نوشته شده که در زمان خود مغتنم بوده و در عصر ما مواد قابل ملاحظه یی را برای تحقیق مزید و علمی زبان ادبی دری مهیا کرده است.

هر گاه بر تمام این دستورها نظری اجمالی بیندازیم، ملاحظه خواهیم کرد که از لحاظ سیر تاریخی و همگام با اقتضات هر عصر و زمانی در تحقیق و نگارش دستور

زبان دری سه روش عمده رعایت شده است:

۱) دستور نویسی به شیوه دانشمندان عرب:

شواهد تاریخی و نیز مقابله دستوره‌های زبان دری با دستوره‌های زبان عربی محقق می‌سازد که همچنان که دانشمندان ما، پس از اسلام، در بدو امر، اکثر علوم و فنون لسانی را به تقلید از دانشمندان علوم لسانی و ادبی عربی نوشته و سپس خودشان آن را تکامل بخشیده‌اند، دستور نویسان ما نیز، در تحقیق و نگارش دستور زبان دری از کتب صرف و نحو عربی تقلید نموده‌اند.

اعراب و خراسانیان مسلمان در میانه قرن دوم هجری به تدوین کتابهایی در صرف، نحو، اشتقاق و لغت عربی پرداختند، و دانشمندان کشور ما، علی‌الخصوص، در تدوین این گونه آثار به زبان عربی سهم عظیمی داشته‌اند. خراسانیان در اوایل دوره اسلامی و حتی تا چندین قرن پس از اسلام، آثار خود را غالباً به زبان عربی، که زبان ادبی و دینی مسلمانان جهان بود، مینوشتند و لی باقیامه‌های سیاسی و ملی و نهضت‌های فکری خراسانیان از عهد طاهریان و صفاریان نگارش آثار به زبان دری اندک اندک آغاز شد و در دوره سامانیان بلخی، که توجه خاصی به احیای ثقافت و زبان خود داشتند، زیادت پذیرفت و دری زبانان به تألیف و تدوین آثاری، در نظم و نثر، در رشته‌های علوم دینی، تاریخ و ادب به زبان خود دست‌یازیدند، و پس از آن در دوره‌های مختلف تاریخی و بتدریج در علوم لسانی دری آثاری در خود این زبان به وجود آمد و دستور نویسان و لغت شناسان نیز به تدوین لغات و قواعد صرفی، نحوی و اشتقاقی زبان دری همت گماشتند.

از آنجا که دانشمندان ما در آن دوره‌ها، علی‌العموم، در زبان و علوم لسانی عربی مطالعات گوانی، حتی تبخیر می‌داشتند و در دیگر رشته‌های علوم و فنون اغلب آثار خود را به زبان عربی مینوشتند، و علمای اسلامی از تازیان و خراسانیان و دیگران قبلاً تحقیق در قواعد دستوری زبان عربی را مطابق به اقتضای آن روزگار تکمیل نموده بودند، دستور نویسان ما در تحقیق و نگارش دستوره‌های زبان دری تهرات تحت تأثیر

روش دستور نویسی زبان عربی واقع شدند. چنانچه وقتی به این دستورها نظر بیندازیم، گمان میکنیم که مؤلفان، کتب صرف و نحو زبان عربی را اساس کار خود قرار داده، اصول و کلیات را از آنها ترجمه نموده و مثالها را تا حد ممکن از زبان دری آورده باشند. بنابراین به جای اینکه ساختمان و نظام زبان دری را به روش استعراء مشاهده و تشریح کرده باشند، اصول و قواعد ساختمان و نظام زبان عربی را بر دری تطبیق نموده، از تشریح ساختمان زبان دری، چنانکه توسط اهل زبان به کار میرفته غافل مانده اند.

اکنون همه میدانیم که زبان دری یکی از زبانهای خانواده هند و اروپاییست و ساختمان آن از هر لحاظ با زبان عربی که به خانواده زبانهای سامی تعلق دارد کاملاً متفاوت است. گذشته از این، چنانکه خواهیم دید، اعراب خودشان، در اکثر موارد، قسمتی از اصول و روش دستور نویسی را، پس از نقل و ترجمه آثار لسانی و ادبی و علمی یونانی و سریانی به عربی، بر زبان عربی تطبیق کرده اند. حال آنکه روش دستور نویسی یونانی خودش خلاها و نواقص علمی داشته و در عین زمان ساختمان زبان یونانی با زبان عربی هیچگونه مشابهتی ندارد.

۲) دستور نویسی به شیوه دانشمندان غرب:

در دوره معاصر، پس از آنکه گروهی از دانشمندان و ادبای دری زبان با زبانهای غربی و در ضمن بادستورهایی که غربیان به زبانهای خود برای زبان دری نوشته اند آشنا شدند دستور نویسی دری مستقیماً به شیوه دستور نویسی غربی آغاز شد.

نخستین قومیکه در غرب به نوشتن دستور زبان پرداخته اند، یونانیان اند. دانشمندان یونانی، همچنانکه در باره مبدأ زبان انسانی و رابطه تکلم با تفکر به بحثهای فلسفی پرداخته اند، به کشف و تدوین بعضی از وجوه و جنبه های دستوری زبان یونانی نیز نایل شدند، و حتی اصطلاح «فلولوجی» را که امروز بر علم زبان اطلاق میشود وضع نمودند. اما یونانیان تنها زبان یونانی را مطالعه میکردند و به تدقیق در زبانهای دیگر نه می پرداختند. بنابراین به غلط چنان عقیده داشتند که زبان یونانی حاوی تمام شکلها و صورتهای

عالمشمول و همه بجام وجود زبان انسانی در سراسر جهان میباشد. (۱)
 در دوره تمدن روم، دانشمندان رومی نوشتن دستور زبان لاتین را به پیروی از روش
 یونانیان آغاز نمودند، و در حقیقت امر همچنانکه دری زبانها دستور زبان خود را
 بتقلید از دستور زبان عربی نوشتند و قواعد ساختارمانی زبان عربی را بر زبان دری تطبیق
 نمودند، به همان صورت رومیها نیز کتب دستور زبان یونانی را ترجمه نموده و مثالها
 را از زبان لاتین آوردند و مانند یونانیان گمان کردند که زبان آنها (یعنی لاتین) حاوی
 تمام صورتها، جنبهها و خصوصیات زبان انسانی در تمام جهان است.

رومیها عقیده داشتند که با نوشتن چنین «دستورهای قاعده‌ی» شیوه گفتار
 و نگارش بی‌عیب و درست را به مردم می‌آموزند. اینک دستور نویسان در
 روزگار ما، در مشرق زمین و مغرب زمین، دستور را به حیث «اصول و قواعد درست
 گفتن و درست نوشتن» تعریف میکنند، از بقایای همین مفکوره میبشاید.

اما تقلید مستقیم و معاصر از روش دستور نویسی اروپاییان توسط دری
 زبانان پس از آشنایی دانشمندان افغانی با مدنیت و السنه غربی و تأسیس مکاتب
 عصری در افغانستان و استخدام معلمان غربی برای تدریس علوم و السنه اروپایی

(1) Bloomfield, Leonard- Language, Henry Holt and

Company, 1951, P.3-21,

Hughes, John B.- The Science of Language, Randum

House, 1962, pp.37-45,

Pederson, Ho!ger- The Discovery of Language, Indiana

Univesity Press, 1962, pp.1-3,

Gleason, Henry Jr. - Linguistics and English Grammar,

Holt, Rinehart and Winston, 1965, P.28,

Allen, Herlad B.- Readings in Applied English

Linguistics, Appelton - Century-

Crofts, 1958, PP.3-15.

در کشور ما آغاز گردید ، که این روش در پهلوی روش دستور نویسی عربی ، و گاهی هر دو روش آمیخته بهم ، در ساحات تدریس و تحقیق در کشور ما ادامه دارد .

۳) دستور نویسی متکی بر اساسات زبانشناسی :

این روش متکی بر نظریات و کشفیات علمی زبانشناسی معاصر بوده و از اوایل قرن بیستم به بعد علی التدریج در کشور های غربی آغاز گردیده و روز به روز همگام با انکشافات جدید و علمی در زبان شناسی معاصر عمومیت یافته می رود . به این روش ، که پیروان آن هرزبانی را دارای ساختمان و نظام دستوری منحصر به خود آن زبان میدانند و معتقدند که باید هر زبان را بذات و بدون در نظر داشتن ساختمان زبانی دیگر و تقلید از اصول تشریح ساختمان آن شرح نمود ، دستور علمی زبان دری در خود این زبان و توسط گویندگان آن نوشته نه شده است .

اقسام دستور زبان

دستور زبان ، هم از نظر روشها ، نظریه ها و تیوریهای مختلف که در زبانشناسی معاصر تطبیق میشود و هم از لحاظ هدف و مقصود محقق ، اقسام گوناگون دارد . دسته بندی و تشریح اقسام دستور زبان از لحاظ روشها و تیوریهای زبانشناسی بحث دقیق و مفصلی را ایجاب میکند .

در این بحث ، با صرف نظر از دسته بندی دستور های زبان از نظر اهداف محقق و نظریه های معاصر زبانشناسی ، میکوشیم انواع دستور زبان را از لحاظ شیوه های عمده یی که تاکنون در نگارش دستور های زبان دری معمول بوده است ، به صورت انتقادی و به اجمال تشریح کنیم .

دستور گلاسیک و هنعنی

اصطلاح دستور عنعنی پس از آغاز دوره تحقیقات علمی در زبانشناسی معاصر در بین زبانشناسان غربی رایج و مستعمل شده است و در مقابل اصطلاح دستور مبتنی

برزبان‌شناسی ، که به نوبه خود روشهای گوناگون دارد ، و مطابق به اساسات و پرنسیپهای علم زبان نوشته میشود ، بکار میرود .
 در کشورهای غرب دستور عنعنیه دنباله دستور کلاسیک و مکمل آن است .
 اصطلاح دستور کلاسیک بر کتب و رساییل و مباحثی اطلاق میگردد که دانشمندان یونان و روم باستان در باره دستور زبان یونانی و لاتین نوشته اند .
 اگر خواسته باشیم این اصطلاحات را در باره دستورهای زبان دری نیز به کار بریم و یا دستورهای زبان دری را از این لحاظ دسته بندی کنیم ، بدینصورت ممکن تواند بود که دستورهای مبتنی بر روش دستورهای عربی را دستورهای کلاسیک دری و دستورهای مبتنی بر دستورهای اروپایی را دستورهای عنعنیه زبان دری بنامیم .

دستور زبان در یونان از آغاز تا اضمحلال مدنیت یونانی سرگذشت طولانی دارد و از مطالعه اجمالی آن برمیآید که در یونان باستان دستور زبان بر علم زبان و همچنان بر هنر زبانی (یعنی ادبیات) هر دو اطلاق میشده است . دستور داذان مرکز علمی اسکندریه ، به همین اساس ، دستور زبان (گرامر) را به شاخه‌هایی از قبیل : فلولوژی ، نقد ادبی ، علوم بلاغی ، و مطالعه ماهیت زبان تقسیم میکردند .
 دانشمندان رومی از انجمله مردی به نام کوین تیلیان (Quintilian) گرامر را به دو شعبه وسیع به نامهای « علم ادب » و « فن درست‌گویی و درست‌نویسی » تقسیم کردند .
 دانشمندان اروپایی ، بالاخر ، در قرن نهم شعبه دوم گرامر رومی ، یعنی فن درست‌گویی و درست‌نویسی را « دستور زبان » نامیدند .

امادانشمندان عربی ، و به تقلید آنها دستور نویسندگان خراسانی ، علوم بلاغی یا علوم ادبی را به دو شعبه « اصول » و « فروع » تقسیم نموده ، شعبه‌های اشتقاق ، صرف و نحو را در جمله اصول علم ادب دانستند .

از برای اینکه روشهای دستور نویسی کلاسیک و عنعنیه را در زبان دری بدانیم

به روشهای دستورنویسی کلاسیک یونان و روم به اجمال اشاره میکنیم:
 در یونان، افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م.) نخستین کسیست که بعضی از اقسام کلمه را از قبیل «فعل و اسم» تعریف کرده است. وی در یک رساله خویش که در جهان اسلام به نام «ریطوریکا» معروف شده است گوید «کلمه‌یی که کاری را وانمود سازد فعل (rhema) است. و کلمه‌یی که کاری را انجام دهد اسم (onoma) است» (۱)
 ارسطو «حرف ربط» را به تقسیم افلاطون افزود و علاوه کرد که: جمله «مسند الیه» دارد. وی همچنان جنسهای سه گانه «مذکر، مؤنث و مخنث» را کشف کرد و در باره تصریف (گردان) سخن گفت. (۲)

دانشمندان دیگر، پس از ارسطو، به شناخت حقایق و جنبه‌های دستوری دیگر، از قبیل: اسم، فعل، حرف ربط، کلمه تعریف، عدد، جنس، حالت، وجه فعل، اطلاق و استمرار، زمان و وقوع فعل، و امثال آنها نایل شدند و هر یک را تعریف و تشریح کردند. تا اینکه در قرن دوم پیش از میلاد، دانشمندی بنام «دیونیسیوس تراکس - Dioysius Thrax» رساله کوچکی در باره دستور زبان یونانی نوشت. تراکس در این رساله، در حدود دو هزار سال پیش از امروز چنین نوشته بوده است:

«جمله مجموعه‌یست از کلمات، در نظم یا نثر، که مفهوم کامل و تمام را برساند. کلمه بر هشت قسم است: اسم، فعل، صفت فعلی، حرف تعریف، ضمیر، حرف اضافه، قید، ربط. اسم جزئی از کلام است دارای حالات که بر یک جسم (مانند: سنگ) ، یا یک شی (مانند: تربیت) اطلاق میشود و به طریق عام یا خاص بکار میرود (یعنی: عام است یا خاص). فعل کلمه‌یست بدون حالت که زمانه، شخص

(1) Allen, Harold B.- Readings in Applied English Linguistics, Appleton-Century-Crofts, 1964 P. 4,

(۲) ایضاً، ص ۴.

و عدد را نمایش میدهد و شدن یا بودن را بیان میکند. ضمیر کلمه بیست که از اشخاص معرفه نماینده گئی میکند و به عوض اسم بکار میرود. قید جزء نامنصرف (مبنی) کلام است که با فعل بکار میرود یا به فعل متعلق میباشد. ربط کلمه بیست که فکر را به ترتیبی ربط میدهد یا عطف میکند و در گفتار خلابی را پر میکند. (۱)

اکنون تعریفاتی را که از ارسطو و ثراکس در بالا آوردیم با تعریفهای چند تن از استادان معروف معاصر دستور زبان در افغانستان و ایران مقایسه میکنیم:

استاد گرامیم، ملک الشعراء پوهاند بیتاب در کتاب درسی دستور زبان دری که برای محصلان پوهنحی ادبیات کابل تألیف کرده است، چنین نویسد:

«کلمه سه قسم است:

۱- اسم که نام چیزی بوده دلالت کند بر معنی ذاتی یا وصفی یا هر دو، بدون اقتران به یکی از ازمته سه گانه.

۲- فعل کلمه بیست که دلالت میکند بر معنای حدی با اقتران به یکی از زمانه های سه گانه.

۳- حرف که بدون پیوستن به اسم و فعل معنیش تمام نمیشود... و فایده حرف ربط دادن کلمات است با هم...» (۲)

در کتابی بنام «دروس نحوی» که بخشی از دستور زبان عربی است و توسط چند تن از ادیبان مصری به نامهای حفنی ناصف، محمد بکک و یاب، الشیخ مصطفی طوموم و محمد بکک صالح تألیف گردیده و توسط شخصی که نامش را نیاورده اند بزبان دری ترجمه شده و در طبع ثانی آن استادانی از قبیل مرحوم قاری عبدالله ملک الشعراء، صوفی عبدالحق بیتاب، استاد صلاح الدین سلجوقی و محمود ندیم کتاب را تجدید نظر و تصحیح کرده اند و در سال ۱۳۰۶ بفرمایش

(۱) ایضاً، صفحه ۴.

(۲) استاد بیتاب ملک الشعراء - دستور زبان فارسی، مطبعة دفاع ملی، ۱۳۳۳، ص ۲.

وزارت معارف افغانستان در مطبع مفید عام لاهور چاپ سنگی شده است اجزای کلام را در زبان عربی به این صورت تقسیم و تعریف کرده اند :

«الفاظ مفرده که از آن جمله های مفید صورت مییابد سه نوع است :
فعل ، اسم ، حرف .

۱- فعل آن است که دارای معنای مستقل بوده زمان نیز جزو آن است .

۲- اسم آن است که معنای مستقل داشته زمان جزو آن نیست .

۳- حرف آن است که نه از خود معنای مستقل دارد و نه به جز و زمان تعلق

میگیرد .

سید کمال طالقانی در کتاب خود به نام «اصول دستور زبان فارسی» مینویسد :
«محمد حسن طالقانی نویسنده لسان العجم مؤلف به سال ۱۳۰۵ قمری است .
وی کلمه را مطابق صرف و نحو عربی سه قسم (اسم ، فعل ، حرف) دانسته است .»
معلوم است که دستور نویسان افغانستان و ایران در تقسیم کلمه های زبان دری به سه قسم : اسم ، فعل و حرف از روش دستور نویسی اعراب متأثر شده اند ، و به عقیده نگارنده اعراب خودشان در نگارش دستورهای زبان خویش از تقسیم ارسطو ، که کلام را شامل سه جزء اسم ، فعل و حرف ربط میدانست ، متأثر شده باشند ؛ زیرا چنانکه معلوم است واضع علم نحو عربی ابوالاسود عمرو بن سفیان (متوفی ۶۹ هجری) است . وی زبان و قواعد دستوری زبان سریانی را میدانست و با استفاده از مؤلفات دستوری سریانیها که قواعد زبان خود را به شیوه یونانیها تألیف نموده بودند به تمییز اسم و فعل در زبان عربی نایل گردیده بود .

نگارنده دستورهایی را که به این شیوه نوشته شده است «دستورهای کلاسیک» زبان دری مینامد .

واما دسته یی دیگر از دستورهای زبان دری مطابق به روش «ثراکس» و پیروان وی نوشته شده است که تعدادچنین دستورها در افغانستان خیلی کم و در

ایران بسیار زیاد است. نگارنده چنین دستورهارا بنام «دستورهای عنعنوی» زبان دری یاد میکند.

در صفحات پیشتر اشاره نمودیم که «ثراکس» گفته است «جمله مجموعه بیست از کلمات، در نظم یا نثر، که مفهوم تمام و کامل را برساند.» و نیز گفتیم که وی کلمه را بر هشت قسم: اسم، فعل، صفت فعلی، حرف تعریف، ضمیر، حرف اضافه قید و ربط تقسیم نموده است.

دکتر پرویز ناتل خانلری استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در کتاب معروف خویش بنام «دستور زبان فارسی، روش نو» جمله را چنین تعریف کرده است «جمله مجموعه بی از کلمات است که بر روی هم دارای یک مفهوم تمام و کامل باشد.» (۱) خانلری با وصف اینکه ادعا میکند دستور خود را به روش نو نوشته است، جمله را عیناً مانند ثراکس که دو هزار سال پیش از امروز میزیسته است تنها با حذف عبارت «... در نظم یا نثر...» تعریف نموده است. ثراکس «اسم» را چنین تعریف میکند «اسم جزئی از کلام است، دارای حالات که بر یک شخص... یا یک شی... اطلاق میشود، و به طریق عام یا خاص به کار میرود.» دکتر خانلری درباره اسم چنین نویسد «اسم کلمه بیست که برای نام بردن کسی یا چیزی به کار رود.» (۲) و سپس عیناً به روش ثراکس اسم را به «اسم عام و اسم خاص» تقسیم میکند و برای هر یک تعریفهایی را که دستور نویسان عنعنوی اروپا و پیروان آنها آورده اند ذکر میکند. همچنان اگر دستور زبان پارسی خانلری را از آغاز تا انجام ورق بز نیم تمام تعریفها و تقسیمهای کلمات دری مطابق به روش ثراکس تشریح شده و با آنکه بر دستور خویش نام «روش نو» را گذاشته است، در اصول از روش کهن دستور نویسی یونان باستان، مانند سایر دستور نویسان اروپایی و مقلدان ایرانی آنها پیروی کرده است.

(۱) خانلری، دکتر پرویز ناتل - دستور زبان فارسی، روش نو، شرکت سهامی طبع و نشر کتاب

های درسی ایران، ص ۱۴.

(۲) ایضاً ص ۵۱

در مسأله تقسیم کلام به اجزای آن نیز دستور نویسان عنعنی شیوهٔ ثراکس و پیروان او را دنبال کرده و گروهی از آنها چیزهایی بر آن افزوده یا از آن کاسته‌اند. چنانچه سید کمال طالقانی در «اصول دستور زبان فارسی» کلمه را بر نه گونه، رضادایی جوادی در «دستور زبان فارسی» (ناشر کتابفروشی تأییدا صفهان، چاپ دوم ۱۳۴۰) کلمه را بر سیزده قسم؛ و عبدالرحیم همایون فرخ در «دستور جامع زبان فارسی» (چاپ انتشارات مطبوعات علی اکبر عالمی، چاپ دوم، ۱۳۳۹) شش قسم و دیگران از هشت تاده قسم تقسیم نموده و تعریفات و تشریحات هر یک را به روش دستور نویسان عنعنی اروپا نموده و امثله را از زبان فارسی آورده‌اند.

اصول و کلیات در دستور نویسی عنعنی

روش دستور نویسی عنعنی را از نظر اصول و کلیات، اجمالاً، بدین صورت خلاصه میتوان کرد:

اول: برای زبان تعریف جامع و مانع و علمی نه دارند و همه با تغییر الفاظ و تحویل عبارات و به صورت مبهم زبان را به حیث وسیلهٔ افهام و تفهیم تعریف میکنند. البته چنین تعریفی برای زبان بسیار عمومی و دارای مفهومی وسیع است. گروهی دیگر از این دستور نویسان، عین مطلب را با تعبیر محدود تری چنین بیان میکنند که «زبان وسیلهٔ انتقال فکر است». این تعریف نیز به جهت ابهام و عمومیتی که دارد ماهیت زبان انسانی را، چنانکه شاید، روشن نه میسازد.

گردآوری تأریخوار این تعریفها از آثار عربی و درسی و غربی و بحث انتقادی بر آنها بحث طولانی و جالبی را در تاریخچهٔ انکشاف و تحول تیوریه‌ها و نظریات زبانشناسی تشکیل میدهد. زبانشناسان معاصر نیز در بارهٔ زبان تعریفهایی آورده‌اند که از مجموع آنها تعریف جامع و مانع ذیل را استخراج توان کرد:

زبان چنان یک نظام اکتسابی و میثاقی رمزهای صوتی است که افراد یک جامعه برای مفاهمه بایکدیگر به کار میبرند . (۱)

در این تعریف اصطلاح نظام چنین تعبیر میشود که زبان دارای نظام ساختمانی خاصی است. این نظام در هر مرحله ساختمانی زبان موجود است. مراحل ساختمان زبان به غرض سهولت تحقیق بدینصورت تقسیم میشود:

نظام ساختمان صوتی، نظام ساختمان صرفی، و نظام ساختمان معنوی .
 رمز در این تعریف بر نشانه‌ی اطلاق میشود که بر چیزی دلالت کند اما رابطه بین دال و مدلول وضعی و میثاقی باشد . (۲) نشانه های رمزی زبان، یعنی کلمه ها

(۱) تعریفهای علمی « زبان » در آثار ذیل دیده شود .

- Sapir, Edward - Language, Harcourt, Brace and Company, 1921, pp. 1-21;
 Bloomfield, Leonard - Language, Henry Holt and Company, 1933 pp. 21 - 42;
 Sturtevant, Edgar H. - An Introduction to Linguistic Science, Yale University press, 1960, pp. 1-8;
 De Saussure, Ferdinand - Course in General Linguistics, English Translation, Wade Barkin, philosophical Librery, 1959, pp. 7-11;
 Hockett, Charles F. - A Course in Modern Linguistics, the Macmillan Company, 1958, pp- 321-331;
 Gleason, Henry Allen Jr. - An Introduction to Descriptive Linguistics, Holt, Rinehart and Winston, 1961, pp. 1-14;
 Carrol, John B. - The Study of Language, Harvard University Press, 1959, pp. 7 - 15;
 Hughes, Johe P. The Science of Language, Random House, 1962, pp. 4-8;
 Pei, Mario A. and Gaynor, Frank - A Dictionary of Linguistics, Philosophical Librery, 1954, p.119; etc.
 (2) Loemaker, Leroy E. - Symbol and Myth in Philosophy, p. 112 of Truth, Myth, and Symbol, Edited by Thomas J.J. Altizer, William A. Beardless, J. Harvey Young, Prentice Hall, Inc. 1962.

و دیگر عناصر معنیدار لسانی به جهتی رمزها هستند که هر کدام حیثیت چنان « دال » را دارند که بر « مدلول » خود به طور وضعی و میثاقی دلالت میکنند. در عین حال این رمزها و نشانه‌های زبان همه صوتی هستند؛ و این قید در تعریف مذکور در فوق میرساند که انواع دیگر وسایل مفاهمه از قبیل زبان ایمازی (gesture language)، زبان علامه‌یسی (sign language) و زبان نگارشی (written language) از ساحت معرف تعریف ما خارج میگردد. (۱)

ارتباط دال و مدلول لسانی معنی را تشکیل میکند. (۲) هرگاه این تحلیل را در نظر بگیریم معلوم میگردد که زبان دارای دو جنبه ساختمانی میباشد: یکی جنبه ساختمانی لفظی و دیگر جنبه ساختمان معنوی. ساختمان معنوی زبان مجموعه کلتور یک جامعه را منعکس میسازد. (۳) از این عبارات تعریف مذکور در فوق « . . . که افراد یک جامعه انسانی برای مفاهمه با یکدیگر به کار میبرند. » فواید اجتماعی زبان آشکار میگردد و ثابت میسازد که زبان تنها در جامعه انسانی

(۱) اشارات و حرکات و ایماهایی که به هنگام گفتار از گوینده صادر میگردد ممد فصاحت و بلاغت و تأثیر در افهام رساتر و بهتر مفاهیم توسط گفتار است و گویندگان هر زبان به نحوی از انحاء این گونه فعالیتها را با گفتار همراه میدارند. عده‌یسی از دانشمندان ساختمان و نظام این فعالیتها را به علت اهمیت و تأثیری که در کلتورهای مختلف جوامع انسانی دارند مورد مطالعه قرار داده اند،

ر. ک. : Davidson, Donald - American Composition and Rhetorics, Charles

Scribner's Sons, 1947, pp. 18-19.

(2) Gleason, Henry Allen Jr. - Descriptive Linguistics, Introduction to, Holt, Rinehart and Winston, 1961, p. 3

(3) Lado, Robert - Linguistics Across Cultures, the University of Michigan Press, 1957, pp. 110 - 122;

-Language Teaching - A Scientific Approach, MeeGraw - Hill, Inc.,

1964, pp. 23 - 31.

تشکیل میتواند شد. زبان چنان افزار مفاهمی جامعه انسانی است که به حیث محصول زنده گانی باهمی محسوب میگردد.

دوم - دستور زبان را مجموعه اصول وقواعدی میدانند که با رعایت آنها در گفتار و نگارش از خطا و لغزش مصون مانند. و گویا خواننده گان دستورهای خود را مجبور و مکلف میدانند تا اصول وقواعدی را که شرح میکنند بیاموزند و از آنها همواره رعایت نمایند. و اما در نگارش این دستورهای هدایتی و تعلیمی خویش به هیچ صورت از اصول تعلیم و تربیت و پرنسپهای آموزش زبان و طریقه های علمی و معاصر نوشتن کتابهای درسی پیروی نه مینمایند.

از این نقصیه که بگذریم، در طرز دید آنها راجع به دستور زبان اشتباهاتی کلی وجود دارد، که در اینجا مجال بحث در آن باره میسر نیست. ما میگوییم:

دستور زبان علمیهست که نظام ساختمان یک زبان را تشریح می کند هر زبان دارای نظام ساختمانی منحصر به خود است و گویند گان اصلی یک زبان، مطابق همان نظام ساختمانی، به زبان خود تکلم میکنند. بنابراین، در دستور زبان قواعد نظام ساختمان یک زبان از همان زبان کشف و ایضاح میگردد. پس در تحقیقات دستوری، زبان تابع قوانین ساخته نه میشود. مقصود اصلی از نوشتن دستور زبان نه این است که به گویندگان اصلی یک زبان گفتار و نگارش بی عیب را بیاموزاند، یا چنان قواعدی را بر زبان تحمیل کند که مردم به هنگام گفتار و نگارش به رعایت آن طور حتمی و ضروری مجبور و مکلف باشند. نویسندة دستور زبان میگوید که زبان چطور هست؛ و حق ندارد بگوید که زبان باید چطور باشد. این طرز فکر اخیر الذکر بر روش اخلاقی استوار است و هیچگاه ارزش تشریحی یعنی علمی نه دارد.

سوم- مثالها را غالباً از اشعار و کمتر از نثر می آورند، و این مثالها غالباً از آثار گویندگان و نویسندگان بزرگ سلف انتخاب میشوند و به زبان گفتار قطعاً توجهی

مبدول نه میدارند .

چهارم- در تعریف و تقسیم کلمه ها و سایر مشخصات و مقوله های دستوری بیشتر مفهوم و معنی را مد نظر میگیرند و در تشخیص و تعریف و تقسیم کلمه ها و ممیزات دستوری از مطالعه روابط ساختمانی کلمه ها و خصوصیات شکلی آنها باز میمانند .

پنجم- بنا بر آنچه در ذیل چهارم گفتیم و نیز به علت اینکه خصوصیات ساختمانی زبان دری را به صورت آفاقی مطالعه نمیکنند و غالباً روش تشریح دستور زبان یونانی ، لاتین و دیگر زبانهای اروپایی یا عربی را بر زبان دری تطبیق مینمایند ، ممیزات خاصی را که ساختمان زبان دری دارد شرح نمیکنند ، مانند تقسیم اجزای سخن دری بر سه قسم که در واع بیشتر از آن است ؛ و یا اینکه ممیزاتی را که ساختمان زبان دری اصلاً فاقد آن است ، مانند ذکر حالات چهار گانه فاعلی ، مفعولی ، اضافی و ندایی برای اسمای دری ؛ در حالیکه اسم در این زبان از نظر لفظی و خصوصیات صرفی تنها سه حالت (اصلی ، اضافی ، ندایی) دارد ، بر آن تحمیل مینمایند . برای اینکه نظر مادر این مورد روشنتر ایضاً شود چند مثال دیگر را ذکر میکنیم :

دستور نویسان عربی حالت مفعولی اسمای عربی را بر پنج قسم به نامهای مفعول به مفعول مطلق ، مفعول له ، مفعول منه ، مفعول فیه تقسیم کرده اند .

مرحوم قاری عبدالله ملک الشعراء در کتابی به نام قواعد فارسی مفاعیل خمسہ را بر زبان دری تطبیق نموده است و برای اسم حالاتی از قبیل : مفعول صریح ، مفعول الیه ، مفعول فیه ، مفعول عنه ، مفعول معه و مفعول له ذکر کرده است . (۱) در حالیکه در زبان نگارش دری اسم حالت مفعولی ندارد ، چه رسد به حالات پنجگانه مفعولی . زیرا حالت چنان شکل صرفی اسم را گویند که در اقتضای خاص نحوی

(۱) قاری عبدالله ملک الشعراء مرحوم ، قواعد فارسی ، مطبعه عمومی ، ۱۳۱۹ ، طبع دوم ص ۲ .

به آن شکل گفته شود. مطابق به این تعریف حالت اصلی شکلیست که اسم در خارج از جمله دارد. بنابراین هر گاه گوییم:

۱- زلمی آمد.

۱- زلمی را دیدم.

۳- زلمی عاقل...

۴- زلمی!

صورت لفظی کلمه (زلمی) به اعتبار اقتضات چهارگانی نحوی مذکور در فوق تنها در دو مورد از لحاظ تصریف تغییر خورده است: یکی در عبارت شماره (۳) که پساوند اضافه به آن پیوسته است و دیگر در عبارت شماره (۴) که آهنگ تلفظ کلمه (زلمی) تغییر خورده و آن را شکل تصریفی (یعنی حالت) ندایی داده است. ولی در عبارات شماره (۱-۲) شکل تصریفی زلمی در حالت اصلی است و دگرگونی است که از نظر تغییر لفظی مبین دو حالت جداگانه باشد در آن نمودار نیست. اما از نظر معنی درست است که کلمه (زلمی) در عبارت (۱) کننده کار است و در عبارت (۲) کسار بر/زلمی/ واقع شده است ولی این حقیقت از مسایل علم معانی است و به دستور ارتباطی ندارد. طرفه تر اینکه در ذوالنور در کتاب دستور پارسی در باب حالت‌های اسم با توجه به معانی مختلفی که اسما در اقتضات نحوی مختلف اختیار میکنند ابداعاتی هم نموده است و برای اسم حالاتی از قبیل حالت فاعلی، حالت مسند الیه، حالت مفعول بیواسطه، حالت مفعول بواسطه، حالت اضافی، حالت بدلی، حالت متممی، و حالت تمیزی را ذکر کرده است (۱)

ششم - دستور نویسان عنعنی زبان دری را از روی رسم الخط تشریح میکنند و به تلفظ اصلی کلمه‌ها و عبارات ادبی باشد یا گفتاری توجه نمی‌نمایند. در حالیکه نگارش زبان نیست؛ بلکه تصویر و نقش آن است و این تصویر در اکثر زبانهای جهان،

(۱) ذوالنور، - دستور پارسی در صرف و نحو املا فارسی، چاپخانه درخشان، تهران،

علی‌الخصوص در زبان دری، از اصل خویش به درستی و دقت نمایندگی نه می‌کند؛ زیرا زبان دری (لهجه کابل) هشت فونیم و اول دارداگر افیمها (یعنی حروف الفبایی) برای واو‌لهای این زبان (اگرهای غیر ملفوظ را که در انجام کلمه‌ها نمودار و اول (a) است به شمار نیاوریم) از سه تجاوز نمی‌کند. بنا بران در نگارش، اکثر واو‌لهای کلمات که تلفظ میشوند، نوشته نمی‌توانند شد، و دستور نویس شکل نگارشی کلمه‌ها و عبارات را در نظر گرفته آنها را شرح می‌کند و در چهار اشتباهات عظیم میشود. چنانچه دکتر محمد معین استاد دانشمند و پرکار دانشگاه تهران (که متأسفانه اکنون بیمارند و از پروردگار برای‌شان صحت عاجل تمنی می‌کنم) در کتاب خویش بنام مفرد و جمع (ناشر: کتابخانه ابن‌سینا، چاپ دوم، ۱۳۴۰. ص ۷۲) چنین نویسد:

«در کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ بهنگام جمع به /-ان/ های آنها بگاف (کاف فارسی) تبدیل شود: زنده - زندگان، بنده - بندگان، تشنه - تشنگان. دارمستر در تبعات ایرانی نویسد: اصلهای مختوم به /ه/ در فارسی مختوم به /ه/ مانند: /بنده/ که جمع آنها به /-انگان/ bandagān / بندگان / ختم میشود در جمع پهلوی مختوم به /-کان kān / گردند. چون مفرد این اصلها مختوم به /-اک ak / است همه مختصات دستوری این اصلها منجر باعمال يك قانون صوتی میشود: باید دانست که /k/ در اصلهای قدیم مختوم به /-اک aka / در فارسی اگر نهایی (در پایان کلمه) باشد حذف میشود، و اگر در وسط کلمه باشند تخفیف و تضعیف میشوند. پس /بندگان/ به هیچ وجه از افزودن /-گان = gan / به بنده /banda/ تشکیل نشده است: این تخفیف و تضعیف /bandakān / است که منظمأ از افزودن /-ān / به /bandak / مفرد، که /بنده banda / مخفف آن است - تشکیل شده: اصل /bandak / مفرد پهلوی /bandak /، جمع فارسی /bandakān / بنا بر این نوشتن /-ه گان/ از نظر اشتقاق لغت خطاست و جزء متمم /-gān / فقط برای تمیز زبان جدید است.

(ختم قول دارمستر)

باید دانست که کلمات مورد بحث هر چند در رسم الخط پهلوئی مختوم به / k / هستند حرف اخیر حاکی از تلفظ قدیم است و در عهد ساسانیان آنها را با / g - / تلفظ میکردند، به همین جهت در فارسی دری به جای بندکان، زندکان و تشنگان؛ بندگان زندگان گوئیم. (ختم قول دکتر معین)

اشتباه دارمستتر را درین قسمت در ذیل هزتم باز خواهیم گفت و در اینجا اشتباهی را که به دکتر معین از توجه به رسم الخط و عدم توجه به تلفظ ناشی شده است شرح میکنیم:

باید دانست که های مختلفی (یا های غیر ملفوظ) / o / در رسم الخط زبان دری در انجام کلمه ها نمودار و اول / a / است. به همین علت دکتر معین خودش نیز کلمه / بنده / را در رسم الخط فونیتیک به شکل / banda / نوشته است گویا در رسم الخط فونیتیک کلمه / بنده / گرافیم / a / را که در جدول الفبای فونیتیک بین المللی نمودار فتحة زبان دری است به جای های غیر ملفوظ / o / کلمه / بنده / قرار داده و شکل جمع کلمه / بنده / را به صورت / bandagān / نوشته؛ یعنی و اول / a / را در آخر کلمه / banda / حذف نه کرده است؛ ولی با توجه به املا و رسم الخط / بندگان / به تبعیت از دارمستتر به غلط حکم کرده است که های غیر ملفوظ به گاف فارسی تبدیل میشود و صرف علامت / -an / به کلمه می پیوندد. در حالیکه اگر دارمستتر و دکتر معین به تلفظ این کلمه یا رسم الخط فونیتیک خود که کلمه / بنده / را به صورت / banda / نوشته اند توجه میکردند به وضاحت میدیدند که در صورتهای مفرد و جمع کلمه / بنده /: / banda-bandagān / هیچیک از عناصر صوتی اصل کلمه به عنصر صوتی دیگری تبدیل نه شده است؛ بلکه با کلمه / بنده / / banda / پساوند / -گان / -gān / پیوسته است و بس. گذشته از این کلمه های بسیار دیگری در زبان دری هست مثل / ستاره / یا کلمه های دخیل از عربی، مانند / مشاطه / نظاره / و امثال آنها که در مراحل قدیمتر به / -K / ختم نه میشده اند و در زبان دری با الحاق پساوند / -گان / جمع میشوند. پس در جمع کلمه های مختوم به های غیر ملفوظ، های غیر ملفوظ که نمودار و اول / a / است به کدام صوت دیگری تبدیل نه میشود و به حال خود باقی میماند،

امادرنگارش چنین کلمه ها گاهی کاتبان و خطاطان نظر به سلیقه خویش در جمع، های غیر ملفوظ یعنی /ه/ رانه می نویسند و این مسأله مربوط به مسایل املا بوده خارج از مسایل و موضوعات قابل تحقیق در دستور زبان میباشد.

دکتر معین در جای دیگر از همین کتاب خود (ص ۱۴۱) درباره جمع مکسر عربی چنین نویسد «انواع تکسیر سه است:

۱- حرکات وی تبدیل گردد: اسد (بفتح اول و دوم) اسد (بضم اول و دوم)

۲- یکی از حروف آن حذف شود: رسول (بفتح اول) رسل (بضم اول و دوم)

۳- حرف یا حروفی زیاده گردد: رجل - رجال (بکسر اول)

وی در اینجا به تقلید از پیشینیان به رسم الخط انکا کرده و صورتهای املائی کلمه ها را شرح کرده است، نه تلفظ کلمه ها و تشریح صورتهای تلفظی و دستوری آنها را. در نوع اول هرگاه مقصود وی از «حرکات» اصوات و اول باشد سخن وی درست است زیرا در کلمه /asad/ اسد / هر دو و اول / a / به و اولهای / u / : / usud / اسد / تبدیل میشوند، ولی متأسفانه مقصود استاد اصوات و اول نیست بلکه حرکات اعجامیه املائی فتمحه و کسره و ضمه است که در کلمه های عربی بر سر یا در زیر حروف اصلی نوشته میشوند و نمودار نگارشی اصوات گفتاری میباشد.

اما در مثال دوم: / rasul / رسول / جمع آن رسل / rusul / که گفته است «یکی از حروف آن حذف شود» و مقصودش حرف /و/ میباشد، باز هم به املائی کلمه متوجه بوده، اصوات را در نظر نه گرفته است و امیدید که در صورت جمع یعنی / rusul / دو و اول / a / و / u / از اصل منرد هر کدام به و اول / u / تبدیل شده و تعداد عناصر صوتی (فونیمها) در اصل و در صورت جمع کمی و زیادی نه پذیرفته است.

و در مثال سوم: / raJul : riJAl / رجال که گفته است «در صورت جمع حرفی زیاده گردد» در املا واقعاً چنین است ولی در تلفظ باز هم و اولهای / a / و / u / از اصل مفرد / raJul / علی الترتیب به و اولهای / i / و / A / به صورت / riJAl / تبدیل شده اند.

هفتم: دستور نویسان عنعنی غالباً مباحث املائی را با مباحث دستوری می آمیزند. رسم جمع کردن علوم مختلف در یک عنوان از یونانیان باستان که تمام علوم و فنون رایج زمان خود را از دستور زبان گرفته تا علم الحیات و ریاضی و... در تحت عنوان فلسفه مطالعه میکردند، بازمانده است. از سوی دیگر در زبان یونانی کلمه گرامر (دستور زبان) از ماده /gramma/ به معنای حرف (از حروف الفبا) مشتق گردیده و آن خود از کلمه /graphein/ به معنای رسم کردن یا نوشتن آمده است. معنای صورت جمع این کلمه /grammata/ تحول یافته رفته، نخست بر حروف، سپس بر الفبا، بعداً بر مبادی نگارش و مبادی دانش اطلاق شده است و شکل وصفی این کلمه /grammatike/ به معنای فن خط شناسی به کار میرفته است. (۱) و این امر تا حدی روشن میسازد که در یونان باستان مطالعات گرامری با بحث در باره نقوش و خطوط و الفبا آغاز گردیده و آثار آن در ساحت دستور نویسی، هم در کشورهای غربی، و هم در کشورهای دری زبان تا کنون باقی مانده است و اینکه دارمستتر (ششم، فوق) در تحلیل صورتهای مفرد و جمع کلمه های مختوم به های غیر ملفوظ دری میگوید «... بنابراین نوشتن /هگان/ از نظر اشتقاق لغت خطاست،» مباحث دستوری را با مباحث املائی خلط میکنند و کتر معین از وی متابعت مینماید از بقایای روش نگارش دستور زبان یونانیان باستان میباشد.

شرح رمزهای فونتیک:

| | | |
|------------|---|---|
| ضمه | = | u |
| واو معروف | = | U |
| واو مجهول | = | o |
| فتحه | = | a |
| الف ممدوده | = | A |
| کسره | = | i |

(بحث درین موضوع ادامه مییابد.)

(1) Allen, Harold B. - Readings in Applied Linguistics, Acc, 1966, p.3.

جنبش غزلسرایي و عصر بيدل

الف: ترقی غزلسرایي هند

۱-۱ انحطاط ادبیات: دور شیبانیها:

دور باشکوه تیموریان هرات که آنرا بنام رنسانس افغانستان یاد میکنیم بادور رنسانس اروپا و دوات پر عظمت عباسی و یا دربار سلطان محمود غزنوی پهلو میزد که متأسفانه با سقوط بدیع الزمان انقراض یافت. دوره جدید از استیلای شیبانیها در صفحات شمال افغانستان بوسیله محمد شیبانی در سال ۹۱۳ هجری، فتح کابل بوسیله ظهیرالدین محمد بابر و رویکار آمدن صفویها در ایران و تصرف برخی نقاط جنوب غرب و غرب افغانستان شروع شده، با اقتدار سلطنت محمد زایبها در افغانستان باخر میرسد. این دور را که دور تحولات سیاسی و ادبی افغانستان است و مصادف بتاخت و تازها و جنگهاست، ممکنست بدو بخش از هم جدا کرد: دور نخست سقوط تیموریان تا بوجود آمدن سلاطنتهای درانی، هوتکی و سدوزایی در قندهار؛ دور دیگر از آنجا تا بروز محمد زایبها.

شیبانیها دولت معظم تیموری را خاتمه دادند و صفویهای قندهار و هرات را استیلا کردند که در ینگاه شیبانیها با صفویها جنگیده، هرات را دوباره گرفتند. درین دور که رویهمرفته فرهنگ و مدنیت بنا بر حملات و هجومها و جنگها زیر پا شده بود، مراکز علم و ادب نیز از بین رفت و رونق دور تیموری نماند و از طرفی هم تفرقه، تشتت و ضعف سیاسی موجبات انحطاط علم و ادب را فراهم آورد. مگر با وجود اینهم شیبانیها شاهان علم دوست و ادب پرور بودند. در باخ و سایر جاها مدارس بنا کرده عالمان

و شاعران را جلب کردند. بلخ مرکز علمی و ادبی آنها با بخارا و سمرقند پهلو میزد. خاندان ادب پرور «والای» بدخشان نیز که بدانها نسبتی داشتند خانواده شعر دوست بودند. چنانچه بیرام خان و پسرش عبدالرحیم خان از اهالی بدخشان که بعداً بهندرفتند از حامیان و مشوقان بزرگ علم و ادب گشتند. «بحر الاسرار» تألیف محمود کتابدار در دور سلطنت شیانیها در عصر حکومت فدا محمدخان شیانی نوشته شد. که معروف فرهنگ و علم پروری اندور بشمار می آید. شاعران یشماری در بدخشان، بلخ، هرات کابل و قندهار سر بر آوردند که در شعر و ادب قریحت آزمایی نمودند. در قرن دهم هجری پس از اینکه دولت تیموری افغانستان سقوط کرد، و مملکت بدست حکومتهای شیانی و ماوراءالنهر، صوی فارس و مغولیه هند تجزیه شد. و در نتیجه جنگهای هر سه شهرهای مشهور افغانستان از قبیل هرات، بلخ، غزنه، کابل و مرو و غیره که کانون علم و ادب و هنر و فرهنگ بودند از مرکزیت افتاده، کانون ثقافت و علم بیشتر بخارا سمرقند، دهلی، آگره، و اصفهان قرار گرفت یک نوع انحطاط علمی و ادبی در کشور رونما گردید. در بارهای ماوراءالنهر، فارس و هند، عالمان، ادیبان و هنرمندان افغانستان را نیز بخود کشانیدند. از سوی دیگر شاهان افغانستان همواره بهند حمله نموده مدنیت اسلامی و فرهنگ افغانستان و زبان دری را بدان سامان نشر کرده اند. نخستین بار این مدنیت اسلام و زبان دری بوسیله کشور کشایی سلطان محمود غزنوی و بار دیگر شکر کشیهای غوریها و سوم بار با سپاهیان سوری و لودی بهند انتشار یافت. در ترکیه و آسیای صغیر سلطان ولد پسر مولوی زبان و ادبیات دری را در آن سامان بسط داد، تا آنکه از زبانهای درباری عثمانیها قرار گرفت؛ که بدان زبان شعر سرودند و شاعران دری را تشویقها کردند.

۲- افغانستان و شاهان مغولی هند:

بابر سلاله مغولی را در هند و افغانستان جنوبی و جنوب شرقی تأسیس کرد و کابل را مرکز تابستانی خود قرار داد و از همه جا بیشتر دوست میداشت. در اینجا باغی داشت

که تا حال بنامش موجود است و بنا بر وصیت خودش، وی و بسیاری از خویشاوندانش در آنجا دفن میباشند.

بابر نیز مدنیت خراسان (افغانستان امروز) و زبان دری اینولا را به هند برد. وی و پسرش همایون و نواده اش اکبر و پسر او جهانگیر و سایر فرزندان شان بزرگترین عامیان فرهنگ و ادبیات ما، طرفداران و مشورتان ادبیات دری بودند. که غالب تحصیلات شان باین زبان صورت میگرفت و در دربار آنان چه در کابل و چه در هند شاعران و نویسندگان دری زبان مقام برجسته داشتند، و باین زبان سخن میگفتند. آثار و ادبیات افغانستان از قبیل شاهنامه، حدیقه، مثنوی، گلستان، و آثار جامی هر وی و حافظ و تاریخها یکی که در دوره تیموریان و یاقبل از آن تألیف شده بود، رواج پیدا کرد و شاعران از هر دیار بدر بار شان روی آوردند. پادشاهان مغول تاریخ نویسی را مخصوصاً ترقی دادند و تألیفات گرانبهای در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان بزبان دری بوجود آوردند و سلطنت امپراتوران مغول، کانون بزرگ علم و ادب شد. چنانچه زبان و ادبیات افغانستان که در این کشور پرورده شده بود بهند و اطراف دیگر نشر شد و مدنیت افغانستان در هند عام گشت و تأثیرات متقابلی نیز از آن ظهور کرد و تطورات جدید باین سرزمین برگشت. مدنیت و افکار هندی نیز تأثیر نموده، بابر سبک معماری مغولی را وارد افغانستان نمود. که بزرگترین نمونه آن مسجد باغ بابر شاه در کابل است. وی سبک معماری اسلام را از ماوراءالنهر، خراسان و عراق بوسیله افغانستان بهند برد.

همچنین شاعران سبک جدید را پدید آوردند که بنام سبک هندی معروفست. بارویکار آمدن صنویها در ایران که تشیع را مذهب رسمی قرار دادند، انگیزه ادبیات جدیدی از قبیل منقبت سرایسی و ادبیات مذهبی بوجود آمد. شاعران آزاد منش به افغانستان و هند مهاجرت کردند و بدر بارهای شاهان افغانسی هند و مغولیه هند متمکن گشتند. این شاهزادگان صاحب ذوق و شعر دوست بحدی خریدار دانش

و ادب بودند، که نه تنها شاعران افغانستان بلکه شاعران ایران هم بدانجا رو آوردند. در بارهای شاهان افغانی هند از قبیل لودیها و سوریها و همچنین در بار مغولیه مرکز بزرگ تکامل زبان و ادبیات دری بود.

۳ - منشاء و انگیزه های سبک هندی :

سبک نو و ادبیات جدیدیکه در هند بتکامل پرداخت پایه های نخستین آن در افغانستان بدر بار تیموریان هرات در محضر سلطان حسین بایقراء و امیر علی شیر نوایی ریخته شد. و همانطوریکه غوریان سبک های خراسانی ادبیات افغانستان را بهند برده انتشار دادند، لودیها و سوریها سبک نورا بهند بردند و بنشوارتقا و تکامل آن کوشیدند. همان بود که معروف بهندی ظهور کرد و باز بوسیله مرکزیت افغانستان بماوراء النهر و ایران برده شد.

این ادبیات نو که محصول محیط جغرافیایی و مادی مخصوص هند است و از افکار و تلقیات و فلسفه های مختلف هند حکایت میکند، در هند تکامل کرد؛ غزل ترقی کرد و قصیده منحط شد. زیرا هدف غزل هنر نمایی است و در هر بیت آن میتوان عالمی دیگر را گنجانید و در هر بیت غزل یک موضوع جداگانه را پرورش داد. در حالیکه در قصیده یک موضوع در تمام شعر جاداده میشود. این ادبیات واقعی و ریالیستیک نیست اما بوسیله بهره از آن هم نمیتواند بود و یک نوع (Surrealism) است که مطالب را از زندگانی واقعی گرفته آنرا با عقاید و تلقیات عجیب و غریب آمیخته آرزوهای قلبی خود را نیز بدان مزج کرده بیسان میدارند. گویا بمطالب گفته شده و کهن لباس و پیرایه جدید میپوشانند.

رسم و رواجهای شگفت انگیز و خیالات محیطی، جغرافیایی و گرمی هند، بادها و رطوبت بحری همه چیزهایی بودند که بر اقتصادیات هند مؤثر بودند. بنا بر زیادی زمینهای مزروعی و میره ها، یکنوع استراحت دلبری پدید آمده بود که اهالی را بیک سلسله اندیشه ها و امید داشت. اینان افکار و اندیشه های خود را دورتر از طبیعت جولان

داده احساسات و اندیشه‌های شان متناسب محیط طبیعی و اجتماعی با تخیل آمیخته شده بود و آن معانی بسیار باریکی را می‌اندیشیدند که از عالم ماده دورتر و مجردتر بود. باتشبیهاات از معقول به محسوس رفته یکنوع خیال بندی ناتمام معنی پدید آمد. سبک هندی ابتداء در زمان تیموریان هرات در افغانستان بناء یافت. چاه سلطان حسین بایقراء و وزیرش امیر علی شیر نوایی که متمایل بتصوف و غزل عرفانی بودند درینراه اساساتی گذاشتند. بعداً استادان بزرگی چون صائب، کلیم و بیدل بوجود آمدند که این سبک را بمقام بلندی رسانیدند. بسیاری از شاعران زبان دری باین سبک شعر گفته اند، اما تفاوت بین شاعران دری زبان افغانستان و هند اینجاست که شاعران هند بیشتر ا عراق مینمایند، در حالیکه شاعران افغانستان کمتر با عراق میپردازند و جنبه طبیعی شعر را نگه میدارند. که البته ا عراق و غلوی پیش از حد بما آنقدر خوشایند نیست و این سبک دیگر مورد دلچسپی ما است. بزرگترین شاعر این سبک میرزا عبدالقادر بیدل است که در افغانستان بحیث یک شاعر بزرگ ملی تقدیر میشود، که همانراه و روش سنایی، مولوی و جامی را گرفته است.

۴- روح عصر :

پیش از اینکه به بیدل و سایر شاعران پردازیم، مختصری از عصر بیدل را تذکر میدهیم، تا دیده شود که بیدل، فکر و سبک وی محصول کدام دوراست و چه محیطی بیدل را چگونگی بار آورد. واضحست که باسلالة غزنویان و سلطان محمود کبیر شاهنشاه غزنه دین اسلام و ادبیات دری بهند راه یافت و سپس غوریان و بعد قطب شاهیان خلیفه ها و تغلق شاهیان در هند بسطنت پرداختند. پس از ضعف حکومت مرکزی یکنوع ملوک الطوائفی در آنجا-اچیره شد که نزاعهای ادیان مختلف مخصوصاً مسلمان و هندو در آن کشور و علت های اقتصادی و سیاسی آن، وضع هند را فوق العاده مختل کرده بود. بابر نبیره تیمور در برابر حملات شیبانیها در کابل اقامت گزید و بنا بر اختلاف بین برادران همایون، شیر شاه سوری افغان بهند حمله ور گردید. حکومت های

اسلامیکه از بیرون هند در هند حکومت کرده اند، عموماً برای قبایل خارجی که در هند میزیستند امتیازات بیشماری میدادند و مردم هند این مجاهدات خارجی را از هر طبقه که میبود «مغول» مینامیدند. نزاعهای مذهبی بین اهالی هندوستان روز افزون و در بین عوام شدید تر بود، اما همینکه اکبر به سلطنت رسید، عالمان و دانشمندان مذاهب مختلف را بدر بار خود گرد آورد و اینها متوجه شدند که برای برقرار نگه داشتن حکومت تیموری باید پایه های این ضدیتها و مخالفت های مذهبی از بین برده شده و بنزاع کفر و دین خاتمه داده شود. حکومت اکبر درین زمینه اصطلاحات زیادی کرد و شاه در برابر همه اینها «صلح کل» اعلان کرد و یک مساوات عمومی بین همه دینها اعلام شد، تا همه در فضای برادری و برابری زیست کنند. در مجلس و در بار مناظرتهای مختلف بعمل می آمد تا دوستی بین مسلمانان و هندو نیز تامین شود. کتاب مهاباراتا درین گناه بزبان دری ترجمه و منتشر شده شاعران هندو کتابهای در شعر و ادب و تاریخ مسلمانان نوشتند و یک علاقه فرهنگی متقابل برقرار شد.

در بار جهانگیر و شاه جهان از بهترین و پرشکوهرترین دربارهای علمی و ادبی آند و در بر بشمار می آید که شاعران و نویسندگان و فاضلان زبان دری آثار بس گران بهایی در آن بوجود آورده اند.

اورنگزیب از شاهان معروف مغولیه هند بشمار می آید. وی چهل و هشت سال پادشاهی کرد که قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پادشاهی اوست. در زمان مرگ اورنگزیب بیدل ۶۲ سال داشت و چند گاهی در خدمت نظام شهزاده اعظم شاه بسر برده است. در یکی از جنگهای بین اعظم شاه و بها در نخستین کشته شد، تا اینکه پادشاهی به بهادر شاه ماند. وی پسر بزرگ اورنگزیب بود. قسمت بیشتر وقت محمد شاه عالمگیر و سایر آل اورنگزیب بخانه جنگی گذشت. اغتشاشات زیادی هر طرف دیده میشد که این موضوع بذات خود وقفه بزرگی در پیشرفت علم و ادب، فرهنگ و هنر وارد کرد. همان بود که درین دوره بسیاری از حکومتهای

محلی استقلال داده شد که هر يك از این حکومتها در بارهای کوچکی داشتند و از شاعران و هنرمندان تشویقها بی بعمل می آوردند. از حوادث عمده این عصر که حضرت بیدل هنوز در قید حیات بود، آمدن اروپاییها به هند بود که در نخست پورتگالیها، بعد فرانسویها، سپس انگلیسها، و هالیندیها بمنظور تجارت به هندوستان آمدند و بتدریج بفکر استعمار نیم قاره هند شدند. شرکتهای تجارتنی فرانسه و انگلیس فرمانروایان و حاکمان محلی را علیه یکدیگر تحریک کرده شالوده آن اتحادی را بین مسلمان و هندو سایر مذہبها بوسیله دربار اکبر ریخته شده بود از هم پاشیدند، تا بهرام خود نایل آیند. متدرجاً انگلیسها بر سایر اروپاییها غلبه حاصل کردند و تمام هند را بدست آورده تا این دم که انگلیسها تمام هند را تسخیر کردند بنام شرکت تجارتنی آرزوی خود را پیش میبردند و پس از اشغال دهلی حکومت خود را رسماً اعلام کردند.

۵ - مختصات سبک معروف بهندی :

نخستین شاعر یکه ممیزات این سبک در اشعارش دیده میشود، مسعود سعد سلمان غزنوی است که برخی ناز کخیالیها را بر اشعار خود علاوه کرده، یگان مدعا مثل و حسن تعلیل از صنایع شعری می آورد. سپس در زمان تیموریان افغانستان در هرات و مخصوصاً در دوره سلطان حسین بایقراء و وزیر دانشمندش امیر علیشیر نوایی که هر دو متمایل بتصوف و ناز کخیالی بودند، سبک هندی رواج کامل یافت و بعد بین شاعران دور مغولیه هند تکامل کرد. غالب شاعران بخصوص غزلسرایان تا اواخر قرن دوازدهم هجری پیرو این سبک بودند و استادانی چون بیدل، کلیم، عرفی، صائب، این سبک را بذروه کمال رسانیدند. بعلاوه نظیر، فیضی، امیر خسرو بلخی (دهلوی)، بابا افغانی، ظهوری (ساقینامه) فیضی دکنی از نامداران این سبک بشمار می آیند. چون آغاز این سبک از غزنه و هرات است و در کابل نیز تکامل کرده است و برخی با اظهار دلایلی آنرا سبک کابلی نیز گویند، بناء مانیز آنرا «سبک معروف بهندی» میگوئیم. در علت بوجود آمدن آن: آب و هوا، وضع جغرافیایی، تاثیرات، کیفیت

اقتصادی و عقاید و فلسفه و عادات و عرفان در هندوستان باعث شده است تا افکار و احساسات اهالی این سرزمین در عالم خیال و توهم سیر کند و معانی باریک و مجرد بیندیشد و همان بود که در شعر مبالغت، تشبیه و کنایت راه یافته، مضامین غریب و دور از ذهن عادی با خیال بافی مروج گشته است و بنا بر روح عرفانی مردم هند و روحیت تصوفی و ریاضتکش ادیان هند زمینه شعر تصوفی در هند آماده شده است. شعر دری نیز در هندوستان بهمین قالب در آمده برای مطالب صوفیانه و عرفان مستعد گشت. شعر پروری و فضل پژوهی در بار شاهان مغولی نیز ممد واقع شد و شاعران بزرگی از قبیل عرفی، نظیری، امیر خسرو، بابا فغانی، صائب، فیضی دکنی، و حضرت بیدل و امثال شان بوجود آمدند:

۱- مضامین باریک، افکار پیچ در پیچ، خیالات گاهی دور از طبیعت، استعارات و کنایات و تشبیهات مخصوص بخود و خیال بافی بتمام معنی:

نر گس از چشم تو دم زد در دهانش زد صبا در دندان دارد کنون میخورد آب از قلم
مگر بصرمه اثر کرد ضعف طالع من که بی عصانتواند بچشم یار رسید
«صائب»

باوج اگهیت نردبان نمیخواهد نگاه تامرّه برخاسته است بر فلک است
«بیدل»

۲- اظهار شکایت از زندگی و نمودن جهات زشت زندگانی و بدبینی بحیات و مردم:

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست روپس نکر دهر که ازین خاکدان گذشت
«کلیم»

مرا بر روز قیامت غمی که است این است که روی مردم عالم دوباره باید دید
«صائب»

بدنامی حیات دوروزی نبود بیش آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
«کلیم»

۳- اظهار ملامت و کسالت و تمایل بغم و الم بطریق اغراق و مبالغه :

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد هست بیگانه ماهر که الم نشناسد

«عرفی»

غمم دردم سرشکم ناله ام خون دلم داغم

نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

«بیدل»

۴- عجب و غرور و اعتقادشاعر به بلندی مقام خود و اظهار آن در شعر :

مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد

«بیدل»

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

«کلیم»

ز صد هزار سخنور که در جهان آید یکی چو صائب شوریده حال بر خیزد

«صائب»

۵- مبالغه و اغراق خارج از حد :

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند گریه از پاره دل دوخته پیراهن چشم

«عرفی»

خاک دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم دست دل میگیرم و در یوزه غم میکنم

«نظیری»

ب : بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما

شرح حال، آثار، افکار و سبک

دوش در محفل برنگ رفته شمعی میگریست

قدر دانان یاد بیدل هم باین قانون کنید

۱ - روز عرس بیدل :

روز چهارم ماه صفر یکی از روزهای برجسته تاریخ ادبیات افغانستان بشمار می آید و بنام «روز عرس بیدل» معروف است. این روز در غالب کشورهای آسیای میانه که با ادبیات دری انس و الفت دارند و ادبیات مشترک شان بشمار می آید، با مراسم خاصی تجلیل میشود. در تاجکستان و ازبکستان و سایر بلاد ماوراءالنهر علاقه زیادی بحضرت بیدل ابراز میشود و در این روز از وی یاد و بود میکنند و آنرا «روز عرس میرزا» مینامند. در نیم قاره هند و پاکستان نیز ارادت مخصوصی بوی ورزیده میشود و صد رالدین عینی در کتاب خود بنام (میرزا عبدالقادر بیدل) مینویسد، که در ایام باستان در شاه جهان آباد «دهلی امروز» درین روز نخست کلیات بیدل را که بخط خودش ترتیب شده بود، بر آورده بخانه وی که مرقد او پنداشته میشود، در میان میگذاشتند و از آثار او برمی خواندند، بر آن بحث میکردند. در افغانستان نیز همواره یک محبت و عشق مفرطی به بیدل و آثارش موجود بوده است. نظم و نثر بیدل خواننده میشود، اشعارش بحیث شاهد قول ذکر میشود، بتصوف و روحانیت وی مردم متعقد اند. اهل دل و اهل عرفان بوی ارادتها میورزند. نام او را بتکریم میبرند. غالباً حضرت بیدل و حضرت میرزا میگویند در مکتبها و مدارس آثار او تدریس میشود. شعر و نثر او مورد بحث و فحص قرار میگیرد، و بالاخره روز عرس وی در محافل مختلف و مجامع با ذکر بیدل و قراءت آثارش برگزار میشود و این از سالها در این مملکت که منبع و مهد زبان و ادبیات دری است معمول است.

از علایق مردم افغانستان واردات شان بحضرت بیدل میتوان تذکر داد که در زمان سلطنت اعلیحضرت سراج المله والدین، مرحوم سردار نصرالله خان مجمعی از سخن سنجان و بیدل شناسان را جمع کرده بتصحیح و تنقیح دیوان بیدل پرداخته قسمتی را بچاپ رسانیدند و قسمتی هم آماده طبع شد. که پس از فوت نصرالله خان مرحوم

این کار متأسفانه متوقف گشت (۱). وزارت معارف بنا بر علاقه با حیای ادبیات کشور و تعمیم آثار عرفانی و فرهنگی عرس حضرت میرزا را شام دو شنبه ۱۸ سنبله ۱۳۳۵ که روز تأسیس شورای ملی است در کانون علم و ادب در محفل عرفان و هنر

(۱) البته این بیان نویسنده اشاره به زمانی است که تا آنوقت آثار بیدل بچاپ نرسیده بود، مگر بعد از این مأمول بر آورده شد و کلیات بیدل بچاپ رسید. مادر این جا قسمتی از مقدمه دانشمند محترم و شاعر گرانمایه ماجناب استاد خلیلی را که در آغاز جلد اول کلیات بیدل نگاشته اند اقتباس میکنیم:

«... پس از آن، آرزوهای مشتاقان درین باب بجای نرسید و آثار بیدل طبع نگردید، الا آنکه در خلال این ایام جسته جسته بعضی از غزلیات او در جرائد و مجلات کشور ما انتشار یافت و رسایلی نیز در شرح احوال و آثار او طبع شد و منتخباتی از اشعار او فراهم آمد، خوشبختانه در این عصر خجسته که سریر سلطنت افغانستان، بفروغ رأی و فررأیت اعلیحضرت معظم همایونی پادشاه دانشمند و ادب پرور المتوکل علی الله بنده خدا محمد ظاهر شاه آراسته است و بر اساس سنن باستانی مفاخر و مآثر ادبی در این سرزمین احیا میگردد، در ضمن سایر جنبش های علمی و ادبی که توأم بانهضت های اجتماعی در زمانداری بناغلی سردار محمد داؤد صدر اعظم پدید آمده، دکتور علی احمد پوپل وزیر معارف اراده نمود که کلیات میرزا عبدالقادر بیدل در مطبعه وزارت معارف طبع گردد، اینک در اوایل اسد امسال که یکم هزار و سه صد و چهل و یک سال بحساب گردش آفتاب از هجرت نبوی میگذرد و مقارنست به چهل و چهارمین سال استرداد آزادی افغانستان، بحسن اهتمام و همت این وزیر دانشمند فعال غزلیات میرزا که جلد اول از آثار او قرار داده شده، در مدت کمتر از یک سال در مطبعه وزارت معارف در شهر کابل از طبع برآمد. و باین وسیله پیامیکه این شاعر و متفکر بزرگ به مسلمانان جهان بلکه بجهان بشریت دارد بدسترس ارباب ذوق گذاشته شد.» بدین ترتیب جلد دوم آن شامل ترکیب بند، ترجیع بند، قصاید، قطعات، و رباعیات در سرطان سال ۱۳۴۲ و جلد سوم شامل مثنویهای عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، و محیط اعظم در دلو سال ۱۳۴۳ و جلد چهارم آن شامل چهار عنصر، رقعات، و نکات به سال ۱۳۴۴ به مطبعه وزارت معارف بطبع رسید. البته تمام آثار بیدل را تا هنوز همینقدر دانسته اند، ازینکه بیدل آثار دیگری هم داشته باشد، که در این کلیات نیامده است، به تحقیقات آینده محققان و دانشمندان بستگی دارد. (اداره)

مملکت یعنی در وزارت معارف گرفت. اهل عرفان پروانه واردرین بوستان سرای گرد شمع درخشان ادبیات بیدل جمع آمدند و از آن نور کسب فیض و الهام نمودند. برخی از حضرات در مورد بیدل و شخصیت ادبی و عرفانی وی سخنرانی کردند.

۲- بیدل عبدالقادر است:

شعله ای را یافتم خاموش دانستم تویی

بیدل امشب سیر آتشیخانه دل داشتم

دو نیم قرن پیش از این در شام چهارم صفر سال ۱۱۳۳ هجری مطابق سال ۱۷۲۱ عیسوی ستاره درخشانی از افق ادبیات دری افول کرد و آثار گرانبهایی از نظم و نثر خود بجهان بشریت بود یعه گذاشت، که نیروی خیال و فکرش از خلال آن برای ابد تلاؤ میکند و میدرخشد و بقلبهای فسرده و افکار تاریک نور میتابد. این ستاره درخشان حضرت مولینا عبدالقادر بیدل بود که در سال ۱۰۵۴ مطابق ۱۶۴۴ عیسوی در عظیم آبادپتنه در آسمان ادب و عرفان طلوع کرد و جهانی را با آثار فانا پذیر خود روشن نمود، ودلی بود که در پیکر سخن میتپید. نام پدرش را میرزا عبدالخالق مینویسند که شغل سپاهیگری داشت، و هنرز کودک بود که پدرش راه همواره عدم در پیش گرفت و چشم بسته بسفر پرداخت، وی یتیم شد. آن دریای بیکران که این گهر را زاده بود بکنار دیگر رفت و این گهر ماند. سپس مادرش او را بتحصیل گماشت. سواد، قران، صرف و نحو، قواعد عربیت و ادبیات فارسی فرا گرفت و تاده سالگی بدان مشغول بود. سپس بکائنات و طبیعت پرداخت و از این مدرسه به آموزش مشغول گشت. بیدل با اساس فلسفه افلاطون و حکمت اشراق فکر کرد که با وج آگهی رسیدن نردبان تعلیم و کتاب لازم ندارد و نگاه تا بر خاستن مژه بفلک میرود، نوری از آن عالم بدش میتابد تره بر فکر و خیال او در تنگناهای زندگانی و کشف اسرار طبیعت باشد.

تربیت بیدل پس از وفات پدر بدوش میرزا قلندر عم او بود. قلندر عارف و شاعر

بود و بیدل را قلندرانه، تربیت کرد. بیدل بنا بر توصیه میرزا قلندر از قال بحال و از عالم جدل و مباحثت بجهان حضور و اشراق پرداخت. بعوض آنکه در مدرسه بتحصیل حکمت و طبیعیات گراید و شاگرد ارسطو شود، بحث و جدل فلسفی پیش گیرد، پیرو مکتب تصوف و حکمت اشراق گشت. در بحر طبیعت مغروق تفکر شد. بعالم داخل پرداخت تا آن روشنایی جاودانی بدش بتابد و حل کننده مشکلاتش بشود. بیدل اشعارش را بمیرزا قلندر میخوانده و از وی مشورت میجسته. جوانی بیدل با آه ناله، شوریدگی و شیدایی همراه بود. سوز و گداز داشت، روزهایش در غم «او» بیگانه شد و روزها با سوزها همراه شد و از اینکه روزها رفت باک نداشت و در کنج انزوا بسر میبرد؛ میگویند تخلص خود را از این شعر سعدی الهام گرفته:

عاشقان کشته‌گان معشوقند بر نیاید ز کشته‌گان آواز

گر کسی وصف او زمن پرسد بیدل از بینشان چگوید باز

بیدل هنوز در مکتب و دبستان بود که قریحت شعری اش برانگیخت و شعر گفت. اولین رباعی اش یادگار ایام تحصیل اوست. راهبر بزرگش شاه قاسم هو اللہی نیز وی را در پیمودن راه شعر و تنمیت ذوق تشویق میکرد. گذشته ازین شوریدگان دیگری نیز بودند که بیدل از پرتو وجود آنها نور می‌گرفت و آتش چراغ خود روشن میکرد. بیدل بر بداهت شعر میگفت و داستانهای زیادی از آن موجود است که خودش در چهار عنصر نقل کرده است و استاد خلیلی در «فیض قدس» با شیرینی گفتاری که اسرار التوحید را بخاطر میدهد بنقل آن می‌پردازد. در آوان شبات بخدمت شاه قاسم هو اللہی مدت‌ها مصروف بود. شاه وزیر ابمطالعت آثار صوفیان و رسالت‌های شبلی توصیتهای میکرد. بیدل دوبار در سال ۱۰۷۶ و ۱۰۷۸ در دهلی با شاه کابلی ملاقات کرد و پس از آن در ۱۰۸۰ متأهل شد. بعد برای کسب معاش بمسلسک عسکری شاهزادگان تیموری پرداخت. بیدل از محضر مشایخ و وارستگانی مانند شیخ کمال، شاه قاسم هو اللہی، شاه فاضل، شاه کابلی، شاه ملوک،

شاه یکه آزاد افاضتها واستفاضتها کرده، کسب فیض وفضل نموده که در چهار عنصر از ایشان بتفصیل سخن میگوید. بیدل بامیرزا ظریف مامایش که عالم فقه، تفسیر واحادیث بود، یکجا بتفسیر قرآن کریم میپرداخت. و درین رشته در سال ۱۰۷۱ محضر شاه قاسم رانیز دریافتند و در سال ۱۰۷۶ در دهلی بحضور شاه کابلی نیز مشرف شد. حضرت بیدل را از قوم برلاس چغتایی گویند. بیدل در شست و شش سالگی دارای پسری شد و او را عبدالخالق نامید، که پس از چهار سال پدر را بداغ خود ماتمیرا کرد. بیدل بعمر هفتاد و هفت سالگی در دهلی وفات نمود، و در خانه خود در شاه جهان آباد (دهلی) مدفون شد و گویند که بعد بکابل انتقال داده شد. ماده تاریخی را «فیض قدس» و «انتخاب» گفتند.

۳- آثار بیدل:

بیدل سخنت نیست جز انشای تحیر کو آینه تاصفحه دیوان تو باشد
آثار بیدل محصول فعالیت ادبی کلیت دوره زندگانی اش است. از آنجا که در ده سالگی آغاز شعر گفتن کرده تا آخر عمر شعر سروده، نثر نوشته و این پیشه را از دست نداده است. دوره فعالیت ادبی وی شست و شش سال را دربر گرفت. بیدل باین درازی عمر و پشتکار آثار زیادی را بوجود آورده که امروز بدست است و به کلیات بیدل معروف است. کلیات بیدل عبارتست از:

۱- دیباچه ۲- مثنوی عرفان ۳- مثنوی طور معرفت ۴- نکات ۵- اشارات و حکایات ۶- رقعات ۷- چهار عنصر ۸- مثنوی محیط اعظم ۹- مثنوی طلسم حیرت ۱۰- غزایات ۱۱- رباعیات ۱۲- قصاید ۱۳- قطعات و قطعات تاریخی ۱۴- ترکیبات و ترجیعات (ترکیب بند و ترجیع بند) ۱۵- تشبیهات و تمثیلات. آثار نظم بیدل در حدود سی و پنج هزار بیت میشود. در حدود ده هزار مصرع متفرق سروده که آثار نثر خود را با آن زینت داده. بنا بر کثرت آثار از نظر گاهگاهی افکار متضاد هم در آثارش دیده میشود که بادر نظر گرفتن دوره های مختلف زندگانی این تضاد افکار نه تنها عجیب

نیست، بلکه طبیعی است بگفته خودش :

شعرم که بصد زبان فرود آمده است در چندین وقت و آن فرود آمده است
تورات نبوده تا بگویم که همه يك بوده ز آسمان فرود آمده است
از آنجا که دیوانهای شاعران شرق بر دیف جمع آوری میشوند نه بترتیب تاریخی
بناءً گاهی شعر آغاز جوانی باشد و اخیر عمر پشت سر هم قرار میگیرد. چون اشعار کمتر
بترتیب تاریخی فراهم میشود، کار محقق که فکر بیدل را در دوره‌های مختلف تحقیق
میکند بس دشوار میشود و بنا بر معلوم نبودن تاریخ شعرها، خواننده نمیداند که ضدیتهای
فکری شاعر چه زمانهایی را در بر میگیرد.

از آثار نثر بیدل دیباچه، نکات، رقعات و چهار عنصر بحساب میآید. از جمله
مهمترین اثر نثر بیدل که محور سایر آثار نثرش توان نامید «چهار عنصر» است که در چهار
فصل نگاشته شده، با حمد و نعت آغاز میشود. پس از سبب تألیف کتاب بمتن آغاز میکند.
در عنصر اول از ایام کودکی و صحبت با بزرگان سخن میگوید؛ در عنصر دوم از شاعری
و بداهت سرایی؛ در عنصر سوم نثرها و مقالات و در عنصر چهارم عجایب زندگانی
خود را گنجانیده است. این کتاب در مدت بیست و یکسال و در سال ۱۱۱۶ ختم شده
دارای خاتمه نیز هست.

بحر قدرتم بیدل موج خیز معنیهاست مصرعی اگر خواهی سرکنم غزل دارم

۴- مناسبت فکر و خیال بیدل :

فکر و خیال دو حادثه روانشاسی است که در یک بکمل روانشناسی بتحلیل مناسبت

فکر و خیال بیدل میپردازیم.

امام محمد غزالی مشهور ماثر غالب شاعران و عالمان در آغاز زندگانی بلسفه و حکمت
گرایید تا حدی متوجه این رشته شد که ویرادهری گفتند. در اخیر عمرش متصوف شد
توجهی خاص به دین مبذول کرد و آثار فلسفی خود را محو نمود. اما در فعالت ادبی
بیدل قابل تذکر است که درست عکس این بوده : در کودکی دیندار، در جوش جوانی

مجدوب و درویش ، در آخرهای جوانی متصوف و در آخر حیاتش فیلسوف بزندگی نزدیک گردید . مطالعت و مقایست « طلسم حیرت » و « عرفان » که نخستین را در بیست و پنج سالگی و اخیراً در ۶۸ سالگی نوشته این تکامل فکری شاعر را واضح میدارد .

زبان شعر بیدل منتها ساده است و در عین زمان زیبایی کلام را لفظاً و معنأ مراعات کرده است . در ضمن کلمات عامیانه و اصطلاحات روزانه را استعمال میکند که غالب آن اصطلاحات و لغات در افغانستان امروز مروج بوده ، بسی تکلف در گفتار روزانه بکار برده میشود . اما از نظر جمله بندی ، تشبیهات ، کنایات و استعارات ، زبان بیدل مشکلترین زبان ادبی دری است . قدرت و نیروی بیدل از این هویدا است که گاه اشعارش پیچ در پیچ و خیلی دشوار است و زمانی هم بسیار ساده و روان . تشبیهات ، کنایات و استعارات بیدل فهم تند میخواهد و سیر فکرش آسان نیست زیرا کوهست و کتل دارد و خودش نیز متوجه این نکته است همچنین زبان نثر بیدل خیلی دشوار است ؛ جمله های در از سلسله دار با تشبیهات مرکب و استعارتهای پیچ در پیچ دارد ، خصوصاً که اصطلاحات فلسفی و تصوفی را نیز متضمن میباشد و غالباً دارای معانی متعددی هم است که فهم موضوع را مشکلتر میکند . اما گاهی توجه بسجها و آغاز فقرات فهم مطلب را آسان میکند . بعضی از نقد کنندگان اظهار میدارند که بیدل برای انادت تعلیمات فلسفی و تصوفی اش با اختیار این سبک مجبور بوده ، چه افادت مطالب دقیق تعبیرات مخصوصی را ایجاب میکند ، خاصه که این تعبیرات در پرده تصوف اظهار شده باشد .

اقتدار شعر بیدل بلند و طبیعی است . غزلهایش حداقل دارای نه بیت است . و تا ۱۵ بیت میرسد و در یک قافیه و بحر چندین غزل دارد که این معرف نیروی قریحت اوست . قصاید او از یکصد و پنجاه بیت تا یکصد و هفتاد بیت میرسد . قدرت او در استعمال بحر و اوزان غیر مطبوع بیشتر نمایان است در تمام کلیاتش بیت مبتزل دیده نمیشود . روش و سبک بیدل مخصوص بخود اوست . حتی در زمان خودش از نو بودن سبک او سخن میگفتند .

وی فلک را سقف بشکافته و در سخن طرح نو در انداخته؛ مثنویهایش گرچه فلسفی و بعضاً تصوفی است، دارای نکات عالی اجتماعی هم میباشد. اختراعات بیدل در غزلیات از نظر تشبیه؛ استعارات و کنایت نیز خاصه خود اوست، پیر و ان بیدل از آن تقلید میکنند. نظم و نثر بیدل در آسیای میانه و هندوستان و پیر و انی داشته است. سبک بیدل در افغانستان تا طرزی افغان در نظم و تام محمود طرزی در نثر؛ در هندوستان تا دوره های اخیر و در ماوراء النهر (تاجکستان و ازبکستان) تا انقلاب اکتوبر تقلید میشد. اما در پیر و ان بیدل اینقدر گفته میشود که اینان تنها شکل و اسلوب بیدل و تصوف او را تقلید کرده، از آثار فلسفی، اجتماعی و سیاسی وی کمتر بهره برده اند چه آنانی که در آثار بیدل تعمق کرده اند بهتر میدانند که آثار این شاعر عالی مقام بیشتر بر پایه های فلسفی؛ اجتماعی و سیاسی استوار است. و تصوف یک جزء ضمنی آنست. ازینست که نیروی تخیل بیدل خیلی عالی بوده و آن از سبکی که اختیار کرده هویدا است. وی خیال خود را با فکر خود ممزوج کرده از آن شعر میسراید. و سبکی که بیدل در آن شعر سروده به سبک هندی معروف است.

بیدل بحدی باریک می اندیشد که بلندی قصر معانی را بنا بر بلند فطرتی خود داند و اندیشه بلندش نردبان است که سخن بر آن قرار گرفته:

بیدل از فطرت ماقصر معانیست بلند پنایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما
یا اینکه بدون نردبان بر فلک میرسد و یکشنبه صدساله میرود:

باوج آگهیت نردبان نم یخواهد نگاه تا مژه برخاسته است بر فلک است

در اظهار ملامت و تمایل بغم و الم گوید:

غمم دردم سر شکم اله ام خون دلم داغم نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم
شاعر بیاندی مقام خود اعتقاد داشته آنرا اظهار کرده است:

مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد
مبالغه و اغراق آنست بیت سعدی را که گوید:

چشم تگگ شخص دنیادار را یاقناعت پر کند یا خاک گور
چنین ساخته:

ز چشم حرص یقین اینقدر دارم بیدل که خاک گور هم این درد را دوانشود

هجوم جلوۀ یسار است ذره تاخر شید بحیرتم من بیدل دل از که بردارم

۵ - تفکرات بیدل:

بیدل شاعر فطرت است، اسرار طبیعت را جستجو میکند و فطرت او همان آیینۀ معجز نمایست که وجوب و امکان در آن انعکاس میکند و هر سخنی که از خاسته اش میتر اودالهامست. بیدل شاعر آزاد است و آزاد فکر میکند بمکتب های فلسفی و متون استناد نمیکنند و خودش بتحقیق میپردازد. گویا فلسفه اش تجربی و انطباعی است اینست که بطور ضمنی بغالب افکار و اراتماس میکند، از تجربتها و انطباعات خود سخن میگوید، آنچه را محقق میدانداظهار میدارد، بشیوۀ اصالت تحقق و پوزیتویستها افادت مطلب میکند.

بیدل مانند اهل تحقق پوزیتویستها، (انسان) را مرکز تمام فعالیتها ی طبیعت و محور فلسفۀ خود قرار میدهد، و از این نگاه از من دیکارت فراتر میرود. دکارت (من) راستون و استناد گاه استدلال و دانش میداند، (من) بیدل ستون فقرات دیوان اوست که تمام جهان و عالم را از آیینۀ (من) نور میدهد.

و از استاد سخن و فکر پیروی میکند آنجا که موای معنوی گفته:

باده از ماست شدنی ما ازو قالب از ماهست شدنی ما ازو

بیدل راست:

بیش از آن است در آیینۀ من نور که بهر ذره دو خورشید نمایم تقسیم

«انسان» را بیدل عنصر فعال و روح سیال جهان می شمارد و با صحاب تحقق

نزدیکتر میشود:

عشق انجمن است در نظر نیست رنگ است و بهار جلوه گر نیست

اسرار جهان هست و گر نیست (من) میگویم کسی دگر نیست

این طرفه که از خودم خبر نیست

ازین مثال برمی آید که بیدل برای طبیعت و جهان مادی روحی قایل است

که آنرا در حرکت می آورد و این روح همان (Ego) در فلسفه های نو غربیست که سویی به (من) تعمیر کرده .

هیگل فیلسوف آلمانی در (روش مناظرت) خود اظهار میدارد که (حقیقت) را نمیتوان با مفهومی مجرد نشان داد، حال آنکه حقیقت یک حادثه متحرک و یک عملیه مناظرت است که نمیتواند مفهومی مجرد را با تمام معنی نمایندگی کند، چه این مفهومیها تنها یک قسمت موضوع را روشن میدارند بناءً حقیقت گاهی این و گاه آنست و بدین معنی یک عالم تغییر، ضدیت، تحول و انقلاب دیده میشود نباتات، انسان بوجود می آیند، نمو میکنند و از بین میروند. همچنین آب، یخ و هوا بهمدیگر تبدیل میشوند. جنگلها، زغال سنگ و حیوانات، فوسیل میگردند، ملتها، اقوام، مؤسسات می آیند و میروند. خلاصه تمام عالم در یک تغییر، در یک انقلاب مادی و معنوی است. بیدل با آنکه در حدود یکصد سال پیشتر از هیگل از دنیا رفته بود این مطالب را درک کرده و بدان تماس نهوده است، جهان را متحول میداند و با اصحاب اصالت ماده همنو است :

در عالم انقلاب ز نهار بردن هوس ثبات مگمار
جمعیت وهم مغتم دار پرواز نما و خوابش انگار

بالین کسی تهی ز پر نیست

در اینجا بیکی دو فکر بیدل از نظر فلسفه تماس نمودیم، حال آنکه وی صدها و شاید هزاران نظر فلسفی دارد. اما باید گفت چون وی از نظر مسلک شاعر است نه فیلسوف بناءً در فلسفه کدام مکتب خاصی را تعقیب نمیکند و افکار فلسفی او مخلوطی از نظریات مختلف فلسفی است که در هر مقام آن با آینه حیرت روبروست و مداح فطرت است :

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بماند پایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما
از هیچکس نیم صله اندوز بیش و کم مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری

۶- تأثیر سبک معروف بهندی در ادبیات افغانستان:

واقف قندهاری (لاهوری): واقف از اهل قندهار است سپس در لاهور زندگانی بسر برده به لاهوری معروف شده، غزلیاتش ساده و روان است.

«افسانه»

واقف قندهاری «ثم لاهوری»

بهار آمد ز خویش و آشنایی گانه خواهم شد
 که گل بوی تو خواهد داد من دیوانه خواهم شد
 نخواهم از سرم سودای گیسوی بتان رفتن
 خدا ناخواسته گر چوب گردم شانه خواهم شد
 شراب صاف گر پیر مغان دارد در یغ از من
 قناعت پیشه ام در دی کش میخانه خواهم شد
 چه مشکلیها بخود آسان پسندیدم نمیدانم
 که خواهم شد پسند خاطر او یا نخواهم شد
 بامیدیکه بوسم نعل یار میگساری را

شوم چون خاک و خاکم گل شود پیمان خواهم شد

ز لیخا دید چون در خواب یوسف را نهان میگفت

کزین خوابی که دیدم عاقبت افسانه خواهم شد

نه ای دیوانه چون من ای نصیحت گو مگو پندم

گمان داری که از پند تو من فرزانه خواهم شد

ز یک لطفیکه فرمودی بخود همسایه ام کردی

امیدم هست کز لطف دگر همخانه خواهم شد

کلیم: ابوطالب کلیم همدانی متوفی (۱۰۶۱) مالک الشعراى شاه جهان بود. اشعارش

در افغانستان و هند مشهور شد. مفردات نغز و پر معنی سروده است. در ابتکار و مضمون آفرینی ویراستوده اند. وی در همدان کاشان و شیراز زندگی کرد و در عهد جهانگیر از راه افغانستان به هند رفت و پس از یک سلسله زحمات ملک الشعراى شاه جهان شد و مدتی هم در کشمیر بسر برده، وی بی اندازه حاضر جواب بدیهدت گوی و در قصاید غزلیات و مثنویات ماهر و توانا بود. متانیت و شکوه قصیده درین دور تنزل

نمود ، رنگ غزل غالب گردید . اصل کمال و جوهر خاص کلیم نیز در غزل جلوه گر شده که در آن خیال آفرینی نموده .

مدعاه مثل و حسن تعلیل بکار برده محاورات روزانه را در شعر استعمال کرده است از مضمون آفرینی و حسن تعلیل اوست :

می نهم در زیر پای فکر کرسی از سپهر تابکف می آورم يك معنی بر جسته را
 يك رهبرم درین شب تاریك بر نخورد چون آفتاب دست بدیوار میکشم
 مدعاه مثل :

جز سو ز عشق نیست سراسر بیان ما
 مدعی گر طرف مان شود صرفه اوست
 مقبول روزگار نگشتیم و ایمنیم
 روشندان حباب صفت دیده بسته اند
 چون شمع يك سخن گذرد بر زبان ما
 زشت آن به که بآینه برابر نشود
 مارا که بر نداشته چون بر زمین ز ند
 روزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست
 نیروی تخیل :

ماز آغاز و زانجام جهان بیخبریم
 شکر چشم تو کند محتسب شهر کزو
 اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
 هر کجا میکده ای هست خراب افتاده است
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
 در کیش ماتجرد عنقا تمام نیست
 روپس نکرده هر که ازین خاکدان گذشت
 در فکر نام ماندا اگر از نشان گذشت
 زانقلاب سپهر دور و عجب دارم
 تا شود قبرش زیارتگاه ارباب ریا
 که بیقراری مارا يك قرار گذاشت
 خویش را زاهد بزیر گنبد دستار کشت
 این غزل بدیع نمونه کلام با انسجام و جملات مستحکم اوست که جز یکدوبیت
 آن بقیه بسیار معروف و در موارد مختلف بدان استشهاد میشود :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
 از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار
 ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
 روپس نکرده هر که از این خاکدان گذشت
 يك نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت

طبعی بهمرسان که بسازی بهعالمی
 در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست
 بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
 بدنامی حیات دوروزی نبودیش
 یگروز صرف بستن دل شد باین و آن
 روزی دگر بکنند دل زین و آن گذشت

صائب: محمد علی صائب پس از کلیم از بزرگان شاعران دور جهانگیر و شاه جهان و مخصوصاً جلال الدین اکبر بود وی از خانواده محترمی بود و نخست در /۱۰۱۰/ هجری در تبریز تولد گشت و بعد در اصفهان تربیت شد. در اوایل جوانی سفر مکه و مدتی در کابل اقامت کرد و مورد توجه ظفرخان والی کابل که شخص صاحب ذوق و دارای قریحت شاعری بود قرار گرفت و در مدح او قصایدی بگفت. چنانچه قصیده معروفش در وصف کابل و گردیز بمدح وی محصول همین دور است که مطلع آن اینست:

(خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش که ناخن بردل گل میزند مژگان هر خارش)
 صائب بسوسيله ظفرخان بدر بار شاه جهان آمد و در کابل وی مسافرتها کرد و با ظفرخان کشمیر را سیاحت کرد و بعد بایران رفت و بدر بار صنفویها مدتی بسر برد و ملك الشعراء شد، بالاخره در /۱۰۸۰/ وفات نمود.

صائب غزلیات اکثر شاعران را استقبال کرده است و در مقطع مصراعى از آن غزل را تضمین نموده، وی در تمام انواع شعر و سخن طبع آزمایی کرده؛ قصاید مثنوی و غزل دارد مگر غزلیاتش از آندوی دیگر برتری زیادی دارد. طبع وی روان بود و مرتجلاً شعر میگفت روزی این ترکیب را که معنی نداشت بوی خواندند:

دویدن، رفتن، استادان، نشستن، خفتن و مردن. صائب مصراعى بوی افزود:
 بقدر هر سکون راحت بود بنگر تفاوت را دویدن، رفتن، استادان، نشستن، خفتن و مردن
 صائب منتخباتی از اشعار قدیمان و متأخران درست کرد که استقبال نیکی یافت

چه وی اشعار بلند و نادری را انتخاب کرده بود که عصاره و جوهر دیوان همان شاعر بود و این انتخابات وی با شاعری وی برابر است. از مختصات شعر صائب تمثیل است که آنرا ارتقای مزید بخشید و برای مضامین اخلاقی خاص کرد. در اشعارش مضامین خیالی و افکار بکر بکثرت موجود است. فصاحت زبان است حکام جملات و انسجام الفاظ و بکار بردن محاورتها و برابر تری بخشیده از مفردات اوست :

شب که صحبت بحديث سر زلف تو گذشت هر که برخاست ز جاساسله بر پا برخاست
 یادگار جگر سوخته مجنون است لاله ای چند که از دامن صحرای برخاست
 گفتگوی کفر و دین آخر بکجا میکشد خواب يك خواب است اما مختلف تعبیرها
 نه شبم است چمن را بروی آتشناک عرق ز روی تو کرده است گل بدامن پاک
 تو فکر نامه خود کن که می پرستان را سیاه نامه نخواهد گذاشت گریه تاک
 دلم بپاکسی دامن غنچه میلرزد که بلبلان همه مستند و باغبان تنهاست
 چشم عاشق ز تماشای تو چون سیر شود هر نگه سلسله جنبان نگاه دگر است
 اینقدر کز تو دلی چند شود شاد بس است زندگانی بمراد همه کس نتوان کرد
 عشق بی پروا چه میداند زیان و سود را شعله یکسان میثما رد بیدمشک و عود را
 غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیدا است
 کثرت موج ترا در غلط انداخته است ورنه در سینه در یا گهر را زیکیست
 دور دستان را با حسان یاد کردن همت است ورنه هر زخلی پپای خود ثمر می افکند

ج: ادبیات در عصر درانیها ۱۱۱۹ - ۱۲۵۸ هجری:

۱- ادب پروری هو تکیها و جنبش ملی:

بالاخره هو تکیها در افغانستان با میرویس بر سر اقتدار آمدند و با شهامت تمام قندهار و برخی حصص را از صفویها استرداد نمودند (۱۱۱۹) با صفهان (پایتخت ایران آنروز) حمله بردند و آنجا را استیلا نمودند و شاه عباس با کمال احترام تاج شاهی

خود را بسر شاه محمود هوتکی گذاشت، که وی امپراتور افغان و ایران گشت (۱۱۳۵). این خانواده علم دوست و ادب پرور چه بزبان دری و چه بزبان پښتو توجه عمیق مبذول داشتند و شهزادگان هوتکی بعلم و ادب میپرداختند و اهل فضل و شعر نزدشان گرامی بود.

پس ازینکه حاجی میرویس غاصبان را از مملکت بیرون راند و حکومت افغانستان را بنیاد گذاشت، فرصت دست داد که بفرهنگ و علوم پردازند. پس از وفات میرویس شاه محمود پسرش بسیستان و کرمان لشکر کشید و چون در (۱۱۳۵) بتسخیر اصفهان پرداخت. برادر خود شاه حسین را در قندهار پادشاه ساخت و از فراتاغزانه را باختیار او گذاشت و خطبه و سکه بنامش کردند.

شاه حسین پادشاهی فاضل و شعر دوست بود که در (۱۱۱۴) متولد شد و نزد ملا یار محمد هوتک تحصیل کرد، فقه، تفسیر، منطق و بلاغت آموخت.

صاحب گنجینه پنهان یا (پته خزانه) مینویسد که شاه حسین در ارگ قندهار هفته یکروز در کتب خانه دربار میکرد و در آن مجلس، عالمان، شاعران و فاضلان جمع میشوند که مؤلف کتاب نیز در آنجمله میبود و ابیات و اشعارشانرا بقلم مینوشت. گوید که کتاب دیوان شاه مرتب شده گاهی به پښتو شعر میگوید و وقتی بپارسی میل میکند شاه حسین در هر دوزبان مقتدر بود و شعر میگفت. سپس شعر سروده را با استاد العماء ملا یار محمد قراءت مینمود تا سهو و سقم آنرا زایل کند و مینویسد که در اشعار پادشاه سهو کمتر دیده میشد و همه عالمان ببلاغت و فصاحت آن قایلند و بشنیدن آن مایل شاه حسین کاتبان را پیشاور فرستاد تا نقل دیوان رحمان با بار ابیاورند. همچنین به محمد هوتک مولف این کتاب بنابر تألیف «خلاصه الطب» در علم طب صد صلاحه داد.

محمد هوتک مینویسد، روزی در قصر پادشاه مجلسی بود و فاضلان و عالمان در آن فراهم آمده بودند، ناگاه خبر رسید که قاصد آمده است و از جای دور پیغام آورده

است. ملازغفران بیرون رفت پس از مدتی بمجلس آمد و مزده فتنح شال و ژوب را داد و برسد آهت شعری در تبرك آن عرض كرد و در آن شال زعفرانی خواست. پادشاه شال زعفرانی بوی داد و در مجلس بتمام حاضران شالها بخشید و بانعام پادشاه سر بلند شدند. رید یخان باشاه محمود باصفهان رفت و شرح جنگاورینهای ویرا بچهار هزار بیت نوشت و (محمود نامه) اش گفت. در برابر هزار طلا صله گرفت. اما آن صله در چند روز صرف یاران کرد.

بیست و دو تن از شاعران دربار شاه حسین را که غالباً بهر دوزبان دری و پښتو شعر میسرودند، محمد هوتک (بشمول خودش و پدرش) در تذکره خود با شرح حال و نمونه کلام یاد کرده است و پنج نفر از زمان شاعر آندور را معرفی میدارد که مشهورترین آنها زینب دختر میرویس خواهر شاه محمود و شاه حسین است، که با فضل و کمال بوده بزبان دری و پښتو شعر میسرود. مرتبه ای که در مرگ شاه محمود برادرش سروده خیلی پرسوز است.

اما دولت هوتکی با عمر کم و گرفتاریهای زیاد، فرصت بیشتر و زمینه مساعدی برای ارتقای علم و ادب در کشور نیافت و شاهان سدوزایی نیز بیشتر به جدالات علیه انگلیسها در هند و توطئه های شان در داخل و خانه جنگیها مصروف شدند و از توجه شان بفرهنگ و هنر کاست، اما با آنهم برخی ازین شاهان خود اهل ذوق و ادب بودند.

۲- پادشاهان شاعر: احمد شاه، تیمورشاه، شاه شجاع:

اعلیحضرت احمد شاه درانی مؤسس سلاله سدوزایی افغانستان است. وی یکی از سپهسالاران نادر افشار بود که پس از قتل نادر در قندهار بسلطنت رسید. با وجود گرفتاریهای حربی، تنظیم کشور و حمله های متعدد و اشتغالات سیاسی پادشاه علمدوست و عادل بود. وی دارای يك دیوان بزبان دری و يك دیوان بزبان پښتو بود. از وست: ما بصالحیم و فلک در پی جنگ است اینجا دل ازین حادثه بسیار بتنگ است اینجا ما تباهی زدگانیم درین بحر فنا تخته کشتی ما پشت نهگ است اینجا

ای وای بر امیری کز داد رفته باشد مظلوم از در او ناشاد رفته باشد
اعلیحضرت تیمورشاه پسرش که پایتخت را از قدهار بکابل نقل داد و به ادب
و دانش میپرداخت، دیوانی از و مانده است که اخیراً نسخه‌ای از آن بقلم غلام محمد
کابلی از طرف صدراعظم دکن بدست آمد و دارای ۲۱۹ غزل و پانزده رباعی
و یکتعداد ابیات است. یک نسخه دیگر آن در کابل دیده شده، نسخه سوم در کتابخانه
عبدالمحمد مدیر چهره‌نمای قاهره مییابد. اینک نمونه‌های از وی را اینجا درج می‌کنیم:

شکوه از کو کب اقبال ندارم تیمور-ور تخت شاهی بود از طالع فیروز مرا
میکنم تیمور دایم شکر احسان خدا داده تخت سلطنت آن ذات بیهمتای مرا
چون از کمین سرما تر که ان گشادند بر کوهسار کابل خفتان ز نقره دادند
سلطان دی چو بگذشت بر تخت عاج فوجش دست ادب بسینه در پیش استادند
فرمود تا نمایند تاراج گستان را دست تطاول آنها بر گلستان گشادند
اشجار باغ یکسر بسی برگ و بار گشتند داد برهنگی را اطفال شاخ دادند
چون فوج دی در آمد در باغ بهر یغما شمشاد عرعر و سرو لرزیده استادند
گاشن کشیده بر سر از برف چادر آنجا ریحان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند
شد موسم زمستان مستان به بزم شادند درهای عیش و بر رخ از هر طرف گشادند
مطرب بده بشارت « پیران پارسا را » شکرانه گو حریفان در پای خم فتادند
گلبن شگوفه دارد از برگ در گلستان جمعی بر آن تماشا روسوی باغ دارند
اعلیحضرت شاه شجاع پسر تیمورشاه نیز به ادب و شعر پرداخته. دیوانی بزبان
دری دارد که غالب اشعارش را در زندان لودیانه هند سروده. این کتاب در هند بمراتب
چاپ شده و نسخه‌های مغلو ط آن بدست است. شاه شجاع نثر نویس نیز بوده است و در
کتابی که بواقیع شاه شجاع موسوم است و از طرف مشی اش نگاشته شده است،
قسمتی را خودش بحیث خاطر ات نگاشته است.

شهباز نادر پسر دیگر تیمورشاه نیز شعر می‌گفته است: که در زمان سلطنت زمانشاه

بعمر ۲۱ سالگی در سال (۱۲۳۰) فوت کرده و در چهارباغ عمومی کابل دفن است .

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| هر چند بشاه-زادگی مشهورم | نبو د سرو برگک سلطنت منظورم |
| از سلسله نادر و تیمورم لیک | نادر بگدایی درش مسرورم |
| نادر چه شد از صلب شه تیمورم | از دوده نادر بجهان مشهورم |
| گردوست گدای درخویشم خواند | عارست ز ملک قیصر و فغفورم |

از شهزاده نادر پسر شاه شجاع متخلص به «دری» که شعر میسروده:

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| بتی دارم برو چون مه وای چشمان مستتیش | دو افعی حلقه هابر بسته و بر گل نشتتیش |
| کمان ابروی پیوسته کشیده گوش تا گوشش | مژه خنجر بدستتیش نگه زاوگ شکستیش |
| برخ زلف سمن فرساز فرط جوش استغنا | چون زلف گل فگندستش جو سنبل بر شکستیش |
| طمع زان ترک تاتاری مدارید از وفا داری | که هر عهدیکه هستتیش بیک ناگه شکستیش |

۳- سبک بیدل و افغانستان :

حضرت میرزا عبدالقادر بیدل طوریکه دیدیم از بزرگان شاعران سبک معروف بهندی و بزرگترین عارف ایندورست، که یکی از پدران وی از بدخشان بکابل آمده بعد بهندرفته اند و بنا بر مطامعات اخیر بیدل را پس از وفات و دفن در دهلی پسانها بکابل نقل داده، در حوالی خواجهر و اش کابل بخاک سپرده اند . بیدل یگانه شاعر بزرگ و دارای مکتب مستقلی است درین عصر که از حیث عرفان و تصوف در حلقه های ذوق و حال افغانستان مقام و منزلت بلندی را کسب کرد و پس از مولانا جلال الدین بلخی بزرگترین شاعر عارف پنداشته شده، مورد احترام و اراد تمندی قرار دارد .

کلیات وی اعم از دیوان غزلیات و نثر وی مخصوصاً چهار عنصر در مجالس ادبی خوانده می شود و بنا بر رشته و طنداری با علاقه و حرارت تام اشعارش نقل قول و استشهاد میشود . در بدخشان و مزار شریف مخصوصاً به بیدل و کلیات او ارادت خاصی ورزیده میشود که حتی در هر خانه پس از قرآن کریم یک جلد کلیات بیدل موجود است . در پنجشیر نیز بیدل خوانده میشود . همچنین در کابل و سایر نقاط افغانستان به آثار

بیدل پرداخته شده که معیار ذوق و شعر شناسی گشته است. بنابر این سبک بیدل در افغانستان بیگانه نبوده همه کس حتی بیسوادان در طول حیات خویش لا اقل چند غزل او را شنیده و یا چند بیتی از او بیاد دارند.

چون نظم و نثر بیدل معیار شعر شناسی و سخن سنجی گشته، شاعران و اهل حال کلمات ویرابحیث منبع و منشاء الهام دانسته بدان مشغول شده اند، از وی پیروی و اقتفاء کرده اند، غزلهای ویرامخمس کرده اند؛ شعر و نثر و حتی تصوف و عرفان ویراسر مشق و نمونه قرار داده اند. در آثار بیدل آنچه بیشتر ذوق و قریحت مردم را برانگیز میبخشد بعلاوه سخن گرم و آتشین، روح رادمردی، راستی و یک دنده بودن، همت عالی، طبع بانداو که باروحیه ساحشورانه و یک دند مردم کهسار افغانستان سازگار است و بدان علاقمنند، استعمال لغات و کلمات دری مروج در افغانستان است که آثار خود را بزبان افغانستان نگاشته ازین است که این شاعر بزرگ و ملی افغانستان همواره بر شاعران ما بعد موثر بوده، سبک و شیوه وی را پیروی کرده اند و تا هنوز شاعران بزرگی پیروی و اقتفاء میکنند.

۴- شاعران برجسته دوردوزاییها: احمد انصاری، عاجز و عایشه درانی :

از معروفترین شاعران متصوف ایندور که در حلقه حال و ذوق شهرت و تأثیر بسزادارد، سعدالدین احمد انصاری مشهور بحاجی صاحب پایمنار صوفی باذوق است که کتاب «شور عشق» ویراصوفیان بذوق میخوانند.

مولد و موطنش ده یحیی از حوزه کابل است، مولفات وی آنچه مشهور است «شور عشق»، «شورش عشق»، «جوش عشق»، «رموز عشق»، «ساز عشق»، «نیرنگ عشق»، «فرهنگ عشق»، «آهنگ عشق»، «یمین الایمان»، «کشف المحققین»...

اند که بیشتر تصوفی و عرفانی است. احمد انصاری بسفر حج نیز رفته در سال ۱۱۷۱ بوطن مراجعت کرد و بارشاد در طریقه غوثیه میپرداخت. ازوست:

ففر و الی الله

زهر خیال که داری بخویشتن بگریز بگفتمت که ز طوارجان و تن بگریز
 نگویمت که برون شوز مالک چهار ارکان سفر ز هستی خود کن ازین وطن بگریز
 به پنج حس مکن اوقات خویش را ضایع درون خلوت دل شوز انجمن بگریز
 جمال بهره کون و مکان حجاب دل است نظر بهو کن و لب بند در کفن بگریز
 اگر بعصمت ارواح پرده می پوشی چو یوسف از در تن چاک پیرهن بگریز
 نشین غریق تصور چو صورت دیوار ز خور دو خواب و ز کردار مردوزن بگریز
 بخاکروبی درگاه اهل دل میکوش بد ستگیری یزدان زا هرمن بگریز
 ز شور عشق نکردی بگوش دل چیزی بیک نگاه بهستی ذوالمنن بگریز

میرزا العل محمد عاجز پسر ملا پیر محمد طبیب، از طبیبان دربار تیمور شاه سد وزایی بود که در سیاه سنگ کابل دفن شده و دیوان شعر دارد و در شعر خود از بیدل پیروی نموده است. وی دو اثر نثر هم دارد. شاعر خوب و با ذوق بود، دیوان او متضمن قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و معما می باشد.

تازه رو باشد جنون از داغ سودای دلم حال روی این عروس است از سویدای دلم
 میکند هر شب مشام آسمان را عطربیز آه یعنی عنبر سر جوش سودای دلم
 تا تو ساغر میکشی بامدعی در انجمن از می حسرت شود لبریز مینای دلم
 تا خیال چشم مست را تصور کرده ام موج خیز گرد و حشته است سودای دلم
 در ره خوبان درستی از من بیدل مخواه صد شکن دارد ز زلف او سرا پای دلم
 جامه دیوانگی را در ازل از روی صنع دوخت خیاط ازل بر قد و بالای دلم
 هر طرف از داغ گلها کرده چندین لاله زار میتوان ماندگهی بهر تماشای دلم
 «عاجزم» در انتظار یک تماشا عمرها است چشم شوخت بر نمی آرد تمنای دلم

از نثر مصنوع اوست که بنظم هم خوانده میشود:

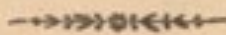
ذات و الاصفات و حان زمان - منبع جود و لطف بی پایان باد + عین ملجای عاجز

افغان- وقوی ساز بیچارگان و هرافغان - سلمه الله دایماً دایم سایه پررافت یزدان
 باد + عرض اینکه - یوم + که من زار و عاجز و حیران را - بهمراه خود از الطاف
 جانب باغ خود در رکاب کشان + برده بودند از بر عطیه جاوید فخرم باوج گاه کشان
 سرسانیده بود چاشت بباغ + میوه اقسام بود - لیک از آن ...

...

از زنان شاعر این دور که در عصر تیمور شاه میزیسته عایشه درانی دختر یعقوب علی خان
 توپچی باشی قوم اچکزی ساکن اونیچی باغبانان کابل است. دیوانش در سال ۱۲۳۲
 تمام شده، این بیت بدیع را بر بداهت در وصف غروب گفته:
 شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون مگر خورشید را کشته که دارد امن پر خون
 پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر در سال ۱۲۲۷ کشته شد از مرثیه ای که گفته اینست:
 رنجها بسیار بردم ای ضیاً چشم من صفا میدان شدی هم شاعر شیرین سخن
 عاقبت از گردش افلاک و بخت و اثر گون خورده ای تو تیشه را بر فرق خود چون کوهکن

مرحوم م. ح. ژوبل



ادبیات و میانه دری

نگارنده: عبدالقیوم قویم

۴۰

سرود:

کلمه سرود در لغت معنای سخن، تفنن، خوانندگی، سماع، رقص و آواز (۱) را می‌رساند. اما در اصطلاح عبارت از شعری است که سراینندگان آنرا توأم بنا آهنگ موسیقی و یا تنها با آواز تهیه می‌سرایند. سرودها نشانه ذوق و علاقه مردم و در حقیقت منعکس کننده عواطف و احساسات آنها در موارد گوناگون به انواع مختلف است. سرودها از ضروریات اساسی زندگی انسانی نشأت کرده بدان سبب لازم است درباره آنها عمیقاً مطالعه و تحقیق بعمل آید. سرودها از قدیمترین روزگاران به اینطرف تخم انکشاف هنر گویندگی بوده است، انسانهای بدوی که پای کوبان و دست افشان، بصورت دسته جمعی، لحظاتی متوالی را در سردادن آوازهای سرور انگیز و هیجان آور توأم با بلند کردن صداهای شبیه به دهل یا کدام آله دیگر، مثلاً شاخهای سوراخ شده حیوانات وحشی که تولید صدای نموده، صرف می‌کرده اند؛ یا انسانهای کنونی که سرودهای نغمه و فرح بخش می‌کنند و آنها را توأم با آلات موسیقی و با بصورت جداگانه می‌سرایند. گوییم احساسات و عواطف خویش را بروز میداده اند. آنها در حقیقت هر دو گروه انسانی (بدوی و متمدن) هنر گویندگی و خوانندگی را ابراز داشته اند. منتها گروهی بشکل ابتدایی و گروه دیگر به قسم منکشف، عملی را در یک ساحه معین انجام داده است. لیکن با غور

(۱) فرهنگ نفیسی ج سوم ص ۱۸۹۰. فرهنگ اندراج ج سوم ص ۲۴۲.

و تعمق میتوان پایه و مایه این هنر منکشف را در آن هنر ابتدایی جستجو کرد. در اینجا يك نکته را باید خاطر نشان ساخت ، و آن اینست که کلمه سرود باید به معنی وسیع آن استعمال شود تا صرف پای جنبه موسیقایی آن در میان نیاید. در اینصورت مقصد از سرود همان اشعاری است که مردمان گوشه های مختلف کشور، در مواقع خاص بوسایل گوناگون آنرا می خوانند.

گویندگان بسیاری از سرودها، مانند گویندگان بسیاری از دوبیتی ها معلوم نیستند. بنابراین سرود مال مشترك افراد يك جامعه است؛ این بخشی از ادبیات عامیانه مانند سایر بخشهای آن محصول انعکاس زندگی معین اجتماعی است و در حقیقت زندگی اجتماعی انسانها یگانه سرچشمه همه بخشهای ادبیات است. بدین ملحوظ تحقیق در این موضوع از ضروریات است. تحقیق در این ساحه ممکن است از نگاههای گوناگون صورت بگیرد. مثلاً از نگاه شکل و از نظر محتوی. مگر بدبختانه تا کنون در این موارد یا هیچ تحقیق صورت نگرفته و یا اگر صورت گرفته باشد، نمیتوان انگشت تأیید بر آن گذاشت. در مورد شکل اول که وزن سرود و دیگر اشعار عامیانه را در بر می گیرد، نخستین بار کسیکه متوجه شده، پروفیسور «مار» زبانشناس و مستشرق شوروی است. او وقتیکه درباره یافتن وزن اشعار پهلوی سخن می راند، توجه متتبعین را در خصوص تحقیق اوزان اشعار محلی و عامیانه معطوف می سازد (۱). اشعار عامیانه را طوریکه بعضی ها کرده اند - نباید یکسر به محك اوزان عروض بیازماییم؛ بلکه باید دقت نماییم که وزن هجایی بهترین قالبی است که اشعار محلی و عامیانه در آن ریخته شده است. این حقیقت در سرودهای قدیم دری که فعلاً در تاریخ ادبی ما موجود است نیز صادق میباشد.

تحقیق درباره محتوی سرود و سایر اشعار عامیانه دری نسبت به وزن و شکل

(۱) تحقیق انتقادی در عروض فارسی تألیف پرویز نائل خانلری ص ۲۹

آن بیشتر حایز اهمیت است. زیرا اینگونه اشعار در هر شکل ووزنیکه باشند، منظور اساسی از آنها معنی و مفهومی است که در آنها پرورده شده است. این معنی و مفهوم انعکاس از عواطف و احساسات مردم است. عواطفیکه از خوشی و غم، لذت و رنج، آرامی و ناآرامی، کامیابی و ناکامی، جوری و ناجوری و مسائل گوناگون دیگر نشأت کرده است.

اینک پاره‌ی از سرودهای ولایات تخار و بدخشان را برمی‌گزینیم و تا جاییکه لازم افتد در مورد هر یکی از آنها بحث می‌نماییم. مایقین داریم ارزیابی و مطالعه این میراث ادبی برای محققان تاریخ ادبی کشور ما که می‌خواهند در فراهم آوردن یک تاریخ ادبی با ارزش گامهای متین و همه جانبه بردارند خالی از فایده نخواهد بود.

الغانه جان

الغانه جان نام سرودی است که در اثنای یک نوع بازی که تقریباً شبیه به اتن ملی پنبتونهاست، خوانده میشود. دختران خردسال و بعضاً پسران خردسال بالای بامها و در میدانهای هموار، دست بدست یکدیگر میدهند و گرد یک دایره، رقص کنان این سرود را با آواز بلند و با ترتیب مخصوص می‌خوانند:

الغانه جان الغا نسه

تۀ توت بیدانه

صندوق سرخ یکدانه

تکیه نکن میشکنه

ای (۱) جمال (۲) بافتم

او جمال بافتم

پس پشت پر تا فتم

(۱) بکسر الف مخفف این . (۲) جمال: اینجا موی سر (گیسو).

میر ماه بوده گند کرد
 صد طلاق زن کرد
 «عبداللہ جان» در کتل
 اسپش «گل کبوتر»
 نیزه زده در جگر
 کوخور (۱) خون جگر
 قوقوی «اوسی»
 قوقوبرگ چنار

ای جمال کیستک
 این جمال اوسی
 اوسی کار دکشید
 میر ما بار کرد
 سوی «قالمتزار» کرد
 قالمتزار ره لاله گرفت
 خون گوساله گرفت
 کوچک کوچک دنیا له
 ماره کجامیبره
 خانه «محمدولی»
 محمدولی کشته شد
 کشته و در مانده شد
 غرغزک (۲) بخت تو

(۱) خور: خواهر. (۲) در این سر و دبعضی از کلمه های لهجه های پامیری دیده میشود.

در کوچیکاتخت تو

آوی چلم موی تو (۱)

کلچہ فتیر (۲) روی تو

«میرزا امک» شوی تو

الغانه جان الغانه

الغانه جان الغانه

تہ توت پیدا نه

دختر کامی خانه

در این سرود طوری که ملاحظه میشود، نام بعضی اشخاص آمده است. چنین می نماید که اینها اسامی قهرمانان محلی بوده است. گویا ایشان از طرف امیری بجهنگ فرستاده شده اند، مگر قوای متخاصم آنها را نابود ساخته است. نام این اشخاص ظاهراً «عبداللہ جان» و «محمدولی» است. گرچه اینها کشته شدند، اما خواهری نداشتند که سوگواری کند و بر مزار آنها اشک بریزد، «میر» برای گرفتن انتقام صد سوگند می خورد، لیکن معلوم نیست که بکام خویش می رسد یا نه در این سرود بیک نام دیگر (اوسی) (۳) بر می خوریم. این شخص ظاهراً نبرده و جنگ آور می نماید، اما آشکار نیست که وی از طرفداران محمدولی و عبداللہ است یا از مخالفان ایشان. «میرزا امک» نیز یک نام دیگر است ولی جز اشاره بی از پیوند وی با زنی دیگر کدام مطبی در باره، وی ارائه نشده است.

(۱) در نزد عوام عقیده است که آب چلم موی سر را سیاه و دراز می کند

(۲) کلچہ فتیر: اینجابه معنی گرده است در اصل فیتریک قسم نان ضحیم گرد می باشد و در اینجاری به فیتیر

تشبیه شده و وجه شبگرد بودن است.

(۳) این نام مشابه است به نام «اوسی خان» یکی از قهرمانان قصه «گور آغلی» (در گورزاده شده)

چنانکه هیچ دلیل وجود ندارد که این «اوسی» همان «اوس خان» فرزند گور آغلی سلطان باشد که در باره

وی تقریباً پیش از پنجاه قصه هیجان انگیز عشقی در حافظه بعضی از دریگویان ولایات شمالی و شمال

شرقی کشور است.

قاقا

قاما ای قاقا

ته توت خا نقا

خانقا بازار رفت

باگریه وزار رفت

کیلینچه (۱) خمیر کرد

باوام به ایزم (۲) رفت

داس و بندش گرم شد

داس و بندش باغ ما

سیب سرخ و نار ما

مهمان نو

ای (۳) بالا او میایه

بوی پلاو میایه

خانه ره جا رو کنین

مهمان نو میایه

یا رک جان

یارک جان بیابکابل رویم

گابه کابل گاه به سیل گل رویم

قمری شوم دم (۴) لوی (۵) دالانت ای

یله کنم قنف گریبانت ای

خاک شوم دم صف مژگانت ای

(۱) کیلین : سنو (۲) - ایزم : هیزم - مفتح الف مخفف از (۴) دم : دره لو : لب

دگانه (۱)

دگانه جان دگانه

بیریم ته دولا نه (۲)

جرینگس (۳) دستوانه

دری (۴) سال وزمانه

غنیمتیم دگانه

بخوان بیتی دوستانه

سرود فوق را دختران وزنان در اوقاتیکه به سیل و تفریح میروند ، میخوانند

کرته مخمل

در کپه روفتگی

گل بادام ریختگی

درتنه جوره (۵) جان

کرته بخمل دوختگی

این سرود نمودار احساس مردیست که رفیقش را در لباس مخمل می بیند،
در حالیکه او در داخل کپه و (خر گاهیکه از بوریا ساخته شود) خود که پیش روی آن
پراز گل بادام است، نشسته است .

دختر چادر نشین

دختر م سر پشنه

چادر زده و ششته

(۱) دگانه (دوگانه): یار، رفیق، خواهرخوانده.

(۲) دولانه: نام میوه ای است بشکل لوکات

(۳) جرینگس: صدا، آواز

(۴) دری: در این (۵) جوره: یار، رفیق

سفید ماله می جوشد (۱)

قروت کده می فرو شه

شال چیت کده می پوشه

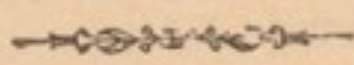
در این سرود ظاهراً احساس مادری نمودار است که در باره دختر چادر نشین خویش می سراید، دختران و زنان چادر نشین و مال دار در کوه های سرسبز چادر می زند و تا موقع رسیدن سرما از پول شیر و قروت ضروریات زندگی خود را تهیه می کنند، طوریکه در سرود بالا می بینیم، از پول قروت بدختری برای خودش «شال چیت» می خرد و آنرا می پوشد.

این بود چند سرود گزیده از ادبیات عامیانه مردم بدخشان و تخار. همانطوریکه ما نتوانستیم به سبب اطاله کلام تمام دوبیتی ها را جمع و به خواننده ارجمند تقدیم کنیم، همینگونه نیز نمی توانیم همه سرودها را جمع آوری نموده برای مطالعه علاقه مندان تقدیم داریم، امیدواریم این مختصر بتواند نمونه یی از احساسات و عواطف یک توده عظیم باشد و ما توانسته باشیم دریچه یی را بر روی خوانندگان باز کنیم تا از آن دنیای بزرگ ادبیات مردم را ببینند و در زیباییهای آن محظوظ شوند.

باقی دارد

زیبایان

مستوفی



مستوفی

مستوفی

مستوفی

مستوفی

مستوفی

منظومه هشت بهشت امیر خسرو دهلوی

شمه از تار پنجه آموزش آن

آقای جعفر افتخاری استاد پوهنتون تاشکند ، مضمونی در باره «هشت بهشت» امیر خسرو بلخی جهت نشر به مجله ادب فرستادند. مدیریت مجله ادب بمنظور اینکه خوانندگان عزیز این مجله از روش تحقیقات دانشمندان همسایه ما شوروی در زبان و ادب دری آشنایی حاصل کنند. این مضمون را به چاپ میرساند. البته هر گونه تحقیق در پدیده های علوم اجتماعی نمیتواند از جهان بینی های فلسفی جدا باشد. نویسنده محترم نیز با اتکاء باین اصل تحقیق مفیدی در باره «هشت بهشت» شاعر بلند پایه زبان دری بعمل آورده اند.

«ادب»

شاعر شهیر و ادیب برجسته قرن چهاردهم شرق ، امیر خسرو دهلوی از جمله سخنوران پرکار و پر محصولیست که آثار گرانقدری اعم از منظوم و منثور از خود به میراث گذاشته است. ماخذ و بر پایه آنها برخی از دانشمندان و محققان علوم زبان و ادبیات و تاریخ ادبیات مجوع آثار این شاعر بزرگوار را در حدود ۱۰۰ کتاب قید کرده و نامهای بسیاری از کتب و داستانهای مذکور را ذکر کرده اند. اطلاعات

آقای محمد ابراهیم خلیل ، دانشمند افغان در این زمینه جا لب است (ر جوع شود به کتاب شرح مختصر احوال و آثار امیر خسرو (ص ۷۹-۸۶ چاپ کابل) در میان بیست و پنج اثر شاعر که از دستبرد حوادث زمان مصئون مانده و تا دوران ما رسیده اند . منظومه (هشت بهشت) دارای امتیاز خاصی بوده و مقام مخصوصی را احراز مینماید . بعضی از تذکره نویسان و نقادان همچنین خود شاعر به این امتیاز اشاره کرده است .

در فصل سبب نظم کتاب ، همین منظومه با چنین ابیاتی رو برو میشویم :

... کاو لین نکته گرچه چست بود
مرد هر پیشه را که پیش کند
هر چه پس تر لطیف تر سازد
این ورق را چنان کنم تحریر
حقه بگشادم و شکر چیدم
جزعه ایرا که عقل چید ازوی
هر یکی را بهشت نام کنم
هفت باشد بهشت و کوثر هفت
پس نویسم بکلک مشک سرشت
تا کسی کا ندر و گذر یا بد
خود بر آن دل که حازن هنر است
گر بود فاقد خزانة راز
ورزدا نش نباشدش پیوند
چون من از خاطر سخن پرداز
زیورش کز من آید آن پرداخت

آخرین بهتر از نخست بود
آن نکوتر بود که پیش کند
هر چه پس تر لطیف تر سازد
که نیابیش در زمانه نظیر
چاشنی را نمونه برچیدم
همه ریزم در این قرابه من
حور و کوثر در و تمام کنم
هشتم آن کا ندر و بود هر هفت
نام این هشت خانه (هشت بهشت)
بی قیامت بهشت در یا بد
هر بهشتی قیامتی دگر است
داندانده یسه مرا پرواز
هم با فسانه شود خر سند
کردم آغاز این صحیفه راز
سازمش آنچنانکه باید ساخت

وان دگر زیوری که نتوان داد آن خدایی بود خدای دهاد

چنانکه در ابیات فوق دیده میشود امیر خسرو (دهلوی به مائیت ممتاز آخرین
منظومه خمسه خویش (هشت بهشت) بکرات اشاره کرده است .

میتوان گفت که تقریباً همه محققان و نقادان معروف و تذکره نویسان مشهور
شش قرن اخیر ضمن شرح و با اظهار نظر در باره احوال و آثار شاعر به منظومه مزبور
نیز اشاره نموده و نمونه هایی از آن ضبط کرده اند که ضیال الدین برنی ، د و لتشاه
سمرقندی ، رضاقلی خان هدایت ، عبدالرحمن جامی ، شبلی نعمانی ، و غیره از آن
جمله اند . از محققان معاصر ۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰ استاریکوف ، یان رپیکا ،
سعید نفیسی ، محمد معین ، ابراهیم خلیل ، واحد میرزا ، عبدالغنی میرزا ایف
غضنفر علی یف ، طاهر محرم اوف ، محمد وفا ، سلیمان اشرف ، حسین فرید ، منشی
فاضل ، و دیگران در کشورهای مختلف جهان ضمن تحقیق در میراث ادبی شاعر
و روشن ساختن فعالیت هنری و ادبی او به نحوی از انحاء پیرامون منظومه (هشت
بهشت) نیز کم و بیش سخن گفته اند .

از دوران زندگی شاعر تا زمان ما استنساخ آثار او از جمله (هشت بهشت) مانند
یکی از عنعنه های ملی پیگرانه و بطور منظم دوام داشته است . این تداوم و کثرت
استنساخ از طرفی به گسترش و رواج اسلوب شعری و روش ادبی و فنی شاعر در
مشرق زمین یاری نموده و از طرف دیگری از سبب های ایجاد تحریفات و تناقضات
در ترکیب متون منظومه های او گشته است .

اتحاد شوروی یگانگانه کشوریست که بهترین و کاملترین نسخ میراث ادبی
امیر خسرو دهلوی در گنجینه های آثار خطی کتابخانه های آن موجود میباشد .
قدیمی ترین نسخه خطی منظومه مزبور با دو داستان دیگر از خمسه امیر خسرو که
در سال ۱۳۳۵ میلادی توسط شاعر شیرین سخن و غزلسرای مشهور زبان دری خواجه
حافظ شیرازی استنساخ شده است تحت شماره ۲۱۷۹ و معاصرترین نسخه خطی منظومه

(هشت بهشت) که توسط محمد یعقوب کاتب در سال ۱۹۱۰ میلادی بسفارش سید محمد رحیم خان در شهر خیوه استنساخ شده است تحت شماره ۱۰۶۸ از جمله نسخ خطی بسیاری میباشد که در شعبه آثار خطی کتابخانه انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم جمهوری شوروی ازبکستان بنام ابوریحان بیرونی حفظ میگرددند. در فاصله بین این دو تاریخ یعنی از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۹۱۰ تعداد بیشماری از منظومه (هشت بهشت) شاعر خواه در جزء خمسه و کلیات امیر خسرو و خواه بطور جداگانه و مستقل در مناطق مختلف و دورانهای مختلف استنساخ گشته اند. که مشخصات دقیق بالغ بر ۳۸۴ نسخه از آنها برای ما معلوم است و فهرستی از آنها تنظیم نموده ایم.

بنا باطلاع خانبا با مشار (رجوع شود به کتاب مؤلفین کتب چاپی «عربی و فارسی» جلد اول، الف، سال ۱۳۴۰ شمسی، ص ۶۷۳) منظومه (هشت بهشت) امیر خسرو دهلوی بارها چاپ و منتشر شده که چاپ سنگی تهران در سال ۱۲۸۹ قمری، چاپ سنگی بمبئی در سال ۱۳۳۷ قمری. چاپ لکنه در سال ۱۲۹۰ قمری. چاپ هند (بسی تاریخ) از آن جمله میباشد. ضمناً باید گفته شود که در سال ۱۹۱۸ میلادی نیز منظومه مزبور با مقدمه مفصلی بزبان اردو و با برخی تحاشی از طرف سلیمان اشرف در شهر علی گره بچاپ سنگی رسیده است.

لازم به تذکر است که نسخ مزبور خالی از لغزشها و تحریفات عمدی و غیر عمدی نمی باشند.

از دانشمندان شوروی مرحوم ۱۰۱ استاریسکوف نخستین محقق است که در آثار امیر خسرو دهلوی مطالعه دامنه داری آغاز کرد و دایره به منظومه (هشت بهشت) رساله علمی نوشت که ضمن آن به تحلیل ادبی یکی از فصول آن اقدام ورزید. عده زیادی از شعرای شرق که در دورانهای بعد از وفات امیر خسرو دهلوی عنعنه خمسه سرایی را ادامه داده اند، طبق اظهارات خودشان و بشهادت نتیجه گیری

هایبکه در جریان مطالعات علمی و مقایسات دقیق بدست آمده است ، از خمسه امیر خسرو دهلوی مایه والهام گرفته و به او تقلید نموده و طرز بیان ، کمپوزیسیون و خصوصیات قهرمانان او را سر مشق اساسی قرار داده اند . چنانکه یکی از خمسه سرایان - عبدی بیک شیرازی (۱۵۸۰-۱۵۱۵) از جمله در پایان (هفت اختر) خود میگوید :

این بنا کامده عبیر سرشت نیست کم از بنای (هشت بهشت)

امیر علی شیر نوایی نیز در عین حال که نبوغ و استعداد هنری نظامی گنجوی ارزش بیکران قائل است و نسبت به او همچون - قافله سالار خمسه سرایان احترام میکند . در سرودن خمسه خویش با مهارت زاید الوصفی در بسیاری از موارد پیرو امیر خسرو دهلویست .

شاعر قرن نوزدهم از بک (محمد رضا آگهی) چنانکه در مقدمه یکی از دیوان های خود میگوید منظومه (هشت بهشت) امیر خسرو را باز یکی ترجمه کرده است (رجوع شود به کتاب دانشمند شوروی قوام الدین منیراوف «آثار تاریخی مونس ، آگهی و بیانی» چاپ تاشکند. سال ۱۹۶۰ ص ۳۳ بزبان ازبکی)

میراث ادبی امیر خسرو دهلوی از جمله «هشت بهشت» اونه تنها در سر تاسر شرق گسترش یافت و تأثیر عمیق خود را در ادبیات ملل مختلف آن باقی گذاشت . بلکه دامنه وسیعتری پیدا کرد . در این زمینه دانشمند مستشرق شوروی مرحوم ی . ا . برتلس ضمن مقاله تحت عنوان «قدیمی ترین ترجمه های آثار نوایی به زبان های اروپای غربی» اطلاعات جالبی داده است (رجوع شود بکتاب «نوایی و جامی» چاپ مسکو سال ۱۹۶۵ صفحه ۴۴۷ - ۴۴۱ بزبان روسی) ما در اینجا برخی از موارد این مقاله را که بلا واسطه به مسأله آموزش و گسترش منظومه «هشت بهشت» امیر خسرو دهلوی مربوط است از نظر می گذرانیم .

شرقشناس ایتالیایی «Benfej» صاحب امتیاز و ناشر مجله علمی «Orientund occident» که به تحقیق درمسأله استغنائی متقابل زبان و ادبیات. فرهنگ و تمدن ملل شرق و غرب مشغول بوده است در صفحات ۲۸۸-۲۵۷ یکی از شماره های مجله مزبور در سال ۱۸۶۶ مقاله بزبان ایتالیایی منتشر کرد که عنوانش چنین بود:

«Ein alter christlich-Persischer Roman:

Die Rerisen der drei sOhne des kOnigs von serenolippo»

(رمان قدیمی فارسی مسیحی : جهانگردی سه فرزند پادشاه سرانندیب)

در مقاله مزبور «Benfej» درباره کتاب جالبی تحت عنوان زیر سخن گفته و اظهار

عقیده کرده است :

«Peregrinaggio di tre gio ani figli oli del Redi serendippo»

Per opra di M.chiristoforo Armeno dalla persiana nell'

Italiana lingua trapportato . In Venetia Per Michele

Tramezzino, 1557»

(سفر سه زوار جوان - پسران شاه سرانندیب ترجمه کریستوفور ارمندی از زبان

فارسی به زبان ایتالیایی ...)

کتاب فوق الذکر از قرار معلوم بی نهایت مورد علاقه غربیان بوده است . زیرا

بعد از بیست سال یعنی در سال ۱۵۸۴ تجدید چاپ شد و سپس به ترتیب در سالهای ۱۶۱۱

و ۱۶۲۲ و ۱۶۲۸ نیز چاپ و منتشر گردید ه است .

پس ی ۱۰ . بر تلس به تذکر (Benfej) استناد کرده می گوید که این کتاب در سال

۱۵۸۳ از طرف یوهان و تسل (Johann wetzel) بزبان المانی ترجمه و در شهر بازیل چاپ

شد و در سال ۱۵۹۹ و ۱۶۳۰ و ۱۷۲۳ به همین زبان در شهر لیپزیک تجدید چاپ

گردید . ترجمه فرانسوی کتاب مزبور در سال ۱۷۱۹ . ترجمه هلندی آن در سال ۱۷۶۶

صورت گرفت . بر تلس در حاشیه مقاله خود با انکابه تبصره بر او اضافه میکند ، که

کتاب مزبور در سال ۱۵۷۷ در شهر وینز . در سال ۱۸۲۸ در شهر تورین بزبان ایتالیایی

و در سال ۱۷۲۱ در امستردام بزبان فرانسوی و در سال ۱۷۲۲ بزبان انگلیسی در همان شهر انتشار یافته است .

ی ۱۰ . برتلس پس از قید این موارد یاد آور میشود که قسمت اول کتاب کراستو فورار منی بدون هیچ شبهه ای منظومه (هشت بهشت) امیر خسرو دهلویست ، که مستشرق ایتالیایی Benfez بان توجه نکرده و در صدد تحقیق اورژینال بر نیامده است لازم به توضیح است که این نتیجه گیری ۱۰ . برتلس از مطالعه و مقایسه دقیق کتاب کریستو فورار منی بایکی از نسخه های معتبر خطی خمسة امیر خسرو دهلوی منظومه (هشت بهشت) که در سال ۳۵ - ۱۵۳۴ کتابت یافته و تحت شماره ۲۲۱۸ در شعبه آثار خطی کتابخانه انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم ازبکستان حفظ میگردد . بدست آمده است . طبیعی است که رواج منظومه (هشت بهشت) و انتشار آن به زبانهای مختلف اروپایی غربی آنهم باین کثرت و تداوم نمیتوانست در ادبیات مردمان آنسامان بسی تأثیر باشد و مفاهیم آن از نظر شعر او نویسنده گان اروپای غربی دور بماند .

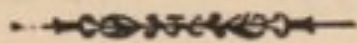
چنانکه در بالا اشاره شد تقریباً یک ربع قرن پیش دانشمند فقید شوروی ۱۰۱ استاریکوف تحقیق میراث ادبی امیر خسرو دهلوی را با تحلیلی یکی از فصول منظومه ، هشت بهشت گنبد مشکین ، آغاز نمود . در دوران ده ساله اخیر این تحقیقات و مطالعات در شوروی بر پایه اسلوب فنی و علمی پیشرو و مجهزتری دامنه پیش از پیش وسیعی بخود گرفت و در همین سالهای اخیر پایتخت جمهوری شوروی ازبکستان ، شهر تاشکند به یکی از مراکز عمده آموزش جامع میراث ادبی امیر خسرو دهلوی تبدیل یافت . نگارنده این سطور بحیث یکی از اعضای گروه تحقیقاتی آثار جاویدان شاعر و وظیفه مشـ کل و پر مسؤولیت و در عین حال ضرورت تنظیم و ترتیب متن علمی و انتقادی منظومه « هشت بهشت » شاعر را متقبل شده و بادر نظر گرفتن اینکه تمام نسخ موجوده این منظومه اعم از چاپی و خطی حاوی الحاقات و تحریفات می باشند . امور تنظیم و ترتیب متن علمی و انتقادی منظومه مزبور را بر پایه هشت نسخه خطی معتبر و دو نسخه چاپی پایان رساند .

این نسخ در شعبات آثار خطی کتابخانه های معتبر جهان از جمله. لینن گراد، مسکو لندن، تاشکند، باکو و غیره انتخاب گردیده اند.

در پایان یاد آور میشویم که ضمن امور تحقیقاتی خویش نتایج جالبی نیز در زمینه حجم ابیات منظومه مزبور. برخی موارد زندگی و فعالیت شاعر و همچنین پیرامون عقاید فلسفی و اجتماعی او بدست آمده است ولی ارائه آنها در این مقاله مختصر امکان پذیر نیست و از موضوع مطروحه مانیز خارج است منظور نگارنده این سطرها از ذکر مراتب فوق الذکر تا حدود امکان جلب دقت خوانندگان گرامی به عظمت نیروی خلاقه شاعر و متفکر و دانشمند برجسته مشرق زمین امیر خسرو دهلوی و اهمیت ادبی و فرهنگی یکی از منظومه های خمسه او، هشت بهشت، و درجه گسترش آن در شرق و غرب و همچنین جریان آموزش این اثر طی دورانهای متمادی از طرف ملل مختلف جهان بود و بس!

استاد پوهنتون تاشکند

جعفر افتخار



نقد آثار

فلسفه علوم

جزو دوم منطق و وضعی تحت عنوان «فلسفه علوم» تألیف دو کتورزکی نجیب محمود و ترجمه پوهاند غلام حسن مجددی بدستم رسید. یقینم شد که کتاب خوبی بدستم افتاده است، زیرا استاد مجددی کتاب معمولی را ترجمه یا تألیف نمی نمایند، یا لا اقل من واقف نیستم که چنان کرده باشند. بر حسب عادت یا آگاهانه فهرست محتویات را دیدم. در آنجا موضوعات جاندار و مهمی را یافتیم که در فلسفه علوم اهمیت فراوانی دارند و در حقیقت فلسفه علوم متشکل از همان مباحث است.

چون مبحث این کتاب فلسفه علوم است، در مبادی امر لازم می نماید فلسفه علوم را تعریف نماییم. فلسفه علوم عبارت از تدقیق و مطالعه مرتب ماهیت علوم بالخاصه اصول مفاهیم و تصورات فرضی آنهاست و کذا مقام علوم را در طیف عمومی رشته های فکری مطالعه می نماید. با توجه به هدف تقریظ هذا این تعریف به حیث نقطه آغاز کافی و وافی می نماید. اما تعریف جامع تر که با مثال های متعدد مجهز است در متن کتاب مندرج است.

فصل اول باعث بر خصایص تفکیر علمی آغاز میگردد و تمامی موضوعات دیگر تا پایان کتاب بر عواملی که به نحوی از انحاء بر تفکیر علمی تأثیر دارد روشن می اندازد.

اناتومی کتاب به طور شایسته طرح گردیده و پیرامون موضوع اساسی و احادی می پیچد تفکیر علمی و حاصل . آن یعنی علم و ماهیت آن .

بعد از آنکه مؤلف از فصل اول الی فصل پنجم به ماهیت علم می اندیشد و مفاهیم اساسی و اصول آنرا مورد تدقیق قرار می دهد، در فصول ششم و هفتم و هشتم درباره اورگانون قدیم و جدید و قواعد مطروحه دیکار ت مشغول می شود .

اورگانون ارسطو و اوراگانون بیکن که بالتر تیب از اصول تحقیق قدماء و معاصرین نمایندگی می کنند، در جایی که هر یک به تنهایی خود قدمهای بزرگی بوده است در تاریخ تفکر ، ائتلاف آنها باعث انقلاب عظیمی در تفکیر انسان و قدرت آن برای کنترل طبیعت گردیده است . و ایتهد در این زمینه حق مطلب را درست ادا میکند . چون میگوید که : «انقلابات علمی وقتی میسر شد که تعلیل و استقرار ائتلاف یافتند...» در این کتاب داد سخن در زمینه ماهیت و اهمیت این دو آله تفکیر و استخراج دانش علمی جدید داده شده است . بقیه کتاب بپاره از مسایل دیگر که فهم آنها برای ادراک ماهیت تفکیر و دانش علمی انصراف ناپذیر است و فقط با دانش آنها تفکیر علمی و اکتشاف دانش علمی جدید میسر می گردد معطوف گردیده است ، مانند معنی طبیعت در بحث علمی ، طبیعت کشف علمی ، فکر سببیت و طبیعت قوانین علمی ، ماهیت علوم انسانی و احتمالیست .

ترکیب سه خصوصیت عمده ارزش خاصی باین کتاب می بخشد ، یکی مؤلف عالیقدر و متبحر کتاب است ، دیگر اینکه این کتاب از بهترین و شاید نافع ترین آثار مفید آن ارزنده باشد ، عامل سومین عبارت از مترجم دانشمند و لایق آن استاد مجددی است ، که ترجمه کتاب با کمال مهارت و سیطره بر موضوع و لسانین عربی و دری تحقیق یافته است . این کتاب بعلاوه مضامین افکار و مفاهیم ارزنده آن ، یک منبع مهم اصطلاحات علمی ، منطقی و فلسفی است ، و مبالغه نیست اگر ادعا شود که استاد مجددی از این ناحیه زبان دری را تا حد معتنا بهی اغناء نموده است .

جزء دوم منطق و ضعی

فلسفہ علوم

مؤلف

دکتور زکی نجیب محمود

مترجم

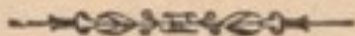
پو مانڈ غلام حسن محمڈی

فلسفه علوم (جزء دوم منطق وضعی)

فلسفه علوم (جزء دوم منطق وضعی)
تألیف دکتور زکی نجیب محمود، ترجمه
پوهاند غلام حسن مجددی، به سلسله نشرات
مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم
بشری، تازه از طبع بر آمده است. علاقمندان
میتوانند در بدل قیمت مناسب و معین از
مدیریت نشرات بدست بیاورند. باید
خاطر نشان کنیم که این کتاب در نوع خود
کاملاً بی سابقه بوده و در محیط ما تاکنون
چنین کتابی تألیف و یا ترجمه نشده است.

خلاصه‌ای که این کتاب راه و روش درست تفکیر علمی را بنحو احسن می‌آموزاند. ولتر گفته است: اگر قومی به تفکر آغاز کرد نمی‌توان آنرا متوقف ساخت. این کتاب یکی از آن کتبی است که خواننده را قادر به تفکر و هم وادار به تفکیر میگرداند، و من خود فیض فراوانی از آن برده‌ام.

«پوهندوی آیین»



بسویی ز وصال اگر میسر گردد دل انجمن بهار دیگر گـردد
اندیشه در انتظار قاصد خون شد یارب این رنگ رفته کی برگردد

«بیدل»

گزارش‌های پژوهشی ادبیات و علوم بشری

ادب در آینه ادب دوستان

مجله ادب

شماره ششم سال ۴۶ مجله دو ماهه ادب که با مسؤولیت مدیر جدید آن با قطع و صحافت زیبا انتشار یافته است به اداره اصلاح رسید. مجله ادب از سال تاسیس آن (۱۳۳۲) تا حال بانشر موضوعات علمی ادبی تاریخی و فلسفی از یکطرف در احیای فرهنگ و ادب ملی مانقش موثری بازی کرده و از طرف دیگر در انکشاف و تکامل و آشنا ساختن خوانندگان به بخشهای مختلف دانش و فرهنگ موفقیت های شایانی به دست آورده است.

شماره جدید مجله ادب که به مسؤولیت بناغلی قیام الدین راعی استاد پژوهنخی ادبیات و علوم بشری انتشار یافته است از چندین جهت قابل توجه میباشد:

۱- مضامین منتشره در آن اکثر احیای مظاهر ادبی و علمی کشور خود ماست که در تاریخ تکامل ادب مانقش مؤثر و مفید دارد مانند مضامین (سیری در مثنوی مولینا) (معارف و تعلیمات مولینا بلخی) و (ادبیات عامیانه دری).

۲- از آنجا که این مجله بیشتر از همه علمی و ادبیست بنا بر آن نشر موضوعاتی از قبیل: (روش تحلیل داستان) و (موضوع و شکل در آثار ادبی) خیلی هامهم و قابل استفاده است و موضوعات (هنر اسلامی) و (غنی کشمیری) از مباحث تحقیقی مفید این شماره دانسته میشود.

۳- موضوعی که بیشتر از همه جلب توجه میکند بحث نقد آثار است که مدیر مسئول جدید آن با مختصری که در صفحه سوم پشتی مجله نگاشته باین موضوع اهمیت خاصی داده شده است زیرا تا وقتیکه محاسن و معایب آثاری درك نشود نمی توان از آن بصورت نیکو استفاده کرد.

۴- اعلان کتاب (منطق وضعی) بصورت ورق جداگانه در بین مجله باصحا یف زیبا توجه خواننده را جلب می کند. بعلاوه نقدی که برین کتاب بعمل آمده موضوع را بیش از پیش دلچسپ ساخته است.

نکته ای که در مقدمه بناغلی راعی بیشتر جلب توجه میکند. موضوع (وجه تیورتیتک) یعنی نظری (ادب) تقویت بیشتر خواهد یافت. تا با تکامل تیوریهای علمی و ادبی آثار ارزنده و مفید ایجاد شود.

ما این مسؤ ولیت جدید را به بناغلی راعی نویسنده جوان کشور تبریک گفته و موفقیت بیشتر ایشان را در راه اهداف نشراتی این مجله طوریکه ایشان در مقدمه از آن تذکر داده اند از بارگاه خداوند تمنا می بریم.

(اصلاح) شماره ۵ - جوزای ۱۳۴۷

تقریظ:

مجله وزین ادب:

مجله وزین ادب که بیش از چهارده سال است از طرف پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل در صفحات متعددی نشرو بد سترس علاقه مندان ادب و ادبیات گذاشته میشود از مجلات مهم مسلکی بشمارفته خوانندگان علاقه مندان زیاد دارد.

مجله شریفه در اثر توجه و اهتمام صمیمانه کارکنان و همکاران دانشمندان در هر دوره از ادوار نشراتی خود با درج مضامین و مطالب سودمند علمی و مسلکی به توفیقاتی نائل و خدمات شایسته به علاقه مندان خود انجام داده است. شماره اخیر مجله به نگارندگی

فاضل محترم بناغلی قیام الدین راعی نسبت به داشتن مضامین تازه آینده بهتر مجله را نوید میدهد .

انیس ضمن یادآوری از خدمات شایسته مجله شریفه در ساحة ادب و فرهنگ کشور پیشرفت های اخیر این نامه گرامی را به کارکنان و همکاران دانشمند خاصه مدیر جوان آن تبریک گفته توفیقات مزید شان را در راه بر آورده شدن آرزوهای نشراتی شان صمیمانه تمنا میکند .

«انیس»

شماره ۸ جوزای ۱۳۴۷

مجله ادب

ششمین شماره سال پانزدهم مجله گرانمایه (ادب) با قطع و صحافت جالب به مدیریت مسؤول بناغلی قیام الدین «راعی» به اداره رسید .
مجله ادب سیر جهشی و تکاملی خود همواره مشعلدار صورت بندی های نوین تیوریهای ادبی و روشنگر اندیشه های پیشرو . در ساحة دانش و هنر و رابطه هنر با زندگی بوده است .

شماره (۶) مجله ادب واجد (۱۲۲) صفحه و حاوی مطالب ذیل است :

مقدمه - بنام خدای توانا .

سیری در دیوان مولانا .

هنر اسلامی .

معارف و تعلیمات .

بخش اشعار ، شامل غزل های مثنی از شعرای وطن .

ادبیات عامیانه دری .

روش تحلیل داستان .

نقد آثار ، کتاب منطق وضعی .

و گزارشهای پوهنخی ادبیات ، گاهی چند صفحه اخیر مجله ادب رامطالبی بزبان انگلیسی احتوای کند که در مجله مورد نظرمان ۴ صفحه را شامل شده است .

(ادب) که اکنون بصورت یک نشریه دو ماهه از طرف پوهنخی ادبیات و علوم بشری چاپ میشود از روزگاری به این سو صفحه ارزشمندی را بنام (نقد آثار) کشف کرده است که این بخش علاوه بر شایسته‌اندن (تیوری نقد) به دو ستاداران ادب فرزندان دانش توانسته است بصورت پی‌گیر و همه جانبه در تحلیل آثار کهن و نوشته‌های امروز مخصوصاً معرفی کتب مفید معاصر سهم مبارزی بگیرد .

(ادب) بصورت گنجینه‌ی از عرفان و هنر برای محصلان رشته ادبیات قابل استفاده شایان بوده و هم برای کسانی که بدنبال هیاهوی شعر و سخن در سایه روشن ابداعات نوین آهسته و جدی گام برمیدارند یار آینه دار و باسلیقه محسوب میگردد .

مضمون (سیری در مثنوی مولانا) که توسط پوهاند مجددی ترجمه و تلخیص یافته است مقاله جالب و پرمغز است که افق بیکران اندیشه‌های فلسفی مولانا را یک بار دیگر در برابر دیدگان خواننده می‌کشد .

استعداد و استیلاي مترجم بزبانیکه از آن ترجمه کرده است و ذوقی که در چگونگی عبارت‌ارایی (دری) بکار برده است قابل یادآور است .

(موضوع و شکل در آثار ادبی) نیز مضمون ارزشمندی است که توسط بناغلی (راعی) ترجمه و نگارش یافته است . این مقاله بازبان ساده و نثر روان خودش نظر میدهد .

که ، چه ، و ، (چگونه) ابداعات ادبی همانا (موضوع) و شکل پدیده‌های ادبی رامی‌سازد که هیئت‌های گوناگون آن احساس بخصوص نویسنده را در شرایط ویژه‌ی زندگی توأم با قوه دراکه‌وی نمودار می‌سازد .

(ادبیات عامیانه دری) نگارش بناغلی عبدالقیوم (قویم) نیز مضمون جالب و خواندنیست این مقاله انعکاس جهان بینی خاص و شور و شردرونی عوام است که تعبیر

و تأثیر ایشان را برابر پدیده‌های ماحول نشان می‌دهد. وجود اصطلاحات و لغات مروج در بین عوام در خلال دو بیتی‌ها و قصه‌ها ما را ابریشی بر برخی لغات و یا چگونگی تحول زبان آشنا و متعارف می‌سازد.

آنچه گفتنی است این است که مجله و زین ادب بهتر است بخش افزون‌تر مطالب خود را در ارزیابی و تحلیل ادبیات معاصر کشور معطوف بدارد و سعی ورزد سیر و جریان ادب امروز کشور را با درجات اوج سقوط و یا انحراف آن بازگو کند چه در کشورمان برای نقد بررسی و یا تحلیل انواع ادبی مخصوصاً شعر نو و کهن شیوه نگارش داستان ایسی ادبی و مقاله‌ها مقیاس موجود نبوده و از جهتی چیز نویسان تازه کار از واقع‌گرایی و انتظار فاصله گرفته‌اند و اکثراً با تیوریه‌های علمی بیگانه هستند.

این ابهام گمراهی و بی‌پرسی در ساحت هنر و ادب افغانستان شاید مانع رشد سلیم ادبیات و تشنه افکار و یا کند و ظلام درین ساحت گردد.

در اخیر بار دیگر برای بنا علی راعی که از اندیشمندان لایق محیط اند در پیشبرد امور نشراتی مجله علمی و ادبی (ادب) موفقیت ارزومی کنیم. «اداره»

شماره ۴ سال ۱۳۴۷ مجله عرفان

ادب

شماره اول و دوم مجله ادب (نشریه دو ماهه پوهنځی ادبیات و علوم بشری) در یک جلد به مسؤولیت و نگارندگی بناغلی قیام الدین راعی، اخیراً با اداره مواصلت کرده است. گویا با نشر این شماره، مجله ادب وارد شانزدهمین بهار زندگی نشراتی خود میشود. با آنکه هنوز تازه جوانی محسوب میشود مطالب مندرجه این شماره را اکثر مطالب خواندنی و درخور یک مجله‌ای از این قبیل احتوا میکند.

زنده نگهداشتن زبان دری بستگی زیادی به نشرات علمی و ادبی‌ای دارد که چه از نظر معرفی درست زبان و تصحیح غلطی‌های رایج و با اصطلاح بدعت‌هایی که در زبان ایجاد می‌شود و چه از نظر تصفیة معقول زبان از کلمات نادرست و استعمال نابه‌جای

کلمات باتدقیق علمی و بیطرفانه به نشرات پردازد .
در واقع هدف تأسیس مجله ادب نیز چنین چیزی باید باشد و ما آرزو داریم کارمندان
مجله ادب درین راه خدمتی شایسته به وطنان انجام دهد .

شماره ۱ - ۲ مجله ادب در ۱۴۶ صفحه به دری و ۱۰ صفحه به انگلیسی به علاوه یک
گراور تحت ۲۰ عنوان مختلف مطالب انتقادی علمی تحلیلی و تفسیری را نشر کرده است
ما در عین آنکه شروع سال شانزدهم مجله ادب را به مدیر مسئول آن بناغلی راعی
و سایر همکاران و علاقه‌مندان مجله تبریک میگوییم باعطش زیاد که حرف آموزان ادب
دری به چنین نشرات دارند امید داریم شماره های بعد با مطالب بیشتر بسد سترس
علاقه‌مندان برسد .

«اصلاح»

شماره ۲۰ اسد ۱۳۴۷

ادب

مجله وزین ادب که فعلا در هر دو ماه یکبار نشر میشود با نشر شماره برج سرطان وارد
شانزدهمین سال نشراتی خود گردید، مطالب مندرجه این شماره بقلم همکاران دانشمندان
بخوبی سیرار تقابلی این مجله وزین علمی، ادبی، تاریخی و فلسفی را نشان میدهد .
مجله ادب که از طرف ریاست پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل نشر میگردد از مجلاتی است
که در دوره های مختلف با درج مطالب مفید و ارزنده به خوانندگان خود مفید ثابت
شده است ادب در پانزده سال حیات مطبوعاتی خود در راه احیاء ادب و فرهنگ کشور
خدمات شایسته انجام داده تا جایکه محتویات مجله ملاحظه میشود مساعی کارکنان
محترم مجله وزین را موفقانه ادامه داشته و میتواند باروش موجوده در راه برآورده
شدن آرزوهای خوانندگان خویش خدمات شایسته تری انجام دهند.

انیس : شانزدهمین سال نشراتی این مجله وزین را به بناغلی قیام الدین راعی
مدیرمسئول مجله، هیئت تحریریه و سایر کارکنان آن تبریک گفته و موفقیت بیشترشان
را در نشر مطالب بیشتر و بهتر و خدمات شان را در راه احیای فرهنگ کشور آرزو میکنیم .

«انیس» شماره ۲۱ اسد ۱۳۴۷

قسمتی از فعالیت های مؤسسه زبانشناسی پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مؤسسه زبان شناسی پوهنځی ادبیات از سال ۱۳۴۲ به این طرف برای ترتیب يك اطلس زبان شناسی افغانستان بکمک و همکاری کمیته بین المللی لهجه شناسی فعالیت میکند و تا حال در (۲۴۸) دوصد و چهل و هشت نقطه مختلف مملکت لهجات مختلف بیست و دو زبان را طور عملی ثبت کرده است. محققان مؤسسه زبان شناسی که برای انجام دادن این پروژه علمی مؤظف هستند، توسط پروفیسران خارجی که شهرت بین المللی دارند، مخصوص برای این کار تربیه شده اند.

از ابتداء سال ۱۳۴۷ تا اخیر ماه سنبله در هفده نقطه مختلف مملکت زبانهای پښتو، دری و ازبکی تحقیق و ثبت شده است. همچنین پروفیسور ردار دمنشی کمیته بین المللی لهجه شناسی برای امور اطلس زبان شناسی بتاریخ (۷) میزان ۱۳۴۷ از سویس بکابل وارد شده و بتاریخ (۱۱) میزان ۱۳۴۷ به معیت موسیو کیفر برای تحقیقات زبانشناسی بولایات هلمند، فراه و نیمروز عزیمت کردند. تمام نقاطی که قرار پلان اول برای تحقیقات زبان شناسی تعیین گردیده بود، در اخیر سال ۱۳۴۶ از طرف اعضای مؤسسه زبان شناسی پوهنځی ادبیات و علوم بشری تکمیل گردید، ولی بعداً بر پلان مذکور تجدید نظر شد و در حدود (۲۵) نقطه دیگر نیز برای تحقیقات تعیین گردید. برای تحقیق مناطق مذکور از ابتدای سال جاری فعالیت های مؤسسه زبان شناسی مجدداً آغاز و تا حال در هفده نقطه مذکور تحقیقات زبانشناسی تکمیل گردیده است.

اطلس زبان شناسی دو مرحله دارد: در مرحله اول از تمام نقاط مورد نظر مواد جمع میگردد و بعداً در مرحله دوم مطالعه مواد مذکور و ترتیب اطلس زبانشناسی صورت میگردد. امید است، که در چهار ماه آینده تحقیقات زبانشناسی و جمع آوری مواد متباقی تکمیل و متعاقب آن مرحله دوم که عبارت از مطالعه مواد مذکور و ترتیب

اطلس زبانشناسی افغانستان است آغاز گردد. البته بعد از انجام مرحله دوم اطللس زبانشناسی افغانستان نشر خواهد شد.

اطلس زبانشناسی افغانستان در سه جلد قرار ذیل نشر خواهد گردید :

جلد اول : در این جلد نقشه های عمومی ، پرسشنامه ها ، اسامی جاهای تحقیق با معلومات راجع به انفارمنت ها (کسانی که از ایشان تحقیق بعمل آمده است) محققان ، تاریخ ثبت لهجات و نوع پرسشنامه گنجاینده خواهد شد .

جلد دوم : در این جلد در حدود یک هزار و پنجاه نقشه زبانشناسی نشر خواهد شد .

جلد سوم : در این جلد در حد و یکصد و پنجاه قطعه رسم نشر میشود .

امید و اریم زحماتیرا که اعضای مؤسسه زبانشناسی پوهنخی ادبیات و علوم بشری در تحقیق زبانها و لهجات گوناگون کشور عزیز متقبل شده اند ، در روشن ساختن زوایای تاریک فرهنگ محیط مانقش مهمی را اینا کند .

گمک های دول دوست به پوهنخی ادبیات و علوم بشری :

پوهنخی ادبیات و علوم بشری از گمک های ممالک دوست و مؤسسات عام المنفعه در انکشاف دیپارتمنت های مختلف خود استفاده کرده است . مؤسسه زبانشناسی این پوهنخی از ماه جمادی سال (۱۳۴۱) پروژه ترتیب اطللس زبانشناسی افغانستان را سردست گرفته که از تاریخ مذکور تا حال مشغول تحقیق السنه افغانستان بوده و لهجات مختلف را ثبت میکند و تا حال دو صد و سی و دو لهجه بیست و دو زبان را در نقاط مختلف مملکت ثبت کرده است . مصارف تحقیقات مذکور و تجهیزات لازمه را کمیته بین المللی لهجه شناسی از طرف یونسکو کار سازی میکند که تا حال در این پروژه در حد و دو صد و پنجاه هزار افغانی بصورت مستقیم با مؤسسه زبانشناسی پوهنخی ادبیات و علوم بشری گمک کرده است .

دیپارتمنت زبان و ادبیات عربی که در آغاز سال ۱۳۴۱ در چوکات پوهنخی ادبیات

تأسیس شد، جمهوریّت متحد عرب در فرستادن استادان و تهیه کتب درسی و وسایل لازم تدریسی کمک خود را آغاز کرده است. مؤسسه ایشیا فون-ندیشن در تهیه سامان و آلات موسیقی و مواد مجسمه سازی و رسامی به مؤسسه هنرهای زیبا و تهیه يك تعداد کتب مسلکی در دیپارتمنت دری به پوهنخی ادبیات و علوم بشری کمک کرده است. مؤسسه هاید ابرگت جرمنی طبق موافقه که فیما-ابین پوهنخی ادبیات و علوم بشری و آن مؤسسه صورت گرفته، کمک های لازم در ترتیب پرسونل فنی و فرستادن پروفیسوران با مؤسسه بشرشناسی این پوهنخی خواهد نمود.

مؤسسه ایشیا فون-ندیشن در تهیه يك لابراتوار عکاسی مجهز با دیپارتمنت ژورنالیزم این پوهنخی کمک کرد، که اینک شاگردان این دیپارتمنت در مضمون فوتوژورنالیزم عملاً در آنجا کار میکنند.

در دیپارتمنت های فرانسوی و المانی دولتهای فرانسه و المان در تهیه استادان، لوازم درسی و تربیه اسیستانت های این دیپارتمنت ها کمک های لازم به این پوهنخی نموده اند.

شعبه روابط فرهنگی انگلستان (برتش کونسل) از چند سال باینطرف، هر سال چندین بورس به پوهنخی ادبیات و علوم بشری تهیه میدارد. که استادان این پوهنخی با استفاده از آن به تحصیل و تحقیق در رشته های مختلف تاریخ و ادبیات میپردازند. در نظر است در سال تعلیمی ۱۳۴۸ برتش کونسل در دیپارتمنت جدید اکتشکیل انگلیسی در این پوهنخی، در تهیه استادان و لوازم درسی نیز کمک مساعدی بنماید.

* * * *

استادان دیپارتمنت زبان و ادبیات دری بتاريخ ۲۵ سنبله ۱۳۴۷ تشکیل جلسه داده و موضوع انتخاب رئیس دیپارتمنت و معاون آنرا مورد بحث قرار دادند. اعضای دیپارتمنت بعد از مباحثه و مطرح ساختن يك سلسله موضوعات مختلف، پیشنهاد کردند که دیپارتمنت در آینده باید فعالیت های مفید و شمیری را انجام داده و در انکشاف

سویۀ شاگردان و منسجم ساختن کارهای علمی و تحقیقی اعضای دیپارتمنت نقش مؤثری را ایفا کند. دیپارتمنت جهت برآوردن این آمال، پوهاند میرامان الدین انصاری را بحیث رئیس دیپارتمنت و پوهندوی محمد رحیم الهام را بحیث معاون ایشان انتخاب نمودند.

ادب: انتخاب پوهاند انصاری و پوهندوی الهام را نوید انکشافات آینده دیپارتمنت زبان و ادبیات دری دانسته و موفقیت ایشان را در برآوردن آرزوهای اعضای دیپارتمنت از بارگاه خداوند مسئلت مینماید.

* * * *

رفت و آمد

پوهنوال علی محمد زهما استاد دیپارتمنت تاریخ، که یکسال قبل جهت مطالعات بیشتر در رشته تاریخ به انگلستان رفته بودند، اخیراً بوطن برگشتند.

پوهنوال غلام صفدر پنجشیری استاد (تاریخ ادبیات عرب) دیپارتمنت زبان و ادبیات دری، جهت مطالعات فلسفی تحت سرکا لرشپ دولت انگلستان بتاریخ (۹) سنبله برای یکسال از طرف پوهنخی ادبیات و عاوم بشری به آن مملکت اعزام گردید.

پوهیالی عبدالقیوم تویم استاد (تاریخ ادبیات دری) دیپارتمنت زبان و ادبیات دری جهت مطالعات نسخ خطی تاریخ های ادبیات دری تحت سرکا لرشپ دولت انگلستان بتاریخ (۹) سنبله برای یکسال از طرف پوهنخی ادبیات و عاوم بشری بان مملکت اعزام شد.

پوهیالی عبدالرحمن سدید استاد دیپارتمنت تاریخ و جغرافیه و پوهیالی جلال الدین صدیقی استاد دیپارتمنت ژورنالیزم جهت تحصیلات عالی در رشته های تاریخ و

ژورنالیزم تحت سکارشیب دولت هند بتاریخ (۶) اسد از طرف پوهنخی ادبیات و علوم بشری به هند اعزام گردیدند .

پوهیالی حبیب الله پښتونزوی استاد دیپارتمنت پښتو جهة مطالعات زبانشناسی تحت سکارشیب دولت انگلستان بتاریخ (۲۰) اسد برای یکسال از طرف پوهنخی ادبیات و علوم بشری بآن مملکت اعزام گردید .

پوهیالی اسد الله حبیب استاد فنون ادبی و متون دری دیپارتمنت زبان و ادبیات دری جهة تحصیلات عالی در رشته زبان و ادبیات روسی تحت سکارشیب دولت اتحاد شوروی بتاریخ (۲۵) سنبله از طرف پوهنخی ادبیات و علوم بشری بآن مملکت اعزام گردید .

ادب : موفقیت همه استادان محترم را از بارگاه خداوندی تمنا میبرد .

و بر علاوه مدیریت مجله ادب و وظیفه اخلاقی خود میداند که از همکاران محترم خود پوهیالی قویم و پوهیالی حبیب که بامدیریت نشرات همکاری نزدیک داشته و با ترجمه و نگاشتن مقالات مفید در انکشاف سویه علمی و ادبی مجله ادب سهم مؤثر گرفته اند بدین وسیله اظهار قدردانی کند .

بناغلی جلیل احمد مسحور جمال محصل صنف چهارم شعبه زبان و ادبیات دری جهة تحصیل در رشته هنر تحت سکارشیب دولت اتحاد شوروی بتاریخ ۲۵ سنبله از طرف پوهنخی ادبیات و علوم بشری بآن مملکت اعزام گردید .

بناغلی نراقی استاد پوهنتون تهران بنا به دعوت پوهنتون کابل بتاریخ ۱۶ میزان وارد کابل شد به افتخار بناغلی نراقی دعوتی از طرف پوهاند مجددی، رئیس پوهنخی ادبیات و علوم بشری ظهر ۱۶ میزان در هتل باغ بالاترتیب شده بود، که در آن معین اول وزارت معارف، سرپرست پوهنتون کابل، سفیر کبیر دولت شاهنشاهی ایران در کابل و عده از رؤسای پوهنخی های پوهنتون کابل در آن اشتراک نموده بودند.

سناغلی نراقی ساعت ۳ بعد از ظهر همین روز کنفرانس تحت عنوان (فرار مغزها) در ادیتوریم پوهنتون ایراد کردند. قبل از آغاز کنفرانس سناغلی پوهاند مجد دی رئیس پوهنهی ادبیات و علوم بشری سناغلی نراقی رابه حضار معرفی نمود و از شخصیت علمی و فرهنگی ایشان یادآوری کردند. جهت استماع کنفرانس استادان و محصلان پوهنهی های مختلف حاضر شده بودند.

کنفرانس سناغلی نراقی مورد علاقه و دلچسپی شوندگان قرار گرفت. در پایان کنفرانس سناغلی نراقی به جواب سوالات یک عده از محصلان پوهنتون نیز پرداختند. سناغلی نراقی بتاریخ ۱۸ میزان عازم ایران شدند.

* * * *

مقرری

سناغلی سلطانعلی رضوی لیسانسه سال (۴۶) رشته زبان و ادبیات دری پوهنهی ادبیات و علوم بشری اخیراً بحیث عضو تدریسی این پوهنهی مقرر شده اند.

ادب: مؤفقت این همکار جدید خود را از بارگاه خداوند آرزو میبرد.

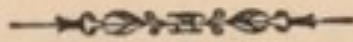
به سلسله ترفیعات سنوی اعضای تدریسی و اداری این پوهنهی که اسمای شان در ذیل تصریح گردیده است سر از اول سنبله سال ۱۳۴۷ بیک رتبه بالاتر ترفیع نمودند:

۱- پوهاند دا کتر غلام عمر صالح ولد صالح محمد خان از رتبه چهارم برتبه

سوم

- ۲- پوهنمل حبیب الرحمن هاله ولد عبدالاحد خان از رتبه ششم برتبه پنجم
- ۳- پوهنیار محب الله رحمتی ولد رحمت الله خان از رتبه هفتم برتبه ششم
- ۴- پوهیالی عبدالقیوم قویم ولد تیمور بیک خان از رتبه هشتم برتبه هفتم

- ۵- پوهیالی عبدالرحمن سدید ولد دادینه خان ازرتبه هشتم برتبه هفتم
- ۶- پوهیالی عبدالوهاب حیدری ولد محمدشاه خان ازرتبه هشتم برتبه هفتم
- ۷- پوهیالی جلال الدین صدیقی ولد غلام سرورخان ازرتبه هفتم برتبه ششم
- ۸- بناغلی احمد علی یوسفی ولد محمد نادرخان مامور ازرتبه ششم برتبه پنجم
- ۹- بناغلی عبدالقدیررونی ولد عبدالرؤف خان مامور ازرتبه هفتم برتبه ششم



teaching device. In the themes summarized in the previous section It can be noticed that different ways lead to success. The goals achieved were such as marrying a princess who had difficult conditions for her prospective husband to fulfill, gaining power while impossible obstacles were in the way, obtaining money under circumstances that show no hope for such achievement. These goals are usually the things the people wish to have.

These wishes exist in the subconscious of the people and come out within the frame of the stories. In addition, in all these stories, an ordinary man fights his way to become a hero, or he is the character whose help brings success to a prince. The power of achievement of the poor man and the rich man is put side by side, and the poor man wins. Once again, this is something that usually doesn't happen in everyday life that the villagers would like to have happen.

The entertaining function of the folk stories can easily be sensed from the hurrahs and the laughter of the audience. In certain stories priority is given to this function and the teaching function is there but hidden.

The Agreeable Man and The Four Fools are the best examples of this type of story. In certain other stories, the entertaining and teaching functions go side by side. Similar to the folk plays, the same lines that cause laughter motivate learning. Most of the stories fall into this category.

(to be continued)

An outstanding example of this type of heroine is **The Trader's Daughter**. She is a victim of the slander of a mullah and a shopkeeper. Her father sends her brother to kill her. However, her brother can't do this and lets his sister go. A prince finds her in the woods and marries her. She has two children by him.

Years later when she wants to visit her parents, the prince sends her with an officer and a few soldiers. On the way the officer tries to force himself upon her, but she won't yield. He kills her two children, but she still resists and finally manages to escape. She eventually finds her husband, sees her parents, and punishes the mullah, the shopkeeper and the officer.

Other Characters with Crucial Roles

The old woman usually has an intermediary role. Some young man falls in love with a girl's picture or shoe, or by seeing her finger

The old woman has to find her for him. She performs both noble and shrewd deeds. She saves a character from being killed or leads him to be killed. Whenever the hero is at an impossible point, if a supernatural power doesn't help him, the old woman does.

The supernatural power comes into the story when a task is so difficult that it cannot be performed by human power, for example, when a building out of silver or gold must be built in one night.

Also, whenever the hero has to travel to another world, he is carried by a supernatural power.

The supernatural power is usually hidden in the body of an animal; a horse, monkey, cat, etc, or in an ornamental object such as a ring or precious stone. Whoever owns these animals and objects is in possession of their power. By buying, winning, or stealing them anyone can have their help. Khoji khidri Zinda 1, beggars, and old men can also have supernatural powers.

The Functions of the Longer Type Stories

A longer type story functions as a wish fulfilling, entertaining, and

1, Khoji khidri Zinda-an immortal holy man.

gryup from childhood, but due to his natural ability he is successful . One day in a forest, he kills an Amazon, frees her captives, and saves his friends. This story is similar to **Hansel and Gretel**. The second story involves an old " . kharkash 1 " whose daughter is captured by a supernatural being . She manages to save herself and became prosperous .

Support Leading to Success: A Heri From a Royal Background and a HeLper From an Ordinary Background

The hero is a prince and the noble deeds of a servant or a friend who was a thief and is now an honorable person lead to success. The thief and the servant play the roles of supporting characters, but their deeds are so noble that if they are called second heroes they deserve it . The most outstanding examples of this kind are **Mogholl Dokhter and Arab - Baccha and Shazada Bahram and Qamber**.

Both stories are love stories and very involved, with the roles of a thief and Qamber leading to success. A majority of stories included in this group are similar love stories and in most cases a superhuman character is the helper.

Shrewdness Leading to Success: Heroes are Men of Ordinary Birth. Usually Bald or Beardless

These men are the successful villains. They torture people, but they themselves are never tortured. A beardless man who sells dirt for gold, sells his ordinary dog for a magic dog who supposedly can do extraordinary things, sells his staff for a magic staff, and as a result kills the wives of forty friends and drowns the friends themselves is an outstanding example of this character type.

Innocence Leading to Success: Heroines are Princesses or Girls of Noble or Wealthy Background

A princess or a girl of noble or wealthy background becomes the victim of the viciousness of a villain and she manages to get out of the trouble.

kharkash - an old man who collects thorns and sells them for fuel.

chow, ba hindow khom dadam ba masalmown pokhta, ba ma nadadam yakpowra tadigisokhta/ .

Plot Types

I was able to go through the themes, classify the heroes, and note different characters' roles in a group of fifteen stories that I had recorded from one informant in Herat. The following is devoted to the description of such elements in this group of stories.

Coincidence Leading to Success: Heroes with Ordinary

Backgrounds

In two out of the fifteen stories, the themes start with a coincidence, and a series of coincidences leads the hero who comes from a poor level of life to success and prosperity. These stories are very similar to the **Brave Little Tailor** or **Seven With One Blow**..

In one story, Ahmad Khan grazes cows for the villagers. While he is way from the herd trying to keep some cows from going into wheat farms, four mice start to eat his bread. When he returns he sees the mice and throws his staff at them. Accidentally the four mice die. Ahmad Khan looks at their ears and whiskers and feels he's killed four lions. This causes such pride and snobishness that he stops grazing cows. From then on, wherever he goes he shows the spirit of a hero. Acting heroic and snobish, he defeats four thieves, marries their sister, wins a war, and finds his way to the court. In his final victory, however, supernatural powers help him. The second story is similar to this with the difference that the hero is a thief.

Beauty or Personal Talent Leading to Success: Heroes with Ordinary Backgrounds

Among these stories there are three where the heroes come from ordinary backgrounds and with everything against them, they fight their ways to success. One is the adopted son of a farmer who is among the "have not"

The prologue is not part of the story, but it tells about the story. Going through the desert which can have rough stones and getting broken toenails are events in most of the longer type stories and are things that most of the heroes go through. The "width of the sky / the length of the rope" probably refer to the length of the trip.

Mentioning trees that bear fruit and those that don't bear fruit followed by the announcement, "tonight it is my turn to tell lies" has a parallelism to the folk belief that stories are lies. The grind of the handmill and the rip of karbas, are requirements for the trip. Yogurt and bread are what the villagers usually eat. The storyteller goes to the village, Hawzi Karbas, and after dinner which is the bread and yogurt, tells lies or stories.

Immediately after this prologue, the sentence / bowdo nabowd / which literally means "Was and was not, there was a ..." and is parallel to "Once upon a time there was a...", appears. Again the storyteller's doubt about the truth of the story is reflected. Since he doesn't say only the positive word / bowd / but adds the negative word / nabowd / nade cloth.1- after it, it clearly shows that he doesn't believe in the story

The body of the story is an account of the trials and tribulations of the characters. Since there is not a unified body for all the stories, it is impossible to explain them the way the prologue and the opening sentence were explained.

In a majority of stories, there is a wedding at the end and the storyteller ends his story with the formula, "They lit the lights of the city, hit the stick on the drum and the drum on the stick for seven days, and gave the Hindus raw food and the Moslems cooked food .

But they didn't give me even the burned pieces off the bottom of the pots. They stayed there and I came here. " The Persian transcription of the formula is: /shara chraghon kardom, chowr ba dohol zadam, doholar ba

ding to different story tellers, a prologue with slightly different versions heralds the beginning of each story. The following is a phonetic transcription of a Dari version of the Prologue with its English translation:

| | |
|---------------------------------------|--|
| / biyabana hay / | Riding through the desert |
| / biyabana tay / | Passing through the desert |
| | Rough stones |
| / sanga salamat / | Injured toe nails |
| / mizado miyamad / | Pushed (hit) and came |
| / pahamiy asmon / | The width of the sky |
| / draziy rasmon / | The length of the rope |
| / chand chiyzast ki miyarad bar / | There are a few things that bear fruit |
| / narinjo torinjo biyhiyo anar / | Oranges , " torinjes". quinces and pomegranates |
| / chand chiyzast ki namiyarad bar/ | There are a few things that don't bear fruit |
| / biydo padaserfo safiyddal / | Willow, "pada, evergreen, and palm |
| / khir khiri dastas / | The grind of the handmill |
| / jir jiri karbas / | The rip of the " karbas " 1 |
| / ruftom b hawza karbas / | I went to Hawzi Karbas |
| / khordom nowni mas / | And ate bread and yogurt |
| / imshaw rawni drogh goftan az mast / | It is my turn to tell lies tonight |

The language used in the prologue is different from the text of the stories . It consists of terse lines that have endrhyme and follow the pattern:

aa - bb - cc - dddd - eeeee.

1 karbas- village made cloth.

of any talk. They are told in the morning, in the evening, during the day or at night. Similarly, they are told while walking to the mosque, going to the city, working on the farm, doing business, chatting during breakfast, or any other place. These stories are addressed to children, students, friends, relatives, or any others with whom one is in contact. Like proverbs they are part of one's everyday life and are used giving a lesson, offer advice, or make others laugh. The wiser the man, the more of these stories he knows.

story Types

These Stories can be purely of the serious type with only a moral purpose behind, or superficially comic with a hidden lesson. Stories with only comic purposes are few in this classification. Thus, within this class of stories, a sub - classification can be worked out to show the stories as belonging to the serious, comic - serious, and the comic group.

Characters

The characters in the fable type stories are both animals and people. The animals are the fox, the jackal, the lion, the tiger, the cock, the crow, etc.

The actions and the characters in these stories are usually symbolic and the people know what stands for what.

The fox is the shrewdly wise man, the jackal and the crow are the stupid men, the lion is the powerful, reasonable man who can be bold, the tiger is the bloodily fierce man, the cock and the crow are the chatty ones. The human characters of this fable type are comic heroes who have different names in different parts of Afghanistan.

Mullah Nasruddin is the most famous, but in addition to him, they have Ganyby in Herat. These characters usually succeed or fail by innocence or stupidity and, like the animal characters, their success and failure is connected to those people with similar personalities in the villages.

The Longer Type Stories

The longer type stories have definite beginnings and endings. Accor-

The fact is that if the scholar is concerned about every detail of the elements of oral literature, he'd better acquaint himself with the culture in which he's working and with the written literature of that culture. Otherwise, there is no way for him to distinguish between the two types of literature and chances will be that he will record elements that have travelled back and forth in the two literary works several times. Instead of the oral literature, he might analyze the written without knowing what he's doing.

E . The Form and Function of Folk Stories as Presented Orally

General Classes

According to length, stories fall into shorter ones that usually don't exceed three or four minutes, and into longer ones that reach half an hour or more of recording. The shorter and the longer stories begin and end differently and are told at different times and different places. Different kinds of raconteurs present different kinds of stories. The mullah, the old men, and other people in a position to give advice or teach a lesson use the shorter type. Shepherds, illiterate farmers, blacksmiths, etc. will usually tell the longer type. The stories are told for different purposes, have different characters, different thoughts, and different audiences.

Story Introductions - Shorter Type

As far as form goes there is not very much to indicate the beginning and the end of the shorter type stories. They are brought into the conversation when they are felt needed to prove a point.

They often start with " / miga... bowd / " which corresponds to "It is said there was a ... ", Although there is nothing to indicate the end of these stories, the listener can feel it coming, if he follows the ideas. The body of the stories consists of the comments the raconteur makes and the dialogues he quotes from the characters.

When They Are Told

The shorter stories are similar to Aesop's Fables and can be a part

add the names of local places and local animals and objects to the stories and those who put them back into written literature give them a more or less bookish form. Certain disciplines though, try to keep the stories in their original form and transcribe the sentences exactly the way they are told by the informant.

An example of type of circulation will probably make this point more clear. I had read the fable, **The Turtle and the Ducks**, in **Anwarusuhayli** and **kalila - Domna**, the Dari translations of the **Panchatantra**, under the mullah in the mosque of my village before I had even gone to primary school. One day coming back from school with the other children I saw the headmaster riding his bicycle home. Since we were all going in the same direction, he got off his bicycle and walked with us for a short distance. On the way he told us the Afghanized version of this tale under the title, **The Jackal of Farah and the Fox of Gharishk**, and this is the version that I have in my collection. A few years later, I read another version of the same story called **The Fox and the Crow** in one of my school books. This year while discussing the similarities of these versions with an Afghan friend, I got two more versions of the same story. One is **The Two American Mountaineers** and the other one is **The Cat and The Mouse**. with all these versions, it is possible to believe that the same story had travelled back and forth between the oral and written literature several times.

It was very interesting for me to see the version, **The Turtle and the Ducks** once on its way from oral to written. It happened this year in a meeting with a young American lady who collected children's stories for her M.A. thesis at the American University of Beirut. She had gotten this version from an informant in Bost. I told the lady the other two versions of the story and the sources that the three of them had probably come from. She asked me how I could differentiate between the oral and the written stories and at that moment I could not think of an answer to help her.

context, blindness is attributed to their lack of education and inability to use books. They talk of their state of being with regret and the aged ones feel there is no way to make up for it. The following anecdote is often told in connection with the education of their children and is quoted here to let the reader understand the feeling of the villagers.

Once a son grabbed his father's beard and slapped him on the face . The father was bothered about this son's action and complained to the judge about it.

The judge called the son to court and asked him why he'd hurt his father. "Since early childhood, my father sent me to graze coes or take care of the donkeys. When the animals did not obey me, I held their tails and slapped them on the back.

The day my father and I had the argument, I felt that I was with the donkeys and cows and my father's beard seemed to be the tail of one of the animals. So I grabbed it and slapped him on the face "

The judge ordered the father to send his son to school or slapping is what he will get the rest of his life.

Illiteracy cannot keep villagers completely in the dark. The mullah shares his knowledge of reading with them by holding reading sessions in the winter evenings under the 'sandali' . in a neighbor's house or before and after prayers in the mosque. He reads from a theology book or a story book and the villagers listen to him. If the book is in Arabic or in difficult Dari he translates it for them. They, in turn, tell the stories that they heard to other people in other places. Thus, the stories that come from books are modified and put into oral literature.

When these stories are recorded, they are put back into the written language. In this way there is a continuous circulation between the oral and the written literature. In the course of this circulation , the illiterate people

comes out of personal rather than economic interest. Folk actors are paid for their performances and this holds the group together, causing their specialization in the art of acting. However, I know of no living raconteur who makes money for telling stories.

The only man I had ever heard of being paid for storytelling had died eight months before I was able to go to Herat.

During my field work in Herat, I have come across men twice who said that storytellers were once paid. The first man was a seventy-year-old informant from Ghoryan, a suburb of Herat. He introduced himself as the son of a storyteller at the court of a governor and said that his father was paid for storytelling. The second man was another aged informant who claimed to have learned his stories from a man who had learned them from a khan's storyteller at Teryak. Nevertheless, the pay for the raconteur has never been sufficient for an independent living, and these men who told stories had to work in their master's houses as servants on the side. Whether storytelling or the other services brought the bulk of their salary is a question for further investigation.

Thus, there are storytellers in every family and in every village and some narrate better than others. Although stories are considered to be lies, storytelling does not put a man in a different stratum of the society. Raconteurs are thought of occupationally first - as farmers, shepherds, carpenters, barbers, servants, blacksmiths, etc. rather than as storytellers. Some pompous people never condescend to the level of storytelling. They will listen to a story being told and enjoy it, but if requested to tell a story, they answer, "I don't believe in lies."

D. Trading Between Oral and Written Stories

Herat villagers are aware that illiteracy is a hindrance in their lives. While talking to them about books, schools, and the ability to read and write, I have often heard them say, "Although we have eyes we are blind." In this

certain amount of the cotton balls that they produced on their farms to their wives. The women processed them and made cloth for everybody's clothes and sometimes sold part of it and used the money for the expenses of the household.

The first step in processing the cotton is breaking the balls to take the fiber out of the shells. If this is done only by the members of the family, it will take a long time. To shorten the time spent for this boring task, each family invites its neighbors to help them husk cotton. The neighboring families schedule the nights so that there won't be two husking parties at the same time. It is on the nights of these parties that stories are told from the beginning until the end of the work.

Men and women sit in the same room if they are related. The storyteller is usually a man, nevertheless, there is no objection to a woman's narration if she wishes. The age and the marital status of the women though, influences such participation. Older women have more freedom and choice, while young girls and young wives need the consent of their parents or husbands.

Among the villagers who are not good friends or relatives, men and women sit in separate rooms. Thus, there will be two cotton husking parties and a male and a female storytelling session. In these stories, there are words and phrases that normally men won't say in the presence of ladies and vice versa, but in the storytelling sessions these words come and go and nobody pays much attention to them.

Usually, if there is a good storyteller, he narrates for the major part of the evening. When he gets tired, the rest of the people take turns. Children attend such parties and enjoy the stories and help the host family husk cotton. This is a good training field for the children to learn stories. If it were not for the stories, the families couldn't get the amount of work done that they do now.

C. Professionalism in Storytelling.

Professionalism in storytelling, unlike that in the career of the folk actors,

In general, whenever there is more than one person together with some spare time, there is the possibility that their talk will turn into a storytelling session. But there are times when storytelling dominates the bulk of the group's time and in fact keeps the group doing whatever job they're doing. A list of such situations would give a better idea about the setting of the storytelling sessions, their time and season, the storyteller, and the audience.

| Situation | Time | Season | Storyteller | Audience |
|--|------------------|------------------|-------------|-------------------------------|
| Husking Cotton | Night | Winter | M or F | M, F, of different age levels |
| Evening Parties | Night | Mostly Winter | M or F | M, F, of different age levels |
| Pressing Cotton | Night | winter | Female | Female |
| At Village Stores | Mostly Nights | Winter & Fall | Male | Male |
| Shepherds & Help while Resting t while Resting | Night | Any | Ma'le | Male |
| Farmers While Irrigating | Night | Any | Male | Male |

B. A Sample Situation Described

A typical storytelling session held in Herat villages is that while husking cotton on winter nights. The following description of this session shows how every family has occasions for storytelling each year.

In a majority of families in Herat, the women are responsible for the clothing of their husbands and children. Before the textile factories in Jabal-usaraj, Golbahar, Polikhumri and orther places started flooding the bazaars with their products, this was true about every family. The husbands gave a

Dari Folk Literature

AN OVERVIEW OF HERAT FOLK LITERATURE

by: Hafizullah Baghban

(2)

CHAPTER II

FOLK STORIES

A. The When and the who of Story Telling

Although stories are told more at night than in the day time and more in winter than in any other season, storytelling is not Purely seasonal or nocturnal. Depending on whether or not the individual raconteur believes in the taboo as that storytelling during the day brings disgrace, stories can or can't be told between sunrise and sunset. Stories are told in every season as long as storytelling does not interrupt the work of the villagers. It is evident, then, that in winter, when there is less to do in the villages, more stories are told.

Moreover, storytelling is not limited to a Particular group and neither is it hereditary or specialized the way the folk Plays are. In almost every family, some members know some stories and there are occasions for them to narrate their tales. The occasions might involve a grandfather's moral lesson to his grandchildren or one that brings in the male and female adults in the family and the neighborhood for Purely entertainment purposes .

هیات تحریر

پوهاند میرامان الدین انصاری
 پوهاند میر حسین شاه
 پوهنوال علی محمد زهما
 پوهنوال داکنر علمی

وجه اشتراک

محصلان و متعلمان : ۲۰ - افغانی
 مشترکان مرکز : ۲۵ - افغانی
 مشترکان ولایات : ۳۰ - افغانی

آدرس

مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم
 بشری، پوهنتون کابل، علی آباد
 کابل، افغانستان

یگانه وسیله‌ای که مشخصات ادبیات و هنر ما را روشن میکند و نیز ادب و هنر امروز ما را به تکامل اندر می‌سازد، همانا آزمون همه آثار ادبی و هنری به محک انتقاد است. بنابراین مجله ادب بحث نقد آثار را بصورت منظم ادامه میدهد و از عموم نویسندگان با صلاحیت آرزو مند است، تا نظر انتقادی خود را به آثار منظوم و منثور گذشته و حال زبان دری جهت نشر به اداره مجله ادب بفرستند.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم بشری

قیمت این شماره (۱۰) افغانی

دپوهنځی ادبیات و علوم بشری

دپوهنځی مطبعه

ADAB

BI-MONTHLY DARI MAGAZINE

Of The

Faculty of Letters And Humanities

University of Kabul

Afghanistan

Vol. XVI, Nos. 3 - 4 AUGUST - NOVEMBER 1968

Editor

Q. Rayi

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**